

آکادمی علوم اتحاد شوروی
انستیتوی ملّت سیا

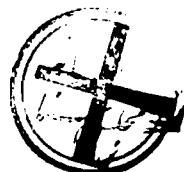
سلسله آثار ادبی
ملن خافن

متون

سری بزرگ

۷

اداره انتشارات دانش



آکادمی علوم
جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان

انستیتوی خاورشناسی

امیرخسرو دہلوی



محنون ولیلی

تن علمی و انتقادی و مقدمه از

طاهر احمد اولی محرم او ف

مسکو ۱۹۶۴

مصحح متن علی مرانتادی

لشکر علی و علی علی صفر زاده

مقدمه

امیر خسرو دهلوی (۱۲۰۲-۱۲۲۵) بزرگترین نماینده ادبیات فارسی زبان هند و تختستان داماده دهنه مکتب ادبی شاعر شهیر آذربایجان حکیم نظایر گنجوی (۱۱۴۱-۱۲۰۹) میباشد. خمسه امیر خسرو که بر اساس موضوع متوجهای نظامی نوشته شده یکی از نواور آثار ادبی شرق است. متأسفانه آثار امیر خسرو بحظ خود شاعر قاکنون در دست نیست و در هیچیک از منابع و آثار تدقیقی نیز در باره وجود چنین نسخه‌ای اطلاع داده نمیشود. لیکن نسخ خطی آثار این شاعر که از قرن ۱۴ با پنطوف بوسیله کتابخانه مختلف استنساخ گردیده در کتابخانه‌ها و موزه‌های مشهور جهان موجود است. مقایسه نسخه‌های مختلفی که در دست ما بوده است نشان میدهد که در کلیه این آثار نوافض ناشی از سهل انتشاری کتابخانه تعریف‌ها، علاوه‌ها و بالآخره تفاوت‌های فاصله در متن‌ها وجود دارد. بهمن دلیل نیاز می‌بینم ترتیب متن علمی و انتقادی آثار شاعر احسان میگردد.

محققین شرق و خاورشناسان باخترا و شوروی در باره حیات و آثار شاعر بطور کلی و یا درباره بعضی آثارش بطور خاص مطالعاتی بعمل آورده‌اند ولی تدقیقات مزبور تمام آثار گرانبهای شاعر را دربر نمیگیرد و تا کنون برخی از تاليفات این شاعر زیر دست «مجنون» و «لیلی» که در میان آثار شلاحده وی مقام شامخی دارا است پیشانکه باید مورد تدقیق قرار نگرفته باشند و انتقادی آن نیز ترتیب داده نشده است.

متن علمی و انتقادی منظمه «مجنون» و «لیلی» که اینک تقدیم می‌شود جزوی از کارهایی است که بمنظور رفع این تقيید صورت گرفته است.

«مجنون» و «لیلی» سوین منظمه «خاصه» امیر خسرو است که شاعر در سال ۱۲۹۹ نوشته و از لحاظ ارزش هنری و فکری ویژگی و نشانگری موضوع و سلاست و روانی یان نخشین و یکی از بهترین منظمه‌هاییست که تحت تأثیر «لیلی» و «مجنون» نظامی بوجود آمده است. متن علمی و انتقادی «مجنون» و «لیلی» از روی نسخ خطی ذیل و یک نسخه چاپی تهیه گردیده و برای هر نسخه به ترتیب حروف ابجد تا مگذاری و با علامت شرطی زیر نشانداده شده است:

مقدمه

۱- نسخه خطی استیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم ازبکستان شوروی
(شهر تاشکند) نمره ثبت ۱۰۱۱-۲۱۷۹، با حرف «آ».

این نسخه «خسمه» امیر خسرو دهلوی است در باره آن میتوان از نهرست نسخ خطی کتب شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان شوروی که با اشتراک و تحت نظر بروفسور آ. آ. سیولوف ترتیب داده شده اطلاعاتی بدست آورده^(۱).
منظمه «مجون و لیلی» در این نسخه از ورق آ۱۳۱ آغاز و به ورق آ۹۶ خاتمه می‌پاید. متن اثر در داخل کادری شامل چهار سوتون نوشته شده و در هر صفحه ۴۰ بیت موجود است. نیمه خط آن اختلطی از نسخ و نسلت میباشد. اسما کتاب و تاریخ کتابات منقوله ذکر نشده است لیکن در آخر منظمهای دیگر که قبل از «مجون و لیلی» و با بعد از آن قرار گرفته تاریخ ختم کتابت و نام کاتب ذکر شده^(۲) ولشان میدهد که چهار منظمه «خسمه» در بین ماهیان مارس و مه سال ۱۲۵۰ میلادی استخراج شده است. میتوان استنتاج نمود که «مجون و لیلی» نیز در همین سال روایتی شده است.

این نسخه نسبت به نسخ دیگری که در مسترس ما بوده (و بطور کلی در باره آنها اطلاع حاصل نموده‌ایم) قدیترین و کم تقصیرین نسخ میباشد. بهمین دلیل ما نسخه مزبور را هنگام ترتیب متن علمی و انتقادی نسخه اصلی قوار داده‌ایم. در این نسخه ۲۱ سرختن و جمیعاً بایات تکرار شده ۲۶۰ بیت وجود دارد.

شخصیات این نسخه برای ذیل است:

۱- در آن بجای حروف ناروسی «ب، ج، ڇ، ڙ، گ» حروف عربی «ب، ج، ڙ، ک» نوشته شده است. در ترتیب متن علمی و انتقادی حروف ناروسی بکار برده شده است.

۲- حروف «که» و «کی» در این نسخه فقط پیشکل «که» استعمال شده است. در ترتیب متن علمی و انتقادی شکل تغییر «که» بهمین نحو حفظ گردیده است.

۳- تبدیل کسره اضافی به «هی» بین از کلمات مختوم به «هق» غالباً بصورت همزه (هوا، لدا، لوا، آوازها) لشان داده شده است. در ترتیب متن علمی و انتقادی همین شیوه را نگاهداشته ایم.

۴- در اکثر موارد کلمات- آنکه، آنجه، چنانکه، هرچه بشکل قدیم خود- آنکه، آنچه، چنانکه، هرج نوشته شده که ما نیز این کلمات را بهمان طرز املأ در متن بدون تغییر آورده‌ایم.

(۱)- Собрание восточных рукописей АН Узбекской ССР, т. II, Ташкент, 1954.
از این بین مجموعه نسخ خطی کتب شرقی فرهنگستان ازبکستان (۱۲۵-۱۱۹) str.

(۲)- طبق نظریه بروفسور آ. آ. سیولوف «شیرین و خسرو»، «آنکه اسکندری» و «هشت بهشت» پویای شاعر شهور حافظه‌برازی نسخه برداری شده است. ریویو شود به: مجموعه نسخ خطی کتب شرقی فرهنگستان ازبکستان، صفحه ۱۱۹.

مقدمه

- ۶- بعضی کلمات نقطه‌دار در نسخه خطی بدون نقطه نوشته شده‌اند. این کلمات در متن صحیح گردیده است.
- ۷- هر جا دولسخه خطی «ذال» بکار برده شده است که آنکه در زبان فارسی «ذال» تلفظ می‌شود ما این کلمه را با تلفظ کنونی آن در متن علمی و انتقادی بکار برده‌ایم.
- ۸- هرچنان در بین نسخ اختلافی در اسلامی کلمات وجود داشته است ما شکل نزدیک بدوزان خود شاعرها در متن علمی و انتقادی حفظ کرده‌ایم.
- ۹- در نسخه خطی در زیر حروف «ه» دو نقطه (ی) و در زیر «س» سه نقطه (یی) گذاشته شده است که در ترتیب متن علمی و انتقادی نقطه‌ها حذف گردیده است.

۲- نسخه خطی موزه ادبیات آذربایجان بنام نظامی فرهنگستان علوم
آذربایجان شوروی، نمره ثبت ۲، با حرف «ب»

این نسخه شامل «خسنه» امیر خسرو دھلوی و «خسنه» نظامی در یک جلد است. م. س. سلطان‌الف قارمزد علوم نیلوفری قبل از ما در باو این نسخه اظهار عقیده کرده است. وی قسمت این نسخه را حد اول ۴۰۰ سال و حد اکثر ۴۰۰ سال قبل تحقیق زده است (۱). در آخر نسخه خطی در اوراق شماره آ-۶۹۸-۷۰۰-۷۰۱ قصیده‌ای وجود دارد که از آیات ذیل آن سراینه قصیده و کاتب نسخه و تاریخ استتساخ آن را تعیین نمود:

از دعای دولتش تاریخ را کورم حساب * تا مهندس پیشه پیرون آرد از هنجار خویش
منظلمی دیگر بگو دادوایا بهر خزل * تا نمای شاعرانرا منعت اشعار خویش

چنانکه از دو بیت فوق مستفاد می‌شود نام سراینه قصیده «دادوای»، و کاتب نیز خود او بوده است زیرا متن نسخه و قصیده با یک خط نوشته شده است. عبارت «دعای دولتش» نیز هم از استخراج بحساب ابد تاریخ استتساخ نسخه سال ۸۲۵ هجری (۱۴۲۲-۱۴۲۱ میلادی) بست می‌آید. یکی از عوامل دیگری که دلیل انتساب این نسخه بقرون ۱۵ میلادی است، شیوه خط آلت در این نسخه نیز مانند نسخه خطی «آ قواعد اسلامی معمول قبل از قرن ۱۵ بکار رفته است.

قطع نسخه ۲۸×۱۸ سانتیمتر، مشتمل بر ۷۰۰ ورق می‌باشد. متن «خسنه» نظامی در وسط صفحه در داخل کادر و متن «خسنه» امیر خسرو در حاشیه پرسپله کاتب واحدی بخط نستعلق با مرکب سیاه روی کاغذ زرد شفاف نگاشته شده است. نسخه خوب سانه است. در هر یک از صفحات آن ۱۹ بیت از متون «خسنه» نظامی و ۱۸ بیت از اشعار امیر خسرو دھلوی جای داده شده است.

M. C. Сызганов, / .1/аз.наг., — «Հազարային CCP EA Խմբագրություն», 1954, № 2, снт. 12—(۲)

مقدمه

من در داخل کادر طلائی و لاچرودی رنگی جای داده شده است و نفستین صفحه آن مذهب و سقوش پنجه نیاتی و هندسی بوده با توجهی بسیار ستاز تزیین یافته است. در گوشه های حاشیه، منحصراً اشتبه کل و شاخ و برگ که تعمیر شده است، سر آغاز متن مخطوطه های نظامی گنجوی با سفید آب روی چهار گوشه ای نوشته شده است که من آنها طلائی رنگ و دوازی نقش و نگار میباشد.

سرخن های مخطوطه عموماً با خط زرین و سرخن های «القال» نامه و دیگر مخطوطه های «خمسه» امیر خسرو در حاشیه قرار گرفته با شیعوف نگاشته شده است.

نام هریک از مخطوطه های امیر خسرو در ابتدای آنها با سفید آب در داخل لوزی ای مذهب و ستش نوشته شده. مخطوطه مجنون و لیلیه حاوی ۳۰ سرخن و ۲۵۸۹ بیت میباشد. این نسخه خطی از تعاظ درست و صحت من تزدیک به نسخه خطی «آم» میباشد و هنر از این نسخه کاملاً ترین نسخه محسوب گردیده و تقاوتهای موجود در آن بعد از نسخه اصلی ذکر گردیده است.

۲—نسخه خطی موزه بولتالا (لندن) (۱) با حرف فجه

این نسخه شامل «کلیات» امیر خسرو است. ما در پایه این نسخه اطلاع جامعی نداریم زیرا چون از این «کلیات» تنها عکس مخطوطه «مجنون» و لیلیه در دفترس ما بوده است تهیات این در باره این نسخه اطلاعات جامعی نداشتم. در این کتاب متن دیوان امیر خسرو در وسط صفحه در دو ستون و متوازی اور در حاشیه پهن تعلق نوشته شده است، مخطوطه «مجنون» و لیلیه در این نسخه شامل ۸۰ ورق و هر صفحه حاوی ۱۷ بیت میباشد و از آن چند بیت جذف شده، مقدار زیادی ایات بکر و اشاعی نیز در آن دیده میشود. در این نسخه خطی دو نظم میاناتر، ۳۲ سرخن وجود دارد و با مجموع اشعار اعماق و سکر شامل ۲۵۶ بیت و پنه صفحه میباشد. در خاتمه مخطوطه تاریخ استتساخ شرح ذیل آورده شده است:

«تست هذا المجنون ليلي في تاريخ شهر صفر سنة اثنى عشر و سبعينه من هجرة النبيه» (دان مخطوطه «مجنون لیلیه» را در تاریخ ماه صفر سال ۹۴۲ هجرت نبوی (۶) پایان دادم)

Ch. Rieu, Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum, vol. II, IX—(۱)

کلیات امیر خسرو، مجنون و لیلیه؛

Follow. 233 b; Fol. 233 b;

(۲)—مطابق با مارس ۱۹۱۶ میلادی

مقدمه

۴- نسخه خطی کتابخانه دولتی عمومی لینکنگارد بنام سالیکوف شدرین (۱)
با حرف «د»

این نسخه نیز «کلیات» امیر خسرو دھلویست که مجموعاً حاوی ۸۹۹ ورق است. اندازه آن ۲۰×۱۸ سانتیمتر بوده و کتاب پخوی حفاظت شده است. از قش سهر مدوری که بر روی نوشته حفظ کتاب وجود دارد معلوم میشود که متعلق به کتابخانه مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی بوده است. کتاب روی کاغذ فازک و شفاف با مرکب میاه و پشیوه لستعلق نوشته شده جلد آن چوبی و با نقش جالب ترین یافته است.

«کلیات» حاوی آثار ذیل میباشد: ه قسمت دیوان شاعر، خمسه، غزلیات، قرآن السعدین، که سپهر، خضرخان (۷) و تصحیح الفتوح (۷). دیوان و غزلیات در وسط صفحات در داخل چهار طیوی سیاه رنگ در دو ستون و متوازیها در حاشیه اوراق نوشته شده اند. منظمه مجنون و لیلی در اوراق ب-۲۱۹-۲۹۴-۲۱۹ ب-۲۹۴ در اوراق لیلی و مجنون «کتاب لیلی و مجنون» کاملاً شده است. همچنانه شامل هیجده بیت است.

اسم منظمه با سند آب در داخل کادری لوزی شکل که زمینه آن آبی رنگ و متنوش میباشد نوشته شده است. سریعنه ها گاه با یک رنگ (شلا کامل) با آب طلام و گاه با چند رنگ (شلا خط اول با رنگ قرمز کند، خط دوم با آب طلام، خط سوم با رنگ قمرن خط چهارم با رنگ آبی) نوشته شده است. تناوب رنگها در سریعنه های مختلف عوض میشود.

در خاتمه منظمه در ورق ب-۲۹۴ تاریخ استخراج پسچون ذی ذله آورده شده است: «تمت هذا الكتاب الموسوم بمجنون لیلی فی غرہ ذی حجه سنه ثلاث عشرین و تسعمايه، (این کتاب موسوم به «مجنون لیلی» در تاریخ اول ذی حجه سال ۹۲۳ هجری (۸) خاتمه پذیرفت). منظمه دارای ۲۲ سریعنه و ۲۵۸۶ بیت است که مقداری از آیات آن لاقص بوده و بعضی اشتباهات در آن دیده میشود.

۵- نسخه خطی کتابخانه دولتی عمومی لینکنگارد بنام سالیکوف شدرین (۹)
با حرف «ه»

این نسخه هم شامل «کلیات» امیر خسرو دھلویست. اندازه آن ۲۸×۱۸ سانتیمتر کاغذش ابریشمی و جلدش چرمی سیاه رنگ ناخیم و مزین با نقش و تغار است. نسخه شامل ۷۸۰ ورق

(۱)- B. Dorn, Catalogue des manuscrits et xylographes Orientaux de la Bibliothèque Impériale Publique de St. Petersbourg, 1852, № 386

(۷)- عنوانی آثار مزبور طبق نسخه خطی همینان لگاه داشته شد

(۸)- مطابق با ۱۵ صابر ۱۰۱۷ میلادی

(۹)- ب. ڈرن، ۳۸۷

مقدمه

میباشد که هم ترتیب صفحه و هم ترتیب ورق دیوار نمود گذاری شده است. «کلیات» بخط نستعلیق با مرکب سیاه و بخط کاتب واحد نوشته شده است، متن دیوان‌های شاعر در دو سطون در داخل کادری سیاه رنگ و خمسه و سایر متون‌هاش در حاشیه نوشته شده است.

در نخستین صفحه «کلیات» شرح ذیل بهشم میغورد:

«صاحب خاچیل الله الحسینی بتاریخ سه شنبه غرہ شور شوال ۹۹۱ (۱۰) مطابق با روز پنجاهم شنبه در پاک کوشک موضع نفت من اعمال دارالعباده بود که از شهرت احتیاج تعریف نیست مرقوم قلم شکسته شده.

علاوه بر این بر روی سهر دور کوچکی نام مغلیل الله غلام شاه حمزه خوانده میشود و در جای دیگر عبارتی نوشته شده است که تعلق کتاب را به کتابخانه مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی لشان میدهد.

منظومه «معجنون ولیلی» دارای ۳۴ سرخن و شامل ۲۵۵۶ بیت و یک صرع میباشد در این نسخه انلاط مشاهده میگردد.

۶- نسخه خطی کتابخانه کتب خطی فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی نمود ثبت M. 248/11543 با حرف «و»

این نسخه «خمسه» امیر خسرو دهلوی و سجوعا شامل ۲۴۳ ورق میباشد. جلدش چوسی سیاه رنگ است که بر روی آن نقش و نگاری زیبا دیده میشود. اندازه آن $18 \times 28,5$ سانتیمتر، کاغذش زرد رنگ و شفاف و نظیم میباشد. «خمسه» بخط خوانای نستعلیق با مرکب سیاه نوشته شده و هر صفحه دارای ۲۶ بیت است. اسم ناسخ و تاریخ استخراج «خمسه» در آخرین ورق (۲۴۳) بشرح زیر ذکر شده است:

«الی تاریخ شهر وجب البرج سنه خمس ثمانین تسعانه ۹۸۵ (۱۱) کتبه القیر خلیل ان درویش محمد الجامی».

من «خمسه» در داخل کادری دو رنگ (یکی طلائی و دیگری لا جوردی) نوشته شده است. در وسط هر یک از اوراق ۲۳ و آن پنج بیت در دو سطون نوشته شده و حاشیه همین منجات و اوراقی که در آنها سرخن‌های ممنظومه‌ها وجود دارد با نقش و نگار تزئین یافته و مذهب شده‌اند.

(۱۰)- مطابق با ۱۸ اکتبر سال ۱۹۸۳ میلادی

(۱۱)- مطابق با سپتامبر ۱۹۷۷ میلادی

مقدمه

کلیه سرخن‌های منظومه «مطلع الایوار» و سرخن‌های منظومه «آئینه اسکندری» از ورق اول تا ورق بی ۲۲۷ در داخل کادر سیاه با مرکب سرخ نوشته شده است. در سایر سرخن‌های خصوصی، همان کادر سیاه موجود است اما متن عناوین نوشته نشده و محل آن خالی است. متن منظومه «مجنون و لیلی» تا الدایرای نزدیک به متنه است که در سال ۱۹۱۷ میلادی از طرف دانشگاه علی گره هندستان به پا رسیده است. تعداد پیتها ۲۴۷۶ و برای عناوین منظومه ۳۵ جای خالی گذاشده است.

۷—**نسخه خطی کتابخانه دولتی عمومی لینکرود بنام سالیکوف شدرین (۱۲)**
با حرف «زه»

این نسخه تنها شامل منظومه «مجنون و لیلی» می‌باشد. اندازه آن ۱۸×۲۶ سانتی‌متر و کاغذش ضخیم است. اثر با خط لستعلیق و مرکب سیاه و قام آن در سر اخاز با سفید اب نوشته شده است. سرخن‌های موجود در منظومه با رنگهای کوناگون: طلائی، سرخ و لاجوردی نوشته شده است. جلد نسخه نازک اما محکم است و هر دو طرف آن زرکوبی و خاتمه‌ای بازنگهای کوناگون بر آن نقش شده است متن منظومه در ۲۴ ورق گنجانیده شده است. در هر صفحه کادری با چهار خط برنگهای مختلف کشیده شده و بهمبار سوتون تقسیم گردیده و در آن ۲۸ پیت نوشته شده است. رنگ کاغذ این نسخه در هر ورق متفاوت بوده گاهی سرخ، گاهی لاجوردی، گاه سبز و بعضًا خاکستری و زرد می‌باشد و هر صفحه آن زر اشنان است. این نسخه شامل ۰ میتانور، ۲۶ عنوان و ۲۱۷۲ پیت است. روی دو صفحه اول و آخر منظومه اشکال مختلف حیوانات و پرندگان و نباتات بچوری بسیار جالب نظرشی شده است.

در نغشتين صفحه کتاب سهر مدوری زمادند که روی آن عبارت «وقف آستانه متبرکه صفیه» صفویه، حوانه می‌شود. زیر این سهر چند سطر بشرح ذیل وجود دارد:

وقف نمود این کتابرا کلب آستانه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام عباس الصفوی
بو آستانه متبرکه شاه منی الرحمة که هر کوه خواهد بخواند مشروط آنکه از آن آستانه بیرون
نبرند و هر کس بیرون برد شریک خون حضرت امام حسین علیه السلام بوده باشد ..۱۰۲۲

تاریخ استباح نسخه معلوم نیست لیکن با استناد تاریخ وقف ۱۰۲۲ هجری (بطابیق با ۱۱۱۳ میلادی) میتوان گفت که اثر قبل از سال مذبور استباح شده است. در خاتمه اثر اسم کاتب منظومه باین شرح آورده شده است: «و تمت علی ید احقر الکاتبین سلطان محمد البروی».

(۱۲)—ب. درن، ۲۹۴

مقدمه

در این نسخه کاهی چند بیت در صفحات مختلف، کاهی متن يك و يا چند صفحه حذف شده و در آن بعضی اشتباهات مشاهده میشود.
این نسخه با وجود برخی نواقص از این لحاظ که بعضی کلمات نا منهوم و دشوار موجود در سایر نسخه هارا صحیح نوشته است جالب توجه میباشد.

۸- نسخه چاپی دانشگاه شیر علی گره هندوستان با حرف «ج»

منظومه «مجنون و لیلی» امیر خسرو دھلوی سه بار در هندوستان بهاب رسیده است:
یکی به سال ۱۲۴۴ هجری (۱۸۲۸ میلادی) در کلکته، دیگری در سال ۱۲۸۶ (۱۸۶۹) در لوکاتنلو، سویی بیال ۱۹۱۷ در شهر علی گره. نسخه سهی از آثار امیر خسرو من جمله متوفیها خصمه، هر دوک بصورت کتاب علیحدة در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۷ در علی گره بهاب رسیده است. ما در ترتیب متن علمی و انتقادی از ممنظومه «مجنون و لیلی» چاپ علی گره لیز استفاده کردیم(۱). این کتاب شامل ۴۲ سریخن و ۲۶۱۲ بیت میباشد و از طرف مولانا محمد حبیب الرحمن خان صاحب حضرت شروانی معلم دانشگاه اسلامی علی گره برای چاپ تهیه و ایسی و احتمام محمد مقتدى خان شروانی منتشر شده است. محمد حبیب الرحمن خان صاحب حضرت شروانی مقدمه مبسوطی لیز بزان اردو بر این اثر نوشته است. زحمت وی در تصحیح و تدقیق متن ممنظومه و همچنین تحریر مقدمه آن بهمنظور آشنا ساختن خواندنگان اردو زبان با نظر و مفہوم افراد بعنوان تخفین گام در این راه مورد تقدیر میباشد. لیکن ما لیز مالتندیم. یعنی قیف خاورشناس شوروی عقیده داریم که «نسخه چاپی علی گره» خصمه امیر خسرو دھلوی و لیز تهیه قناعت پذش محسوب داشته (۲).

چنانکه در مقدمه مزبور ذکر گردیده متن ممنظومه تنها از روی چند نسخه خطی موجود در هندوستان ترتیب داده شده است. متن افغان خصوصیات نسخ خطی سورد استفاده برای ترتیب متن مزبور در مقدمه ذکر نشده است. کاهی در برایر مصراحتها در حواشی کتاب اختلالات نسخ ذکر شده است اما ترتیب دهنده متن ذکر نمی کند که این اختلالات بکدام نسخه مربوط میباشد. در متن ممنظومه يك رشته اشتباهات وجود دارد که محتاج به تصحیح میباشد. این نسخه با وجود داشتن نواقص و کمبودهایی در ترتیب متن علمی و انتقادی برای قرائت و روش ساختن بعضی کلمات نا منهوم و دشوار نسخ خطی سورد استفاده سا قرار گرفته است.

(۱)- متنی «مجنون لیلی» حضرت امیر خسرو دھلوی به تصحیح و تقدیم جناب مولانا محمد حبیب الرحمن خان صاحب حضرت شروانی با احتمام محمد مقتدى خان شروانی، علی گره، ۱۹۱۷

(۲)- جمیع شود به مقدمه غضقور علی یقین، بر متن انتقادی «شیرین و خسرو» امیر خسرو دھلوی، مسکو، ۱۹۶۱، ص. ۵.

مقدمه

ما با مقایسه این نسخ و نشان دادن تفاوت و تغییرات موجود در آنها کوشش نمودیم تا در حدود اسکان لسخهای ترتیب دهیم که به متن اصلی نزدیکتر باشد و معنی کردهیم تا:
اولاً: ایات و مصراع‌هایی را که خطاطان در موقع استخراج از قلم انداخته بودند یا آنها و متن علاوه ننمایم.

ثانیاً: ایات و مصراع‌هایی که بعداً وارد متن نموده اند جدا کرده و شکل صحیح تلفظ و فرات کلمات و اصطلاحاتی را که تعریف شده است بیایم.
ثالثاً: محل اصلی ایاتی را که به بیوستگی تکری سکته وارد می‌آورد دوست تحقیق نمائیم.
رابعاً: با ذکر تفاوت موجود در بعضی از کلمات (حتی در مواردی که خود کلمه تاله مעתاست) خواسته‌ایم توجه خوانندگان و محققین فن را به اختلاف آن کلمات در نسخه‌های مختلف چلب نمائیم.

در ترتیب متن قواعد ذیل در نظر گرفته شده است:

۱- هر موضوعی که بطور مجزا دارای سر لوحه می‌باشد علیحده نثره گذاری و بن از هر بچ بیت نمره مربوطه نوشته شده است.

۲- مصراع یکم هر بیت با حرف «آ» و مصراع دوم آن با حرف «ب» نشان داده شده است.
۳- در لشاندادن موارد اختلاف نسخ قنعت تاریخی آنها رعایت شده است.
۴- در ذکر اختلافات متن‌ها «لامات»، «معنایی» «برابر استه» بکار برده شده است. مثلاً کلمه «سیاه» در مصراع آ، بیت ۱، منجعه ۲۹ (۱۵) در نسخه «هم» بصورت «ستاره» نوشته شده است.
ما این اختلاف را به شکل ذیل نقل کرده ایم: آ—۱—سیاه: هـ ستاره.

۵- اگر اختلاف مربوط بیت است کامل (و یا یک مصراع) بوده شاره آن بیت و علامت آن مصراع ذکر و سپس همان بیت با مصراع عیناً تقلیل شده است. مثلاً مصراع «آ» بیت شاره ۱۵ منجعه ۲۲ متن علمی و انتقادی که در نسخه «هم» بکلی متفاوت است پسچرخ ذیل نقل شده است: آ—۱۵: پنداشت که مدت معالی.

۶- در صورتیکه اختلافات نسخ راجع به کلماتی باشد که شباهت ظاهری دارند در ذکر اختلافات متن شاره بیت، علامت شرعاً و علامت شرعاً نسخه اول و عین کلمه و سپس علامت شرعاً دیگر کلمه بخواه موجود در این نسخه آورده می‌شود. مثلاً در مصراع «آ» بیت شاره ۲۰ منجعه ۱۱ کلمات «پشم دهم» در نسخه‌ها بصورت مختلف آورده شده است. این اختلافات نسخ پسچرخ ذیل نشان داده شده است: آ—۲۰—آج د ز: چشم ده، ب: پشم به.
۷- در صورتیکه در متن علمی و انتقادی در ایات و یا مصراع‌ها اختلافات مربوط بکلماتی

(۱۵)- به صفحات مربوطه در متن علمی و انتقادی مراجعه شود

مقدمه

باشد که شباهت ظاهري ندارند در ذکر اختلافات متن شماره بیت، علامت شرطی صراحت و کلمه سورد اختلاف و نسخه مربوطه و عنین کلمه آورده شده است. مثلاً کلمه «طاعت» که در صراحت بیت شماره ۳۷ نسخه ۱۲ موجود است و در نسخه دیگر کلمه شبیه پان وجود نداود بصورت ذیل نقل شده است: ب ۳۷-طاعت: هـ-رحمت.

۸-اگر در صراحتی دو کلمه عنین هم و با ظاهر شبیه بهم وجود داشته باشد همراه با کلمهای که اختلاف نسخه را نشان میدهد کلمه پنهانی (جاوتور و یا خسب‌تر) آن نیز ذکر شده است. مثلاً متن صراحت بیت ۴۴ نسخه ۱۲۲ بدین شکل است: عرضت که جسته بود می‌جست. پیش از کلمه «جسته» در بعضی از نسخه‌ها کلمات دیگری آورده شده است که بود می‌جست. اگر در نسخه‌ها کلمه واحدی و یکنامای مختلف نوشته شده باشد پس از ذکر میتواند اختلافات موجود بصورت ذیل لفظ گردیده است: بـ: زنده بود، جـ: وحـ: وسته بود،

۹-اگر در نسخه‌ها کلمه موجود در آن، ویرگول هـ کنایش شده و سهی اختلافات موجود در نسخه دیگر بهمن ترتیب ذکر شده است. مثلاً اختلافات موجود در کلمه «تفصیل» صراحت بیت شماره ۱۰ نسخه ۱۸ بصورت ذیل نقل شده است: بـ: تفصیل: جـ: وحـ: تعزیز: هـ: تغیریز: هـ: احرام.

۱۰-اگر در نسخه‌ها چند اختلاف در متن وجود داشته باشد اختلاف موجود در نسخه باعلامت هـ، از یکدیگر مجزا شده است. مثلاً کلمه «زدیده» صراحت بیت شماره ۷۸ نسخه ۷۸ در نسخه‌های هـ، و کلمه «غيرفت» در نسخه‌های آـ بـ، جـ، زـ بصورت‌های مختلف نقل شده است که ما آنرا بشکل ذیل آورده ایم: بـ ۷۸ دـ هـ: بدینه آـ بـ جـ زـ پیگیریخت.

۱۱-در صورتیکه شماره ردیف بیت‌ها یا صراحت‌ها با شماره ردیف متى که ما ترتیب داده ایم سطاقت نداشته باشد نصفت شماره ردیف بیت یا صراحت متن (متى که ما از این بصورت اصلی پذیرفته‌ایم) آورده شده سهی علامت «برابر است» و پس از آن علامت شرطی نسخه ذکر گردیده و در دنبال آن ترتیب ایهات یا صراحت‌ها در نسخه دیگر نقل شده است. مثلاً در نسخه جـ ترتیب ایهات شماره ۴۲ و ۳۱ (نسخه ۲۸) بهم خوده است ما آنرا بشکل ذیل شاند داده ایم: ۴۲، ۴۱، ۲۲-۲۱، ۲۱-۲۰، ۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱-۰-

شده است این اختلاف بشکل ذیل آورده شده است: بـ ۴۲، ۴۱، ۲۲-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱-۰-علات (۱) بطور کلی در مواردی که در سمعن‌ها اختلافی وجود داشته و با صراحت و پیش اشاره در متن گنجایش شده و با برای توضیح مطلب بکار برده شده است.

۱۲-برای نشاندادن اختلافات موجود در سمعن‌ها پنجه دیگر عمل شده است:

آ-در صورتیکه لیل و با بعد از قسمت سورد اختلاف سه نقطه (۱۰۰) بکار برده شده باشد دلیل بر آنست که کلمات سمعن‌ها تا آنجا و با از آن پس با متن اصلی التضادی مطابقت دارد.

مقدمه

ب—در صویتیکه در متن سریعن‌ها اختلاف وجود داشته باشد علاوه بر کلمه مورد اختلاف یک و پا چند کلمه دیگر نیز در جلو و پا عقب کلمه مزبور آورده میشود تا بتوان آنرا بهسالی پیدا کرد.

* * *

ما وظیفه خود میدانیم از آکادمیین عبد الکریم علی زاده که هنگام نزدیک متن علمی و انتقادی یک رشته راهنمایی سودمند داده‌اند، از وهر علمی خود از در علی اصغر زاده که اثر زیر نظر ایشان برای چاپ آماده شده است و همین‌تین علی میانشی، آکرم جعفر و هدایت حاتمی که بنا در این موارد کملک‌های ذی‌قیمتی کرده اند صیغه‌الله تشکو نمائیم.

طاهر محروم اوف

محنون و سلی

باسم الملك الوهاب*

ای داده بدل خزینه راز
عقل از تو شده خزینه پرداز
ای دیده کشای دوربینان
سرمایه ده تهمی نشینان
ای تو به بھین صفت سزاوار
نام تو گره کشای هر کار
ای بندۀ نواز بندگی دوست
زان توجهان زمغرتا پوست
۵ ای بیش ز دانش خردمند
فرمان تو نطق رازبان بند
ای سر تو بسته و هم را گوش
در معرفت تو عقل بیهوش

* آ: سرخن بخط کوفی نوشته شده است. ب: مجnoon ولی. ج: ناخنات.

د: کتاب ولی و مجnoon. ه: حرف شده

ز: کتاب مجnoon ولی امیر خسروی دهلوی قدس الله تعالی سره.

ح: بسم الله الرحمن الرحيم این قصه که از احسن القصص فونه است نام مجnoon ولی
دانگ کرده شدو شای بازی تعویذ صحتش ساخته آمد تا بیاران دل را مدام از
خواندن آن صلاح قلب حاصل شود انشاء الله تعالی و اهباب الصحة.

۳۰۲ - ج ۵ - آ ۳۰ ه: بهمین ۴۰۵ - ج ۴ - آ ۳۰

آ ۴ و: بندۀ کشای

آ ۵ - زان: ه - راز: ج: یا بتوست

آ ۶ و: زدایس

آ ۷ - و هم را: ف - عقل را

۱۵ ای کرده زکنچ خانه راز
 بورآدمیان در سخن باز
 ای بازکن در معاف آسماخی
 عالم زدو حرف کرد هشتق
 ۱۰ ای حکمت تو با مر مطلق
 از نیست پدید کرده هستی
 بینا کن چشم هو شنیدان
 ای جلوه گر بهار خندان
 ای صانع جسم و خالق روح
 ۱۱ ای جان بعد فکنده تو
 هر کس که بجز تو بندۀ تو
 ای پار بساط و هفت پرده
 مردم کن آدمی و آدم
 ۱۶ ای نورده چراغ هالم

۹۰۱۱، ۷۰۱۰، ۸۰۱۰، ۱۱
 ۹۰۱۱، ۷۰۱۰، ۸۰۱۲، ۷۰۱۳، ۱۲-۷: ج دز -
 آف: نامه

آ- با مر : ج - بعقل - و دز زین کله - با مر - افزوده شده
 ۹۰۱۵: بد حرف گشته: ج دز: گشته
 آف: بخیر

آ- آب: جلوه کن، هو: جلوه ده آف: ج د: مستمندان
 آف: وج

۹۰۱۶: ب: مر جم ده
 آف: آو - خن بشده
 آف: وج دوفح - عقد
 آف: و: ز - ز

249

306

حکمت ز تو یافت آدمی زاد
ورنیست کنیش هم تو ای
وز کلک تو کون کاف و نوی
بالا و فروش کاف و نویست
جز تو که تو اند اینچنین کرد *
در محکمه قضا تو هیچ
در تخته مرگ وزندگانی
بیرون ز سپیدی و سیاهی

عالیم ز تو شد بحکمت آباد
هست از تو شده جهان فانی
در کار تو آسمان ز بونی
کوین که از صفت برویست
۲۰ تقدیر تو چرخ بوزمین کرد
دعوی گری سپهر پر پیچ
کرده قلم تو حرف زانی
حرف تو بنامه الهی

۱۶: ج دز - بعد از بیت شماره ۱۹ نوشته شده

۱۷: ج دوز : گرنیست کنیش هم تو ای؛ ه : ار؛ هم تو ای : ب - می تو ای؛
ج : هم تو ای

۱۸- وز : د - در؛ ز : در کلک تو کون کاف و نوی؛ کلک : ب - ه و - ملک

۱۹- ه : بالاش فرون و کاف و فون است

* ج دوز ج : بودی تو نه چرخ و نه (ج : نی) زمین بود جز تو که تو اند

(ز : غیر از تو که بارد) اینچنین بود - انزوده مشد

آ ۲۰ ز : دعوی کرده

آ ۲۱ - تو حرف زانی : ه - از حروف رانی

۲۲ ب ح : بر تخته؛ و : ه - حذف شده

آ ۲۳ ه : زنامه

آ ۲۴ - ز : ح د - حذف شده

اندیشه بهر بلندی و پست
 گذشت و نزد بلامنت دست
 ۲۵ پس فرق چه باشد از تو تا من
 آن من بوم و تو زان بروی
 منصوبه عقل جمله بازی
 زین عقل ترا شناخت نتوان
 برگنگرهات کرا بود راه
 ۳۰ پس در ره تو زتیز هوشی
 آن به که زنیم سر خرد را
 با تو نه سخن رفیع سازیم
 نادانی خود شفیع سازیم

۲۴ ز : زهر ۲۳ ح : بلامنت نزد
 ۲۵ ب : ب - خفت شده ۲۵ - تا : و - با
 ۲۶ ح د : نه چوی . آ : بجوفی
 ۲۷ ب : من آن : ه : آن من بودم تو زان فزوی ،
 بوم و قلن : ز - بودم تو زو
 ۲۸ ح : زان بیش جنبه تاخت نتوان
 ۲۹ - برگنگرهات : ج ده زح - برگنگر تو ، کرا : و - کجا
 ۳۰ . ۳۱ : و - خفت شده
 ۳۱ ح : به تیز ،
 ۳۰ . ۳۲ : ز - خفت شده آ ۳۱ ح : زنیم
 آ ۳۲ - نه : ج ده - خفت شده

دانده تویی بهرچه رازست
 سازنده تویی بهرچه سازست
 از بودن آنچه بود دارد
 از تو رقم وجود دارد
 از حکمت تست مانده ناچیز ۲۵
 حکم تو روان ببود و نابود
 بود همه از تو گشته موجود
 چون حکم تو گردد آشکارا
 کس را بپرا و چون چه یارا

۳۳ و : سازنده تویی بهر سازست

۳۴ ت : بودن ۳۵، ۳۶ : ف - حذف شده

۳۵ ج : وان جز عدم است نامشان نز ،

د : وان جرعة مست نامشان نز ،

و : آنچه از عدم است نام آن نیز ، از : ح - حذف شده

۳۵ ج : از حکم تو مانده است ناچیز ،

د : از حکم تو پست مانده بی چیز ،

۳۶۰ ۳۲ : ج د - ۳۲۰ ۳۶

۳۶۰ ۳۶ ج د : نبود همه را پو بود موجود ،

۵ : بوده همه گشته از تو موجود ؛

ب وح : گشته از تو

۳۶۰ ۳۶ ج : روا

۲۷ آ - حکم : ح دز - علم ،

تو : بب - حذف شده

۳۷ ج دز : کس را چه بود (فر: نبود) محل یارا

باریکنی حکمت که دادند میگز کن مکن تو نکته راند
 هر ذره که در هواش تایبیت از صنع تو در وی آفتابیست
 ۳۰ از امر تو شد کفاایت انزو ز منشور شب و جریده روز
 وز تربیت تو یافت ایام پیرایه صبح و زیور شام
 از صنع تو گشت گوهرین چهر یاقوت مه و زیبد مهر
 کردی بازل تمام کاری کزهچ کست نبود یاری
 عاجزنه از اساس هرساز تا یار طلب کنی و انباز
 ۴۵ شرکت نبرد بملک چون تو شاهی خاصه که بملک چون تو شاهی
 قادر تو یی آن دگر که باشد منم تو یی آن دگرچه باشد

۳۸: ج دز - بعد از بیت شماره ۴۲ نوشته شده

۳۹- نکته راند : و - زنده ماند

۴۰ - در هواش : هد - باهوаш . و : در هوای . ح : از هواش

۴۱ - تو در وی : فر - بود کر : در وی : ج د - کرده

۴۲ ج دز : از

۴۳ و : از صنع تو گشته ۴۲ - مه : فر - فر

۴۴ ه : عاجز ز اساس دهناساز

۴۵ و : نبود

۴۶ فر - حذف شده .

۴۷ آ و : چه باشد

۴۸ و : که باشد ، آ : باشد

جز تو که نهد بجیب امید
کاری که خرد صلاح آن جست
قفل همه را کلید بر تو
۵. لطف تو ائیس مستمندان
گر لطف کنی و گر کنی فهر
ای خاک بران سری کن اخلاص
همواره در تو جای من باد

۴۲ : ج د - بعد از بیت شماره ۵۰ نوشته شده

۴۳ - جاوید : ج د ه - نومید ۴۸، ۴۹ : ف - حذف شده

۴۸ - صلاح : ج د - بکره

۴۹ و : عقل همه را کلید از تو : ه : از تو

۴۹ ج د : سان همه را بردید بر تو ،

۹ : پنهان همه را بیدار نمود : ب : زهمه : آ : بدید

۵۰ - تو : ج - حذف شده

۵۱ - بود زرحمت : ه - صلاح تو بود :

زرحمت : ج - رحمت .

۵۲ و : زرحمت ، ف - زرحمت

۵۲ ز : کر

۵۳ - من باد : ف - فریاد

۵۳ - من باد : ف - فریاد

مناجات حضرت واهب بنی ونجاش*

اعفو تو شفیع پرگناهان	ای عذر پذیر عذرخواهان
در هر چه فتد فکنده تست	خسرو که کمینه بندۀ تست
برداشتنش بیازوی کیست	آنرا که تو افکنی به رزیست
افکنده خوبیش را دهد دست	هم رحمت تو بود که پیوست
در مطرح سیل بی سروپای	۵ دستی که فتاد نفس خود رای
از دست رها مکن که مstem	بردار زخاک ره که پستم

* و : حذف شده .

فر : ... واهب هستی و نجات .

ح : مناجات بدرگاه الله

آح : برگناهان

۲ - فتد : ھ - بود

آم - بود : فر - بدو

آمج دھ و ز : افتاده : ن : دھی

۵ : فر - حذف شده

آم و : دستی که فتاد بی سروپای : ح : دستی اکه

آم - سیل : ھ - سیر : بی سروپای : و - بادپیمای

آع ح : پستم

آع ھ : هستم . و : مسیم

هرچند تن گناه پرورد
 در حضرت قرب نیست در خورد
 با این همه گردپیری این خاک
 نقصان چه بود بعالم پاک
 نزدیک خودم ده آنچنان نور
 کن خود ابدالا بد شوم دور
 ۱۰ از یاد خودم کن آنچنان شاد
 کرهستی خود نیایم یاد
 جانم رسان کز اوچ اخلاص
 دیوم بفرشتگی شود خاص
 در گلشن قدس کن نهال
 مگذار بکلخن و بالم
 گنجم که تو کرده نثارش
 هم تو بکرم نگاه دارش

آ ۷ و : تی

آ - پذیری : د - فریزی : این خاک : و - ای پاک . ز : آن خاک
 آ - پاک : و - ناک

۸ ه - حذف شده

آه و ح : نزدیک خودم بخوان وان (ح : بدان) نور ،

ز : نزدیک خود آنچنان دهم نور :

آ : این چنان

آج وز : از یاد خود آنچنان کنم شاد

آ - کز : ج - ز

آ - دیوم : ب - دادم

آ - و : بکذار

آ - و : گنجی

آ - تو : ه - خود

چون بدرقه عون تست غمیست
دزد ارچه درین خرابه کم نیست
ناداده نشارکن بدامن
۱۵ این داده گناه دار بامن
وان ده که براه تو توان داد
آن بخش که از قوام دهد یاد
گر ترکنی از منی دهانم
شکر تو که بهر کام توزیست
متا جان بودم امید دارم
مفتح خزینه روزیست
کن شکر تو دل تهی ندارم
۲ خواهم بستایش تو بودت
من خود چه توانست سودن

آم آم : درد : ح : در گرچه درین خزانه ، ز : خزینه

آم - عون : هـ - عذر

آم - این : و - هـ : داده : هـ - دار ۱۵ - ناداده : هـ - ندار

آم - ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳ - هـ - فـ - حذف شده

آم - قوام : ح - کرم

آم - ح : وان ده که ترا قوان سود شاد ،

د : وان ده که توان شود ترا داد ،

هـ : وان ده که توانش بتوداد ،

و : آن ده که برای تو توان داد ، ح : آن ده

آم - تر : هـ - تو

آم - تو : ح - حذف شده ، ح : تو بهر که

آم - ب و : خزانهای

آم - ح : امید دارم

۲۹۸

هم تو دل پاک ده زبان هم
در مدحت خوش و بلک جان هم
تنه نه زبان که جان و دل نیز
آن جان که بخویش زنده مانم
کم زنده بتوند نه اخویش
عفو تو و جرم خویش بیند
آن پرده گشا که باریام
در پرده صلاح کار یابم
کن فضل تو باشدش شماری
دل شاد کن از امید بیشم
۲۵ به گوید ذکر تو بتمنیز
به گرنده بیچ سامن
جاینم ده از خزینه بیش
آن چشم دهم که بیش بیند
آن پرده گشا که باریام
توفیق دهم ولی بکاری
دل شاد کن از امید بیشم

- ۲۱- ده زبان هم : و - دهم زبانم : ه : زبان
۲۲- بـ جـ دـ زـ حـ - حـ دـ شـ : وـ بلـ کـ (وـ بلـ کـ) جـ اـ نـ
۲۳- بتمنیز : زـ - زهرـ چـ یـزـ ۲۳، ۲۴، ۲۵ : زـ - حـ دـ شـ هـ
۲۴- بدـ هـیـ : خـ رـ اـ نـ خـ وـیـشـ : جـ دـ خـ وـیـشـ
۲۵- آـ جـ دـ زـ : چـ شـ مـ دـ ، بـ : چـ شـ مـ دـ
۲۶- لـ : باـ زـ
۲۷- آـ بـ جـ دـ هـ : تـ وـ فـیـقـ دـ
۲۸- بـ وـ : باـ شـ دـ
۲۹- زـ : دـ لـ شـ اـ دـ : حـ : دـ لـ شـ اـ دـ کـنـ اـ زـ اـ مـیدـ خـ وـیـشـ : وـ خـ وـیـشـ

تقديم جزا اميد بروست
گشاي خزينها» مقصود
آخرين که بمنه ام برين در
رحمت کن بمند گان بدكیست
هم تو بکرم نگر درين خاک
نيک و بد من نبشنده تست
گزname سيه بود مکيرم
طاعت مطلب که بي نيازي
از طاعت چون من چه خيرزد
ناکرده و کرده باز پرسى
چون ميداني بكارستم

پيداست که نیست افهمه هست
۲۰. افلام بین و از سر وجود
گيرم که نهام بلطف در خور
گر رحمت تست بر نکوزيت
چون زان توئيم پاک و ناپاک
آخرنه کلم سرشنده تست
۲۵ چون من رقم از تو می پذيرم
جرائم منگر که چاره سازی
گر عون تو رحمتی فریزد
فردا که زبنده راز پرسى
چون میداني بكارستم

آ-۲۹- از: و- زان. آ-۲۹ بج و: تقديم بجز اميد (و: مراد) درست: ح: بجز اميد، ه: درست
باب و: خزانهای: مقصود: هـ- موجود

آ-۳۱ بج ده و نج: نم. آ-۳۱ هـ: بدین

آ-۳۳- زان توئيم: و- آن توئيم: بـ هـ: قوان: ح: پاک و ناپاک. آ-۳۳ جـ د: توئيم: و: بـ هـ: سرشنده

آ-۳۵- چون: د- گـ گـ- بود: د- يوم

۳۶- مطلب: ح: دـ- منگـ ۴۴- ۵: ۳۶- ۵: ۳۶- ۴۴- ۴۳۰۴۰۰۴۱۰۴۴-

آ-۳۷- چون: فـ- عفو، حـ: فضل: هـ: پذيرد، وـ: فریزد آ-۳۷- طاعت: هـ- رحمت

آ-۳۹: فـ- خـ شـه آ-۳۹ جـ د: مـيدـاني چـون آ-۳۹ وـ بـنـ: هـ: باز

۲۹۶

۴. از رحمت خویش کن درم باز
در صدر نعیم ده فشتم
عفو تو که مشعلیست پر نور
روشن کن از آن نقطه رهم را

بی آنک ذکرده پرسیم باز
منشور نجات نه بدستم
از ظلمت راه من مکن دور
کاری بحر شبانگهم را

از طاعت خود رسان بعرج
کز گنج تو خواهم آین خواهم
خواهش بجز این نذارم از تو
بانام تو جان من برآید

تابا تو بجانب تو آیم
کاندرو تو رسم دگر تودایی
پیغمبر پاک رهبرم بس

۵. در قربت حضرت مقدس

آم- درم : هـ- رهم آم- بـ: هـ- بیش؛ فـ: پرسی
آم- بـ: جـ- دوز: ده آم- عفو تو که: هـ- گرفتو تو آم- من: و- خود
آم- نقطه رهم را: هـ- غلط رهم پا: زـ: بـ: هـ- خـ: و- جـ: وـ. فـ: خـ:
آم- پـ: هـ- نـ: اـم آم- بـ: نـ: بـ: خـ: بـ: هـ- بـ: هـ- بـ: هـ- فـ:
آم- زـ: شـ: اـن: جـ- دـ: زـ: زـ: دـ: رـ:
آم- دـ: سـ: بـ- رـ: مـ: دـ: مـ: زـ: هـ- تـ: زـ: دـ:
آم- هـ- خـ: شـ: دـ: قـ: دـ: سـ: جـ- غـ: بـ:
آم- هـ- خـ: شـ: دـ: فـ: بـ: نـ: آم- تـ: دـ: اـ: هـ- بـ: اـ:
آم- در: هـ- اـ:

جـ وـ دـ: قدس

۱۳

۱۹-۲

نَعْتَ خَاتَمَ النَّبِيَّا كَه لَوْحَ مَحْفُوظَنَگِينَ
رَاسِتَينَ اوْسَتَ وَكَلَامَ اللَّهِ نَقْشَنَگِينَ اوْ
زَيْنَ اللَّهِ خَاتَمَ اَمْوَزَنَا بِاَيَادِيهِ *

شاه رسول و شفیع مرسل خورشید پیش و نور اول
هم نورده چراغ بینش هم چشم و چراغ آفرینش
شاهنشه تخت آسمانی خواننده تخته نها نی
سلطان ممالک رسالت طغای صحیفة جلالت
۵ محظوظه کشای پرده غیب کجور خزینه اه لاریب

* ... خاتم اموزنا بایادیه .

ب : ... نقش او زین الله ... ،

ج : نعت مکی مکین که لوح محفوظ نگین راستین اوست و کلام الله ... ،

د : نعت مکی مکین که لوح محفوظ نگین راستین اوست و کلام الله نقش نگین او .

هـ : نعت مکی مکین که ملیک لوح محفوظ نگین راستین اوست و سند کلام الله ...

و : حذف شده

ز : فی نعت حضرت مکی مکین که لوح محفوظ ... ،

ح : ... نقش مبین او زین الله خاتم ...

آ - مرسل : ح - د - محشر

آ آ : مجموعه کشای : ۲۵ ب و : خزانه ای

۱۰۷

۲۹۴

پروانه رسان ظلمت و نور
 سرکوب مخالفان ابتر
 کنج کن و کیمیا عالم
 در مکتب کاف و نون شب و روز
 ۱. یاسین زده انش دُر فشانده
 نون والتمش زحق تعالی
 مه میم شود بچرخ و نون فم
 وزفرو دخان نشسته منشور
 تن پوش بر هنگان محشر
 پیش از همه پیشوای عالم
 وز جمله رسول دو حرف آموز
 طاماش و ان یکاد خوانده
 چتری زبرستون بالا
 یعنی که ز بحر حسن او نم

آئو : پرواز رسان

آئو : وزفرو ذجان : و دخان : هـ - دمـ

آج دز : سرپوش

آمـ - کنج کن وـ : وـعـ - گنجـینـهـ : وـ هـ - حذفـ شـدـهـ

۹: فـ - حذفـ شـدـهـ

آـ - وز جملهـ : آـبـ - زوجـلهـ ، وـ درـ حـدـدـ : هـجـ : زـانـ (عـ : زـوـ) جـلـهـ رسـلـ دـوـ حـرـفـ آـمـوزـ حـدـدـهـ

آـعـ : بـیـسـ زـ : زـلـبـاشـ آـبـ : وـایـ

آـنـ - نـونـ : آـنـ

آـاجـ : چـترـیـ زـبـرـسـتوـنـ وـالـاـ . دـوـ : چـترـ زـبـرـسـتوـنـ وـالـاـ

هـ : چـترـیـ زـدـهـ بـرـسـتوـنـ وـالـاـ : بـ فـحـ : وـالـاـ

۱۲: فـ - حذفـ شـدـهـ

آـهـ : بـرـیـمـ شـهـ ، وـ حـایـمـ شـودـ : وـ حـ - حـذـفـ شـدـهـ

آـاجـ دـ : زـبـرـ حـسـنـ اوـهـمـ : آـاـوـمـ ، وـزـ : اوـیـمـ ، هـ : اوـهـمـ

۱۴- کلک از صفتی زبان بزیده	نامش بسریر پادشاهی
تُه بصر زکلک او چکیده	۱۵ جاروب زنان بارگاهش
وقوع سپیدی و سیاهی	شمیزیر سیاستش سرانداز
از پر فرشته رفته راهش	شرعش بد و کون بازخورده
شمیزیر زبانش گوهرانداز	لشکرکش آسمان غلامش
هردو بد و تیغ ضبط کرده	خورشید بنیگون عماری
تعویذ کلاه کرده نامش	۲۰ ذیل کفنش زفتها دور
در بان درش بپرده داری	بسته کر آسمان بکارش
خاک قدمش بدیدها نور	برکنگره کشیده فتراک
انجم همه جاء و شان بارش	
کانجا نرسد کمنداد راک	

۱۴- بسریر: ح دز - بثنا

۱۵: ز - حذف شده

۱۵ آ: از بر

۱۶- انداز: بب - راز

۱۷: ز - حذف شده

۱۷ ه: بازخوانده

۱۸- ذیل کفنش: ه- دیگفشن، و: ذیل کرمش؛ زفتها دور: ح - بپردها نور

۱۹ و: بکارش

۲۰ آ: راهش

۲۱- برکنگره: ح د- برکنگره؛ فتراک: ه - افلک

۲۲

در طیران آن سیم ع قاف قران سوی سوار
مازاغ با طاووس شد و یهدا الله ظلها علیتنا *

فرخنده شی که آن جهانگیر	از نطع زمین شد آسمان گیر
طیاره زحجه بر قمر تاخت	زین نه سوی آن نه دگر تاخت
برخاست زخوابگاه این دیز	در مرقد چرخ شد سبک سیر
از سدره رسید مرغ والا	خواندش بنوید حق تعالی
۵ آورده جنیت فلک گام	فردوس نوردو رفوف آشام

* ب : در طیران سیم ع قاف قران سوی مازاغ سده ... ،

ج ده : در طاووس سیم ع قاف قران سوی مازاغ سد و یهدا الله ظلها علینا ،

و : حذف شده

ز : طیران کردن شاه باز قاب قوسین برباق رفت از کسان زین برآوج اعلا علیین واژکرد
ضاین هرش فرسای تاج فرق فرقدان کردن و ازا بآن سرافراز داشتن ،

ح : در طیران سیم ع ... یهدا ظلها علینا

آ ف : این آ و : در نطع

آ و : بکر، د : مافت، که : زینی سوی نهاد دگره هی مافت، آن نه: و آسمان، د : مافت

آ ج ده : برخاست، و : زخوابگاه کم - سیر : ب - سر

آ کم ب : تعالا

آ ح : جنیت

آ و : ه - حذف شده، رفوف : و - فرق، ز : فرصت، ح : فرق

مشه را بجهنیه شهسواری	داد از نمط جنیه داری
آهنگ بکشت آسمان کرد	آن شاهسوار آسمان گرد
شد محروم کعبه یمانی	اول زسرای امها نی
محراب قبله مقدس	پس داد زابر و مقوس
تحریم قبله سما بست	۱. در قبله شد و بقعده بنشت
در منزل ماه کرد منزل	برداشت ازین خرابه محمل
بنشست بدو مین عماری	زانجا بطريق تاجداری
شد تخت نشین سین قخت	زانجای بسر بلندی بخت
شد خواجه آن خجسته طارم	زانجا که رسید بچهارم

آز: شاهسواران آ-بکشت: و-بقصد

آآ: زیرای، بـجـدـهـ: اـمـهـانـیـ تـدـابـ: اـمـانـیـ، جـدـهـوـزـ: نـهـانـیـ

آو: قبله

آـ.ـوـقـعـدـهـ بـنـشـتـ: بـ.ـرـعـدـهـ بـسـتـ: بـقـعـدـهـ: جـ.ـبـعـدـهـ: جـ.ـبـقـعـدـهـ شـدـوـبرـاـ بـرـدـشـتـ

آـ.ـتـعـیـمـ: جـ.ـدـزـخـ تـعـیـمـهـ، هـ: تـعـیـمـ، وـ: اـحـلـمـ

آـهـوـحـ: کـهـ ۱۲۰، ۱۳۰: وـ ۱۲ـ ۱۳ـ

آـجـ: نـامـدـارـیـ

آـآـ: بـدوـمـهـینـ، جـدـهـ: بـدـیـمـینـ، وـ: بـسـیـمـینـ

آـجـهـ: زـسـرـ، دـزـهـ، آـزـ: زـسـرـ بلـذـدـیـ تـعـتـ

آـابـ: سـوـمـهـینـ، جـدـهـ: سـیـوـمـهـینـ، وـ: دـوـمـهـینـ، زـ: سـوـمـهـینـ، حـ: سـوـنـمـهـینـ

آـهـ: وـ اـنـظـمـ اـنـتـارـهـ وـ جـاـيـخـلـهـ آـکـهـ: جـ.ـدـزـ.ـجـوـ آـهـ: اـینـ

شدوالی پنجین ولایت *
 شهباز ششم شکارگه کشت
 شد مهد خامه هفتین مهد
 شد خازن هشتمین خزانه
 وازاد شد از شکنجه نه دام
 بنها ببنطع بجهت پای
 ملک ازل و ابد نظر کرد
 شهند غرض بقاب قوسین
 در حوصله خرد نکنجد

زانجا چو زبرگشید رایت
 زانجا چو بلند بارگه گشت
 زانجا چو فود بیشتر جهد
 زانجا چو شد آن طرف روانه
 زانجا چو پرید بر نهم بام
 بازار جهت گذاشت بر جای
 سر زان سوی کاینات بر کرد
 بست از دو دوال بند نعلین
 دید آنچ عبارتش نسبج

* بد: و- حذف شده و بهمن آن بیت: در طاهه هیچ رفتاران ازو عمله وصل گشت نهادن. از زده

آیا

آم- ز: دده - حذف شده : چو: و- که

آم- مهد: ج- تخت

آم- چو پرید: آب ف- پرید

آم- و: هح- حذف شده : و: آزاد شد از شکنجه دام

آم- ح: گراشت : ز: برجا آم- ز: پا

آم- ه: بل کن ابد و ازل گذر کرد

آم- دز: بسته زدواں: بند: و- حد

آم- ح: سر بند غرض بقاب و قوسین. ه: شاهنه عرض قاب قوسین؛ شهند: دریندیج شهباز

آم- وز: عبارکس

دیدار خدای دیدجی غیب
 ۲۵ زان گفت و شنیدجی کم و کاست
 کرد از کف غیب شریق نوش
 ایزد زکمال مهر با فی
 بنواخت بعرت سلامش
 مقصود دوکون در تنش ریخت
 ۲۶ با بخشش پاک بندۀ پاک
 آورد ز حضرت خدا وند
 پس داد به رنجسته یاری
 یاران که ستوده حال بودند
 هم از آن نوال بودند

۲۳- خدا ب دیدجی غیب؛ آبج دوز؛ بی میب

۲۴- ز حق؛ آبج ده- بحق، ز؛ خدا

۲۵- ج د؛ شنود ۲۶- ب؛ شنید بس

۲۷- ه : شدنیستی خودش فراموش

۲۸- ب وح؛ بکال ۲۹- ج دو؛ بکال آنچه، ب هج؛ بکال؛ ز؛ آنچه

۳۰- ج دز؛ زعترت

۳۱- هج؛ بر تنش، و؛ در هش ۳۲- و؛ بد رکھش

۳۳- و؛ پاک و بندۀ ۳۴- تبح؛ بند

۳۵- ج د؛ عاصی، وزح؛ عاصی

۳۶- وز؛ همه زان

۳۷

۲۸۸

جویی هم ازان محیط پر دُر
فاروق بعدل محترم بود
با خازن علم بود هم را ز
پروانه یک چراغ بودند
چون دین مرا بلند شد نام
تا روز ابد بماند آباد
بیگانه دروچه کار دارد
وز رخنه دیو در امان باد
چون معتکفان کعبه بی غم ۷۰

بودند همه ذسینه پر
۷۱ بویک بغار هم قدم بود
وان حرف کش جزیده پرداز
هر چار چو هشت باع بودند
زین چار ستون فرع آرام
آمید که این نجسته بینای
۷۲ جانم که چنین حصار دارد
یارب که سر ش برآسمان باد
خرس و زچنین اساس محکم

۵۳۴: بسته تیم ۵۲۴: جوف همه زان، وز: همه زان

۳۸: و - حذف شده

۳۵ - بویک: ۵ - صدیق

۷۳۴: ج دز: حزینه پرداز تیم ۵: بوده

۳۶ - چون: ج د- خود: ۵: خود دین ملبد شد بام، ز: خود دین ترا

۴۱، ۴۰: ز: ز - حذف شده ۵۲۹: آن

۷۴: و: دران

۴۲ - رخنه: ب- ره زن، ج: رقیه، ۵: فتنه، وز رخنه دیو: و - وز آفت ده

۴۳ - کعبه: و - خانه

۷۵: بیت - چون گوهر مدح خواجه سقم وز غیب شنیدم آنچه گفتم -

بعد از بیت شماره ۴۲ نوشته شده دیگر از مرکوز بهدی نیز گزارگردیده است.

مَدْحُ شِيخُ الطَّرِيقَةِ نَظَامُ الْحَقِّ وَالْحَقِيقَةِ مُحَمَّدٌ
كَهْ عَيْسَى آخِرُ الرِّفَاعِشِ فِي سَادِنَدِ تَادِمِ جَانِجَشْ أَوْ
اسْلَامُ مُحَمَّدٌ رَأَزِ سَرْزِنَدِ كَرْدَانِيدِ وَعَمْرَجَاوِيدِ
بَخْشِيدِ مَتْعُ اللَّهِ الْمُسْلِمِينَ بَطْوَلِ بَعْيَايَهِ *

چون کوهر مدح خواجه سفتم	وز غیب شنیدم آنچه گفتم
اکنون قدری دُرِّ معاذی	رینم بسر جنید ثانی
قطب زمن و پناه ایمان	سر جمله جمله کریمان
در شرع نظام دین احمد	یعنی که نظام دین محمد

- * آ : ... وَعَمْرَجَاوِيدِ مَتْعُ اللَّهِ ... ،
- ب : ... اَزِ سَرْزِنَدِ كَرْدَانِيدِ ،
- ج : ... مُحَمَّدٌ عَيْسَى آخِرُ الرِّفَاعِشِ خَوَانِدَنَتَا ... وَعَمْرَجَاوِيدِ بَخْشِيدِ ... ،
- د : ... آخِرُ الرِّفَاعِشِ خَوَانِدَنَتَا ... ،
- ه : ... آخِرُ الرِّفَاعِشِ خَوَانِدَنَتَا ... سَرْزِنَدِ كَرْدَانِيدِ ،
- و : خُوفَشَهِ .
- ز : در مدح شیخ ... آخِرُ الرِّفَاعِشِ خَوَانِدَنَتَا ... مُحَمَّدٌ اَزِ سَرْزِنَدِ كَرْدَانِيدِ
- آ او : چو گوهر نفت آ هج : از
- ـ ـ و : سرهمهه : بـ : حلقة جمله ، حـ دزـعـ : جـ لـهـ جـ مـلـهـ قـ دـيـانـ
- ـ ـ هـ : شـ رـحـ : بـ : حـ مـدـ تـ هـ بـ : اـ حـ مـدـ

۵ در حجره فقر پادشاهی
 برمه زگلیم بردہ رایت
 شاهنشہ بی سریو بی تاج
 برخاک ذرحمت آسمانی
 در پرده غیب محموم راز
 ۱۰ در عالم وحدت ایستاده
 از خواجهی آستین کشیده
 بینا قر جمله پاکبینان
 هر شب که رود بین کهن بام
 در پیش دوند جمله مشتاق
 ۱۵ مسند زسپهر برترش باد
 خسرو چو ستاره چاکرش باد

آ و : در محله غیب : ح : بادشاهی ۶۰۲۰۸ - ح : ۶۰۴۰۲

آج دوز : در مصحف مرشد (و : مرشید) یست آیت

آ - و : ب - صفت شده

آ - دولت : ب - رفت : ح دهوز : آشیانی

آ و : غیب و آه : در راز سپهر سینه پرداز : وزراز : و - وزاز

۱۲ آه - که را نوشته شده است

آ از : بران آج دوز : برق فرشکان نهد کام

آهوز : روند

آ - چو : ه - ز

**فِي الْحَمْدَةِ الْمُحْمَدِيَّةِ وَهُوَ خَوْتَمُ خَلْفَاءِ الْعَرَبِ وَالْعَجمِ
وَارِثُ الْخِلَافَةِ مِنْ آدَمَ عَلَاءِ الدِّنِيَا وَالدِّينِ
نَاصِرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُسْتَنْصِرِ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ
الْمُسْتَعْصِمِ بِجَلِّ اللَّهِ الْمُتَّيْمِ فِي الْخِلَافَةِ
دَرْجَاتِهِ وَجِيلِ الْخِلَافَةِ خَلْفَاءِ الْأَقَالِيمِ فِي حَيَاتِهِ ***

ای بخت ز پیش پرده بردار مارا رخ خویش در نظردار
بنای بما که تو چه چیزی کاندر همه جا چنین عزیزی
نی مردم و فرشته نای دیوی و فرشته کدامی

* آ : ... من آدم علاء الدنيا و ناصر ... ،

ب : ... والعم وارث ... المستصم و ... ،

ج : ... وجبل اخلفات خلفاء ... ،

د : ... وهو ختم الخلفاء ... برب رب العالمين ،

ه : ... ناصر امير المؤمنين ، و : حفشه ،

ز : مدح سلطان السعيد علاء الدين محمد ،

ح : ... وارث خلافت بنی آدم ... ،

آ - دار : ز - آر ،

آز : نه مردم و نه : و : آ - حفشه

کم - و : ۵ - حفشه . و : تو ، ح : که : فرشته : ح دز - فرشته با : آ : کلامی

آیه

284

دولت که چنین بزرگوارست
۵ هر پایه که درجهان تو اجست
پیش تو کمینه پیشکارست
موقف بکارسازی است
کین مرتبه دادت ایزدپاک
بین تا توچه بندۀ درین خاک
بود از تو صلاح خان و مانها
با آنک بجملگی زمانها
مخصوص شد از برای این عهد
لیک آمدن تو زیر نه مهد
در خدمت شاه هفت اقلیم
تابندۀ بوی بجهد و تسیم
۱۰ شاهی که بنصرت خدایی
سلطان جهان علاوه دنیا
سرمایه ده سرای دنیا

۴: ۵ - حذف شده

۴، ۵ : ۶ - حذف شده

۵: سرمایه که

آن - توجه : ۵ - چو تو

۷: ز - حذف شده

آج د: زمبلگی زبانها : هوز: زبانها

۸- بود از تو : ج د- بودست : ح: خانهاها

۹- شد : و - بد

۱۰- بوی: ج د- بود . ۵: تویی^۲ . بجهد: بب - گواریگرد* و : بید از این بیت زمینه خالی گذاشت شده که سروه برای نوشتن سرمن
از آن استفاده نمیشود.

۱۱: ه: علی دنیا

چون سعد فلک سعادت انزو د
یعنی که محمد ابن مسعود
ختم الحلفا درین کهن طاس
زادم شده فی زآل عباس
سنگش محک عیار شاهی
۱۵ ملکش که بچار حدشد آباد
با سبع شدای بسته بنیاد
گردنون صفتی از آستانش
دولت خبری زداستانش
قادر کشی و زبون نوازی
رسمش بسریر سرفرازی
فرمانش زمانه را زبون گیر
سه همش بدل زبون کشان تیر
خلقی بحمایش زن و مرد
از ظل خدای سایه پرورد

۱۲-ه : افزود **آب** ج ده زین ، و بن محمود ۱۳، ۱۴-و-خذن شده

۱۳-ه : پشم خدا : ح : خطا **آ**ه : آدم : زنه : آ : ازال

۱۴-درز : سینش ، ه : درسینه ، ح : سینه اش

آنگ : سگ

۱۵-اج ز : ملکی : که بچار : ح - بچار **آ** و : بت

۱۶-ه : زآشیانش ، و : زداستانش

۱۷-ه : بصریر ، ح : زسریر

۱۸- و : ظالم کشی

۱۹- زبون گیر : ه - اول - زبون کرد - نوشته شده بدئ کتاب همین کلرا - زبون گیر -

امسح کرده ولی از آنکو مرفت - د - را چک نزد رهبت .

۲۰- زبون کشان : ب - عدو شده : خیر : ه - پر

آنگ : در ظل

۲۱

۲۲

۲۰- بترجمت جهان مقامش
 مصلح کوکب اختر او
 شیران سپاه بارگاهش
 اندیشه کم اندرون صدرش
 در اشتن جهان همه گاه
 ۲۱- زانگه که فکنده نطع شاهان
 گر روی ترش کند بتندی
 هر چن عدو که هست در دهر
 ناصر صرا او خس از زمین رفت

۲۲- ج دوز : به ترجمت از جهان مقامش : ه : بر قریز
 ۲۳- وزسد : ه - درضد : جهت : بـ ج دز - جهان
 ۲۴- آ : سیلن : بـ و : سیاه
 ۲۵- و : بنام
 ۲۶- و : از درون به پیش
 ۲۷- ج د : زاندازه برون قیاس و قدرش : و : زانداز : ه : قیاس و
 ۲۸- جهان همه گاه : ه - رخت به رگاه
 ۲۹- ز : آنگه : بـ هـ : فکنده
 ۳۰- ج دز : بنشت
 ۳۱- هـ : شود
 ۳۲- هـ : مک
 ۳۳- هـ : بود
 ۳۴- ج دهـ : بکنـد
 ۳۵- و : زمان
 ۳۶- درجهـان : جـ دـ بـ زـ مـ يـنـ . هـ : در مـيـان

آهوبزبانش بی تظالم	پیشانی شیرخوار دار سم
۳- پیلان بدرش به بیش بیفی	رفته ره مورچه به بینی
همکام عطا چو شرمساران	بخشنده با حیا چو باران
میزان عطا گرفته در چنگ	زد داده بغاک و چرخ راسنگ
بدلش که درون حد نگنجد	در حوصله خرد نگنجد
زان لطف که دست مایه کرده	بر خلق بدست سایه کرده
۲۵ دستش همه لطف پای تافق	ذاتش همه جود غرب تا شرق
زان لطف که بند پروردید است	روزی مقاضی خورنده است
آفاق بخوانیه جالاش	مهمان وظیفه نوالش

آ- ۲۹- بزبانش: ب- بره پاش . ح دز : بزمتش آ- ۲۹ د: از دم

آ- بع: پیلان درش زبیش بینی . ده: زبیش . ح: به بیش بینی ۲۱۰۳۱- ح: ۲۱۰۲۲

آ- ۲۱ و بخشیده بی بها : با حیا: ح- بی بها آ- ۳۲- ۵- آ- ۲۲۰۳۲-

آ- ۳۲ ح: نزداد

آ- ۳۳ ز: گنجد ۲۶۰ ۳۷۰ ۳۸۰ ۳۶۰ ۳۲۰ ۲۸- ب- ۲۴۰ ۲۵۰ ۳۶۰ ۳۲۰ ۲۸

آ- ۳۴ ح: زدست ۲۵۰ ۳۶- ح- حفت شده

آ- ۳۵ : داشت همه حلم پای تافق ح: همه حلم ۳۶ : ح- حفت شده

آ- ۳۶- پروردیده است: ب- پروران داشت ، هه: پروریده ، و: پروردیده است، ز: پروردید است

آ- ۳۷ : روزی من از قضا رسیده: خورنده است: ب- خوران داشت .

و: خورنده است . ز: خورنده است

آ- ۳۸ - وظیفه: ۵- وظیفه و

آ- ۳۹

280

پیانه خصم نیز پر کرد
تکبیر کند ستاره بی خواست
کزوی پرد ابلق زمانه
زو هفت خلیفه جامگی پوش
از چتر سپید یافته بدر
مریخ سلاح دار بارش
در داخل دولتش علم دار
لرزان شده آسمان چودربا
محرابی او پناه محراب
رحمت کندش گه زبونی

چون کوکبه سپه کن در است
۴. بادیست جنبیتش روانه
چترش سلب سیاه برد و ش
شبکون علمش چو لیله العذر
خورشید جنبیت شکارش
مه کوست بر آسمان حشم دار
۴۵ کوشش زده بانگ بر ثریا
دین را علمش عماری خواب
آنرا که کشد بتیغ خوف

۲۸- : پیانه چشم تیر پر کرد

۲۹- ج دخ : زند، سباره : بب- سپهر، بی : هیپون ۴۰. ۴۱؛ ز- صفت شده

۳۰- ه: جنبیش، آ: دوانه ۳۱ آدو: بد، ۳۲: رود

۳۳- ۴۰. ۴۲. ۴۳. ۴۴. ۴۵. ۴۶- (۴۰. ۴۱: خشن) ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶

۴۱- سیاه: ۵- ستاره ۴۲- حابکی پوش؛ ه: ناتکی، و: جابکی

۴۳- د: سپیده ۴۴- ح: جنبیه ۴۵- آ: بارش

۴۶- ه: هر ۴۷- مه کوست بر آسمان پشم دار؛ مه: د- نه، هز: هر

۴۸- وز: کوشش ۴۹- کزان ۵۰- ز: کزان ۴۶؛ ز- صفت شده

۵۱- تیغ: آن ۵۲- و- صفت شده

۵۳- ۴۷- بتیغ: ج- بناء ۵۴- گه: ه- زبان، ح: گهه

شمشیر سیاستش رحیست
بنشاند غبار عالم خاک
بس جان که بهشت او خزیده
دوخ شری زتاب تیغش
تیرش زحد خطا گذشته
حرفی رقی زسورة فتح
نون والقلم کمان و تیرش
در سایه تیغ او زمانه

55 خصم از همه در خور دو نیست
از تیغ چو آب قطره پاک
5. تیغش چو زمین زخون رزیده
دریانی از کف چو میغش
رحمش رخط سما گذشته
لوحیست حامش آبگون سطح
آراسه هدیه سریرش
55 بادا بنشاط جاودانه

آ۴۵: خصم از همه در بخود دو نیم است؛ دو نیست: آ-دو نیمه است. ج: زبده است

آ۴۶: دو نیم است

آ۴۷: خاک آ۴۹ ج: بنشانه، د: بنشاند غبار عالی ناک؛ ه: پاک

آ۴۸: زخون رزیده: آ-زخون رزیده. ج: بخون دریده، ه: بخود دریده، و: بخون دیده، رزیده: ف-خریده

آ۴۹-جان: ف-کس؛ ب: بهشت ازو خزیده

آ۵۰: دریانم: آه: تیغش آ۵-دوخ: و-آتش

آ۵۱: گزشته آ۵۲: رخط؛ ح: گزشته

آ۵۲: کوھیست؛ ه: کوھیست ساهاش؛ و: کوچیست؛ د: حابش

آ۵۳: ف-مدفشه آ۵۴: هدبه

آ۵۵-نون: آن؛ نون والقلم؛ ج: د-نون و(و-حنث) (اللم از (ج: ا) :

ه: نون والتمش کمان تیرش

در خطاب حضرت ابن اسکندر ثانی و سد
عصمت مسلمانی ایدالله ارکان سریعه علی
قوایم التایید و ابدیان سریعه بتواعد التایید*

او روی تو آفتاب جاوید وی رای تو شب چراغ خورشید
بر فرق تو چتر پادشاهی همسایه سایه التهی
بازوی تو تفت جم گرفته ملک عرب و عجم گرفته

* ب: در خطاب سره سکندر ثانی و سد

ج د: خطاب حضرت سکندر ثانی و (ج: و - خفت شده) سده عصمت مسلمانی
ابوالله ارکان سریعه علی قوایم التایید و ابدیان سدیده (د: سدید)
بتواعد التایید .

ه: خطاب حضرت سکندر ثانی و سده عصمت مسلمانی ابدالله ارکان سریعه علی
قوایم التایید .

و: خفت شده .

ز: خطاب زمین بوس مالک الملک زمین وزمان سلطان ملاع الدین والرتبیا
خدا الله مملکه سلطانه .

ح: در خطاب سکندر ثانی ... و ابدیان سدیده علی اساطین التایید
ا: ح- قبر زرگن فرزشده آج: اوی، رای: آ- روی، د: حسن، شجاعون: هـ- روی
آ- توچتر: بـ- توچتر، ح: پادشاهی

۵، ۶، ۳، ۴، ۳، ۴، ۲، ۳، ۰، ۵، ۰، ۶

خاک در تو برو شنایی معروف بشغل تو تیایی
 چون عید بطبع خرد سالان ۵ عهدت بدل بزرگ حالان
 ملح تو فنون جذبه مال نام تو کلید تنگی حال
 احسنت و زهی فراخ دستی در مشت توفند جمله هستی
 با مکرمت تو تنگ بستست ابری که چنان گشاده دست است
 عالم بتو میهان روزی دستت بکرم ضمانت روزی
 منصوبه تو در زمانه ۱۰ هر تعییه برد جاودانه

آم-در : ف-ره آغاز: معروف شده بتو تیایی : ح : مصروف

آف: خودت بدل بزرگ حالان : حالان: و-کاران

آج ده وح: خورد سالان

نم-تنگی حال: ب- سگی سال، ح: نمزن حال، ه: تنگی و سال

نم: ه- حرف شده، ح: نام تو کلید جزیه مال، د: نام تو کلید جزیه مال،

و: خلو قفع جذبه مال، ز: فنون جز به وح: فنون، آهده: جذبه مال: ب: جذبه و حال

آج ده و: جمله هفت

آه- و: بـ جـ دـهـ وـ حـ حـ فـ شـ دـهـ

آ- گـ شـ اـ دـهـ: فـ فـ اـ خـ

آ وح: تابکرم (ح: با مکرمت) فونیک پستست، تنگ: بـ دـ سـ تـ هـ دـ هـ بـ دـ سـ تـ

آه ف: ز تو ۱۰، ۱۱: ف- حرف شده

آه: هـ: آـ برـ: توـ حـ وـ کـ

آج دو: منصوبه بـ زـ جـ اـ دـ اـ نـ: بـ فـ دـ حـ: کـ شـ اـ نـ

آه

۲۷۶

رمزی زقی بخشش گنج
نمذ خرد نهایت اندیش
من مدحت تو که بیش خوانم
آن نادره کش بها نباشد
۱۵ بدلست که قیمت معاف
تضعیف محاسبان شترنج
زان بیشتری که گوییت بیش
کی قیمت بیت خوبیش داشت
قسمت کمنش روانا شد
دانسته نشد بکار دانی

۱۶ ب : رمزی زقوشه به بیشه گنج : رمزی زقی : ج ده و - روزی (ه) :
رمزی (ب) تو (دو : زن) شد، زقی : ج - زقوش

۱۷ آب : تصنیف : محاسبان : هـ- مـ و سـ بـان

۱۸ هـ : کمایت

۱۹۰۱۴ : فـ - حـفـ شـهـ

۲۰۱۳- کـهـ : جـ - زـ : هـ : گـوـیـ

۲۱۰۱۳ : کـیـ قـیـمـتـ دـسـتـ خـوـبـیـ گـوـیـ جـ : بـیـ قـیـمـتـ بـیـتـ خـوـبـیـ خـوـامـ :

قـیـمـتـ بـیـتـ : بـ قـیـمـتـ : آـجـ : خـوـامـ

بـیـتـ : جـ - اـبـنـاـ بـهـرـتـ - مـخـتـ - بـرـدـهـ سـهـ اـزـدـلـانـ تـمـ کـشـیدـهـ دـنـیـزـ کـلـنـ نـاـبـرـدـهـ -

بـیـتـ - فـرـشـتـ شـهـ دـهـ

۲۲۰۱۴ : وـ - حـفـ شـهـ

۲۳۰۱۴- هـ : بـهـانـهـ باـشـدـ

۲۴۰۱۳ بـ جـ دـهـ جـ : قـیـمـتـ

۲۵۰۱۵- بـدلـستـ : آـ بـدـلـستـ ، جـ دـ بـدـاـسـتـ ، وـ زـ جـ : پـدـاـسـتـ ،

۲۶۰۱۵ : پـنـداـشـتـ کـهـ هـمـتـ مـعـافـ

لیک از کرم تو گنج دیدن *
 مزدیست برای رنج دیدن
 این زر که بنظم زیور است
 احسان تو مزد زگر است
 کی توده زرد دهد بلندم
 من صنعت سهل کار بندم
 بسگر که بهاش چند باشد
 مزدش چو چین بلند باشد
 ۲. چون من ز سخن برخ بردن
 بدخوی شدم گنج بردن

آواه: دیدی

۱۶-۱۵: مزدیست بپای: بپای: ج و - بپای، ز: زهر، ه: دیدی
 *ج د: پس از بیت شارة ۱۶ بیت شاه ۱۳ با تغیرات نکسری مطابق مثل زیرگردید:
 من ملح ترا که بیش خوانم فی قیمت بیت خویش خوانم (د: دام)

۱۲-۲۳: ز- حذف شده

۱۷-۱۸: این نظم که زرد زیور (د: زیور) است، و: این نظم که زرد زیور است،
 ه: بزم زیور

۱۹-۲۰: مرد و: زنگری

۲۱-۲۲: کاوشنم

۲۳-۲۴: کی: ب ج هـ- شـ؛ و: شـ توشهـ دهد زر بلندم:
 د: مشـ توشهـ

۲۵-۲۶: چو: هـ وـ کـ

۲۷-۲۸: چون من سخن (و: سخنی) برخ دیدن (ج: چون من به سخن زرخ بردك:)
 ز: هـ- حذف شده

۲۹-۳۰: بدخوشهـ اـم؛ جـ دـو: دـیدـت

این گنج و چهار گنج دیگر
کارسته شد زینج دیگر
سختم ز درون حکمت آگاه
از بهر خزینه خانه شاه
گه گه بضمیر شه دهد یاد
گردد بقول بندگی خاص
امید که این متعای اخلاص
۲۵ مقبولی خود عطا دهادش
ایزد بدل تو جا دهادش
بادش بمقام ارجمندی
از سکه نام تو بلندی *
از نام تو او خجسته زو باد
وین بنده خجسته نام ازو باد

۲۱-ع: بینج ۲۴۰۲۵۰۲۲، ۲۳: و ۲۲۰۲۳۰۲۴۰۲۵

۲۲-ه: بینتم ۲۳-ب: خلنه

۲۳-تابوک: ب-تابوک، ج دو: پاشکه

۲۴-ح: درزیکه - قابو - بکارزیکه - بود - نیز علاوه گردیده است

۲۵-ز- حذف شده

۲۶-بقول: ه-بامید

۲۷-ب: ایزد بتو جایها دهادش

۲۸-ج د: مقبول خود و عطادهادش. ه: هرمتوی خدا دهادش؛

مقبولی: و- مقبول تو؛ خود: ب- تو

۲۹-ه: بادم

* ۳۰-ه: پس از بیت شاهه ۲۶ - راندم ملی زکله خوش چون من بعونامه زین ورق بیش افزوده

۳۱-۲۷، ۲۷-۵:

۳۲-۵: از نام تو و خجسته زو باد؛ او: و- آن

۳۳-۵: این، ج: از آن

۶۶

گر شیبِ نظم این جواهر و سر شسته رقت را
در دکشیدن و در نظر جوهریان مبصر داشتن
فی قیمتِ عذل خواستن *

چون من بدون نامه زین ورقا پیش رانم قلی زنگنه خویش
از روح قدس شنیدم آواز کای کده لب تو گوش من باز
ف آن رقم خیال کردی بل جادویی حلال کردی
آن به که کنون درین تفنگر کامل نشوی بسفتن دد

* آ : ... و در نظم جوهریان ... ،

ب : ... درو در کشیدن ... ،

ج : ... نظم این کتاب و سر شسته ... ،

ه : ... دقت را در روی کشیدن ... مبصر داشتن .

وز : حذف شده ،

ح : ... صرب شتة خجسته را در دکشیدن و ... ۱-۸ : ف - حذف شده

۱-۵- قبل از سخن بیان پس از بیت شماره ۲۶ نوشته شده و صراحتاً آن مقدم نویسات

آب و نام آح : بهنگه

۲- گوش : ه - هان

آب : نه آن رقم از خجال کردی، ج دو؛ ف از رقم این خیال کردی .

ه : زین گونه رقم خیال کردی، ح : ف این

۳- بیج : زسفن

۴- ه

چون بیهزان بود قفاخوار ۵ آنکو بهز نشد طلبکار
 مستوجب تازیانه گردد
 کاھلتر ازوست آرزویش
 کان کن که گھربنگ یابی
 تاره نرونگ کی شود کم
 کز نامه پر بُوی تهی نام ۱.
 نقل انگ و چاشنی فراوان
 بهتر ز دو صد سبوی پر زرد

تَحْجِد: شود جنا کار: و؛ شود

آوب: مسی که بفانه خانه گردد:

جَوْ: بفانه خانه (دل دزمنشج - باول صحع، کلڑ - کر - افزوده و بدانمودی آن قدر زده شده است)

آچ: کاھل است

آمَدَ: خواهی که عرض بپنگ یابی

آآ؛ شنگ، ب؛ بتنگ ۹-۲۲؛ ز - حرف شده

آاه: شوندگی

آاو: یک

بَاح: گز نامه بد بُوی گل نام . و؛ کنی تهی دام، بُوی: جَد - کنی :

هَ: توی دھی نام

آآ - فروقان برد: جَدو - ازان (د: ازو) قوان خورد .

هَ: قوان فروبرد . ح: فروقان سخورد

توان دو شراب آب خودن
 خرسند مشو به رچه زاید
 وز بینتن آرد مغز خیزد
 رخسار نبات راصفا بیش
 خشنود چگونه گردد از سنگ
 کان کن که گرفت تیشه در چنگ
 در غایت آن بکوش باری
 فی از حشوات بی کرانه
 بهتر ز هزار آبی خام

۱۳- ج- حرف شده ۱۴- و: خم

۱۵- د: دو شراب ازاب : ب: قرابه ، و: شراب

۱۶- و: خورسند شوی به جه آید : ج ده ج : خورسند

۱۷- اج : دقیق نفر آید : آ: مفن : د: آید

۱۸- فع : از (ع: ون) پعن : ج د : مفن آید

۱۹- و- حرف شده

۲۰- اج : زالایش قند تیره یا بیش : ح: بالایش قند تیره : د: بابیش

۲۱- صفا بیش : ج د- کندیش

۲۲- و: کانکس که گرفت تیشه در سُنگ : ه: گرفته

۲۳- اج د: مگوش . و: بگوش

۲۴- اج د: ازاندک و

۲۵- و : پیکرانه

۲۶-

۲۷۰

یک شاخ که میوه دهد تر
 بهتر زهزار باغ بی ببر
 یک بلبل خوش نواه دلکش
 بهتر زد و صد کلاغ ناخوش
 یک صفحه پراز خلاصه شوق
 بهتر زد و صد کتاب بی ذوق
 در کام کسان کجا بود به
 ۲۵ دفترچه کنی چو نظر ترینیست
 در صد صد فت یکی گهرنیست
 یک خال سیه نمای پر نور
 نی چون جبشی که از تباہی
 نوری نه و عالمی سیاھی
 آن به که چون نکته سگالی
 حرفی نبود زنکته خالی

۲۱: ج د - حذف شده ۵۲: پر

۲۲: نواه و دلکش ۲۳-۲۴: ر - حذف شده

۲۵: یک لقمه پخته از سر ذوق

۲۶: کتاب بی شوق؛ و؛ کتاب

۲۷: ج د و - حذف شده

۲۸: منزی از حرف دجله فربه

۲۹: چ: و - ک

۳۰: در صد: ج - وند، دو: واندر: ه: صاف

۳۱: ۲۸، ۲۹، ۲۶، ۲۲ - ۹: ۲۶، ۲۲، ۲۸، ۲۹

۳۲: بر بور

۳۳: ب ده و: نه: ج: نه چون پشتی، ح: جبشی؛ از تباہی: آ - ار سیاھی

۳۴: نوری نه: ب - زوروی؛ ج: نوری و نه عالم سیاھی؛ ده و ح: عالم

یک رمز بدفتری منقش
چون خنده زنگیست ناخوش
آن خنده که میزند دروغ است
۲۰ چون صح نخست بی فروغست
آنکش نمک سیاه باید
درستگ سیه چه دست ساید
آنکس که رفاقت میده باید
از بھر سبوس کی شتابد
تا شربت صاف در قبح هست
در سرکه کسی چرازند دست
زو نامه سیاه روی باشد
بدگو که فراخ گوی باشد
۳۵ چون گفت لطیف و درخور زه
گویند که هرچه کم بود به

۱۰-۲۹ - حذف شده

۲۹-۵۲۹ : یک روز بد اختر منقش : بدفتری : ب-کروشیدی

۲۹ بج ۵ : زنگیست

۳۰-۵ : آن دم که صیزند دروغ است

آ-۳-نمک : ب-ند، ه-بلک

آ-۳۱، ۳۲ : ج - حذف شده

آ-۳۲ : تابد

۳۳- سرکه : ج - درد، د : درد؛ ب : چل زنگی، و : چراکی زدا
ح : چراکند

آ-۳۴ د : به گو : ج : سیاه گوی

آ-۳۴- زنابه : ه- درد هر؛ ب : زان

آ-۳۵- و : ج ده وح - حذف شده

آ-۳۵- و : گویند

۱۰

268

مzd آنک دهیش بشیش جوید
پس دیر کشد چگونه باشد
و آنگاه نوا دراز گیرد
کنز کردن باد باشد از فی
مزمار مغینیان پیرست
ماسوره بود همه تھی گاه
گذرزخن که ریش خدست

ناخوش سخنی که بیش گوید
خر کو بفغان نمونه باشد
بو قی نه بس آنک سازگیرد
بی نکته قلم زدن پیا پی
۴ هر کلک تھی که در صریح است
پرمغز بود خدنگ دلخواه
نظی که نه در هنر بلند است

۳۶۰۳۷ - حذف شده

۳۶۰۴۰ : مرد : ج دخ : آنچه

۳۲-۴۹ - حذف شده

آج دو : بوق (د : بوی ، و : طوطی) پس از آنکه :
ه : پس از آنکه هی بگیرد

آج دو : آنگاه

آج د : زن

آج ده و : کر. ح : بگز ، از فی : د - از ونی - نزدی دی از بدی مرفت - و - غمگینی مشهبت.
آنم - تھی : ج - د - تی : و : صریح است

آج : مضار ، وح : مضاراب

آب ج ده و : مشوره ، ح : ناشوره

آآ : نه که ، نه در : ه - درو

۴۲ - گذرزخن : ج دو - گذارهن (دو : زخ)

بی رسته تنیدن این چه تارت
می لاف که جای لاف داری
۴۵ بی بهره که کار کردنش خوست
سنجیدن سایه در ترازو
کر کر پایک راچو کش کنی پای
در یا چو بکونه کم کند کس
آن دیو بود که چار و نیچار کار

آج دفع : بارست

آآ : بی رسته سدن این چه تارت ، تنیدن : ح د - به بند :
و : تندا این چکارست ، ه : بارست ، ح : کارست

آو : بی لاف چه

آآ : بکار : بی ح دو : بکار (ح د : بکار) تازدیست : ه : بی بر قلادوست زور بازد
۴۲ : ب - خف شده

آآ : کن پایکلا جو کر کنی پای . و : کر کنیک راجو کج کنی پای : ح : کج کنی
آآ : کر کن خودت بی ج : کر کن خودت کر بیند جای ،
ه : کر کن خودت و گریند از جای ، وع : کر کج خودت گر بیند از جای .

۴۸ - کند کس : ه - کندش

آآ : در کوذه کنی که بس کندش + ح د : در کون کند که : بس کند : و - کم کند
۴۹ - ه : روی : و - ح - خ - خف شده

۴۹ - نه : د - ز : ح : در زیر - بهق - بخط بر زکا - نفع - افزوده است .

۶۶
۲۰۶

حکایت دو دیو که از خود پیشانی دریا را
در بیابان ریختند و از مریدین زمین
بیابان را در دنیا آنداختند*

گویند دو دیو با سلیمان	بستند زیهر کار پیمان
بر دند بر اوج بارگاهی	روزی کردند کار ماهی
چون در عمل دگرنشید دست	کردند همان کشیده را پست
فرمان ده کار کار دان بود	بر مردم و دیو کار ران بود
چون دید که دیو بیند آزار	از بیکاری چو مردم از کار

*ج: حکایت ،

د : حکایت آن دو دیو که از خود پیشانی دریا در بیابان ریختند

و از مریدین زمین بیابان در دریا آنداختند ،

وز : حذف شده ،

ح : حکایت آن دو دیو ...

۱-۴ : ف - حذف شده ،

آب : بر اوج نزند بارگاهی : هد : باع ۲-۳ ج دوح : کارگاهی

کم هد : بر عمل

۳-۴ ب : کشند را : ح د : کشند را پست (د: بست) ، هد : دست

۵-۶ ه : کامران بود

۷ د : دیو که دید ۵- از بیکاری : هد - از بیکاری خود

فرمود که هر دو تن مهیّا
 پویسند سبک بدشت و دیرا
 این ریگ برون در آب ریزد
 او نایشه در سراب ریزد
 چندانک نچند سیر گردون
 هامون شود آب و آب هامون
 دیوان بچنان دراز کاری
 مانندند دراز روزگاری
 ۱. تابود حیات پی فشدند
 واخر بهمان شکنجه مردند
 بی رنج تن عقوبت الفنج
 رنجیده شود چوناڑک از رنج
 مقصودم ازین حکایت آنست
 کاندیشة بی غرض زیانت

۱-عده: جویند بینگ بدشت و دیرا : سبک: و - هی
 ۲-آج د: آن ریگ برو در آب ریزد: دد: هه - خشنده، ف: ز: ح: برو در آب ریزد
 ۳-او نایشه: آ- او ناره، ب: آن نایشه، ج: وان باب ره
 د: وان با بر، و: وان نایشه، ه: وین بر سراب آب ریزد؛
 ر: نایره در شراب

۴-آج دوز: زند: ه: زجد شیر گردون: ح: بچند کاه موزون
 آج: دیوان بچنان گراف کاری؛ دوح: گراف کاری
 ۵-پی فشدند: ب- رنج بر دند
 ۶-آب: شکنجه
 ۷-تن: و- شبی.. ه: شی و
 آه: بخیمه نشیپو ما رک لرزیخ؛ زرود: ناک از لیخ: ج- دار (د: ناز) ارج
 آج دز: مقصود.
 آز: پی غرض

۴۸

ناگفته به آنچ کس نجوید
کوته سخن ستوده حالیست
بسیار سخن زدی ملایست
میگویی که عمر بیش بهتر
هر چند که بیش عزتش بیش
بیشی و کمی دروجه عیب است
آن تھفه که عزتش زغیب است
خوبی سبب قول عامه است
پیرایه نامه حرف نامه است
کاغذ که بود سپید چون محل
بهتر زسوار بی تأمل

- ۱۳- ناگفته به: هـ- ناگفته : جـ دو: آنکه کس نگوید : ز: آنکه : ح: نه گوید
۱۴- هـ: ناکشته هر آنچه بدزروید : جـ د: آنکه کس نجوید :
برزروید : و- کس نگوید
۱۵- سخن ستوده جافی است : ستوده حالیست: بـ- درازجا نیست:
آـ: جایست ، جـ هـ: جاینیست ، ز: راییست
۱۶- آـج دز: کرچووز زبان دراز نایست (جـ ز: پاییست ، دـ: پاست) ،
بـ: کرچووز زبان دراز نایست ، هـ: کرچووز زبان او زمانیست
۱۷- اـج: اـلـحـسـتـ ، دـهـ: اـزـسـخـنـ اـسـتـ ، زـ: سـخـنـ اـسـتـ
۱۸- بـ: بـ پـ اـزـبـیـتـ شـاهـهـ ۲۰- نـوـشـتـهـ ۲۱- حـ: هـمـتـ
۱۹- دـبـیـشـ؛ دـروـ: زـ وـ ۲۲- اـزـعـ: عـامـتـ
۲۰- هـرـ دـانـهـ نـاـصـرـوـنـامـهـ اـسـتـ ، جـ: پـیرـایـهـ مـاهـ؛
حـ: پـیرـایـهـ نـامـ حـرـفـ نـامـ استـ ، زـ: نـامـستـ

۲۱- حـ: کـهـشـودـ ۲۲- وـ: زـسـوالـ

۱۰ زینان که ترا من خن بلندست
 کالا ز خزینه نه ب بازار
 در گوش من از سپهر نیلی
 خوش خوش ب تو گل خداوند
 هان ای شنونده خبردار ۱۵
 کردم خبرت بیا و بردار
 گردد همه دامن جهان پر
 نفتشی که بنامه نخست است
 من نیز چنانکه خواندم این حرف
 تا سرخوش جام او لین دست ۲۰
 گردد ز شراب دوین مست

- آم- زینان که : ۵- زین نکته : ج : سخن ترا
 آم- ب : کالای نخزینه : ج د : کالا نخزانه بر (د: پر) ب بازار :
 ۵ : ب خزینه : نه : وزح - بر
 آم- ه : تانیک شود ره خریدار : از ج د - حرف شده
 آم- ج : من خوش بتو
 آم- ب : در مای
 آم- و : جهان بر
 آم- ح : آن حرف ۲۷
 آم- ج : نیام او لین است
 ج دوح : بشراب دوین
 ج دز : بشراب :

۵ : بشراب دوین دست

سیم نکند کسی بین درد
دروی مدهی خسوف راراه
از چاشنی خودش نمک ریز
کش در دل و جان نهند اخلاص
کزوی ورقم سیاه بینی
بخشی سیمه مرا پیدی
ای خامه بیارتاچه داری

چون ساقی پیش صاف را برد
با یارب چو تمام گردادین ماه
بیزد چود قیمه راهنر بیز
زانگونه کنش بسینها خاص
وانج از رقم گناه بینی
امید که گاه نامیدی
چون یافت دل این امیدواری

۲۵

- ۱۹ آ بج دو : ساقی اصل ، هـ : صاف بیش را
- ۲۰ آ بـ : نغم نکند کسی درین درد : بـ: عیبی : آـ: بدـ، دوـ: بینـ، حـ: بایـ
- ۲۱ آـ - چوـ: آـبـ - کـ
- ۲۲ بـ بـ جـ دـ هـ فـ وـ حـ : نـدـهـ
- ۲۳ بـ مـ بـ زـ چـ دـ هـ قـیـقـ رـاهـنـرـ بـ: دـقـیـقـهـ رـاـ بـ - دـقـیـقـةـ
- ۲۴ بـ: زـ اـسـانـ کـنـیـشـ
- ۲۵ آـ دـلـ اـینـ : بـ - بـهـنـدـ اـخـلـاـسـ : اـزـ: آـدـ اـرـ، حـ هـ فـ حـ: زـ
- ۲۶ آـ بـیـنـیـ: هـ - بـیـتـیـ
- ۲۷ آـ دـ لـ اـنـ وـ زـ: بـ جـ: وـرـقـیـ، دـ: وـرـقـ، وـزـ: رـقـ
- ۲۸ آـ جـ دـوـ: بـخـشـنـدـ
- ۲۹ آـ دـلـ اـینـ : بـ - درـینـ
- ۳۰ آـ اـیـ خـامـهـ: بـ - اـیـ بـجـتـ.
- ۳۱ هـ: اـینـ پـایـهـ: تـاـپـهـ: وـ آـنـجـهـ: حـ: چـ آـرـیـ

راه نمودن فرنز ندرة العین عین الـتـین
 خـضـرـاـکـهـ اـنـظـلـمـاتـ دـنـیـاـسـوـیـ
 رـهـشـیـانـیـ کـرـلـیـهـ قـلـهـ اللـهـ عـینـ الـحـیـوـةـ
 عـمـرـ کـاـخـضـرـ بـحـثـهـ الـذـاتـ *

ای چارده ماهه زرگانی هم خپروهم آب زندگانی
 آکون که نداری از خردساز می پروردت زمانه در ناز
 امید که چون شوی خردمند خالی نکنی درونه زین پسند

پیغمبر : ... الحیات و عمر ...

۷ د : راه نمودن قرۃ العین عین الـتـین خـضـرـاـکـهـ اـنـظـلـمـاتـ دـنـیـاـسـوـیـ
 گـلـایـدـ (دـ: گـلـایـدـ- حـفـشـهـ) رواهـ اللـهـ من عـینـ الـحـیـوـةـ ،

۵ هـ : راه نمودن قرۃ العین عین الـتـین خـضـرـاـکـهـ اـنـظـلـمـاتـ دـنـیـاـسـوـیـ روشنـیـانـیـ
 گـلـایـدـ رواهـ اللـهـ ،

۶ : حـذـفـشـهـ ،

۳ ز : راه نمودن قرۃ العین عین الـتـین خـضـرـاـکـهـ اـنـظـلـمـاتـ دـنـیـاـسـوـیـ ... ،

۴ ح : ... دـنـیـاـ بـسـوـیـ روـشـنـیـانـیـ دـنـیـنـ گـلـایـدـ ... الـیـوـهـ وـزـادـمـرـ ... ،

۱ آج : ما زندگانی . ۵ هـ : ما آسمانی ; دـ: ماـ : وـ: درـکـانـیـ . آجـ: کـامـرانـیـ

۲ ز : اـنـزاـنـ

۳ هـ : خـالـیـ نـکـنـیـ درـیـ اـزـینـ بـسـنـدـ ، آـآـ بـسـنـدـ

گردد مه چاره جمالت
بر گنج هنر گوگشایی
دانی چپ خود را جاب راست
بر سر صحيفه معانی
اندرز مرا زدل مکن دور
وزبی هنران عنان بگردان
کت عمر ابد بود سرانجام
تا سرنگشی بهاه و خورشید
کرجوهر علم یافت افسر
کو بر تن خویشت نهد رنج

از چاره بگذرد چو سالت
۵. بر نکته عقل دست سایی
در چپ زدن خود شوی راست
دانسته شوی بکار دانی
خواهی که دلت فناشد از نور
پیوند هنر طلب چو مردان
۱. خضر از پی آن نهاد مت نام
لیکن نبود حیات جاوید
وانراست باوج آسمان سر
وان خواجه برد کلید این لنج

۵- من : ج دوچ - هوس . ه : گهر

آج : وزچپ

آج دو : خواهی که بتا بد از دلت نور؛ ه : نماید . زج : بتا بد

آ- اندرز مرا : ج د- این پندز مرا . و : این رنج را : بج : مکن زدل

آ- چو : ج د- ز

آ- بی : ه- پی

۱۰: غص

آ- اب : آنراست : هز : آنراست بر اوج : ج دو : بر اوج

۱۲- علم : ج دو - عقل

آ- اج د : خواجه بود : ه : آن گنج ۱۳ و : دهد

بی دود چراغ راست ناید
نقدی به ازان گشاید از بند
شاخ از پس سبزه می کشد گل
سنگت دهد اول آنکه زر
خس در دهن آید آنکه قند
کز خلق بری بحیله کالا
نی زرق مزوران چالاک

خواهی قلمت بحرف ساید
گر دل نکنی بسهول خرسند
تاک از پس غوره می دهد مل
کافی که کنی زهر گوهر
چون باز کنی ز نیشکر بند
آن نیست نشان علم والا
علم آن باشد که ره کند پاک

۱۴- راست ناید : ج دو - بنایید

۱۵- ه : گر دل بنی بسهول خرسند؛ دو؛ خرسند

۱۵- نقدی : ج - پندی . دو؛ بندی؛ ز؛ نقد گرت دهنندان بند؛
ه : این

۱۶- پس : ب و ح - پی ، ه : ه

۱۶- ج ه : شاخ از پی سبزه می دهد گل؛ ز؛ نمیه می دهد؛ ب و ح : میدهد.
آواز : ها زنی

آباب : در رهت ، آید : ج د- آنکن ، آنکه : و- اول از

۱۷- وز : کر

۱۸- ج د : آن علم بود که : ه : آن علم بود که ره کنی پاک ، باشد؛ و شد
ره : ز- دل

۱۹- ج : بی زرق و مزوران چالاک ، و : بی زرق و مزه زیار چالاک ،

دهن ز : بی زرق

۱۶

۲۵۸

آن تخته درست کن بترار کاگه شوی از نهایت کار
 چون من نشوی که هر زمانی سازم هدروغ داستانی
 در گنج سخن دهد کلیدت آن به که بجهد کم بسیجی
 ۲۵ من کین رقم از هر گرفتم زین کشته نگر چه بر گرفتم
 تا توجه کنی مسی زراندود زان قلبه زنی چه باشد سود

۲۲ - که مر : هـ - بهـ

۲۳ هـز : سازی . و : سازد

۲۴ بـ جـ دـوز : در

۲۵ جـ : زاندیشه شود چو من پدیدت : وـ حـ - خـ شـهـ

۲۶ وـ ان : بـ جـ - بـ هـلـ ، دـ : بـ جـ هـلـ

۲۷ جـ دـ : زین نامه به پـیـجـ تـانـهـ پـیـجـ ، ۲۸ : وـ انـ نـامـهـ بـهـ پـیـجـ نـامـهـ پـیـجـ :

بـ : نـامـهـ ، حـ : بـ پـیـجـ

۲۹ منـ کـهـ : حـ : هـنـرـ اـرـ قـمـ

۳۰ - چـهـ : هـ - کـهـ

۳۱ ۲۸، ۲۹، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹

۳۲ - چـهـ : بـ زـ - چـوـ : مـسـیـ زـرـانـدـودـ : ۳۳ - زـراـشـ اـنـدـودـ

جـ دـوـ : مـسـ

۳۴ بـ : زـنـ قـلـبـهـ زـنـیـ چـهـ دـارـد~ سـودـ . جـ دـوـ : زـنـ (جـ : زـانـ) قـلـبـ زـنـیـ چـهـ آـیـدـ سـودـ

هزـ : قـلـبـ

پیشه مکنی شناسرایی
در صفت سران نباشد تجای
میگویی سخن و لیک زیبا
خس پاره مکن چوبوری باف
از هر قلمی بروون نیاید
یاقوت بخار چون توان سفت
واوازه چومن شود بلذت
ور دل کندت هنر فزایی
کزمدح چو در طبع کشید رای
چون زین فن بدشومی شکیبا
۳۰ از کارگه حریر زن لاف
حرنی که ازو دلی گشايد
زیبا نه به هر زبان قوان گفت
ور برده داین درخت قدت

۲۷-۲۸، ۲۹-۳۰

آهه : در دل

آب : پیشه نکن سخن سرایی ، ج د : پیشه نکن هنر نمایی ،

۵۰ : پیشه نکنی (و: چمکنی) بنازیانی ، ح : نکنی

۵۱ و : گردوخ تودر ، ح : گرمدح تودر ، کشیده : ج ه - کند

۵۲ - صفت : ج د - مدح

۵۳ - فن بد : ج د - بد هنر ، ه : سکا ، و : سکپا

۵۴ : ه - حذف شده

آج : سرهی

۵۵ آ : اخس ماره

آ و : ازان

۵۶ آ - بخار چون : ج د - بظاهمه کی : ه : بخاده ، چون : فح کی . آ - برج - پر

۵۷ ب : آوازه شود چومن بلذت ، واوازه : ج د - اندیشه ، وز : آوازه ، چومن : ه - بخود

زان مایه که افتادت بداملن
۲۵ چون آمده گریکیست و رهفت
باری کم از آنک از تو چندی
چون مرد بگرد مردمی گرد
سرمایه مردمی مکن کم
گرچه زرت از عذر بود بیش
۴ صد سر برد آسمان بشمیر
موران که بزیر پا دوانند

تنه انخوری چون ناتمامان
بدی ندی بخواهد رفت
آسوده شود نیازمندی
نمی همچو بخیل ناجوانمرد
کز مردمیست نور مردم
درویش نواز پاش و درویش
تایک شکم از علف کند سیر
یک جو بهزار جان ستاند

آم-۳۴- مایه : ۹- باده ، ح : میوه

آم-۳۴- نخوری : بب - مخوار آن

آم-۳۵- جذر : چون آمد اگر (ز: خوان آمده گر) یکیست گرهفت ،

ب ۵ : یکست (۵: بشت) و گر؛ ور: وح- گر

آم-۳۶- نخواهد ت

آم-۳۷- از آنک از: ح- ازان نه کن

آم-۳۸- وز : نه

آم-۳۹- نور : وح: قدر

آم-۴۰- زرت : ۵- که زر

آم-۴۱- و : ۵- حشف شده

آم-۴۲- کند: ج د- شود

آم-۴۳- و : روانند

بی رنج دهی نکر که چندست
خواهی که بمهتری زنی چنگ
دریوزه که تران مکن شنگ
سخنیده دهد چو ابر باران
۴۵ بهتر ز محاسب درم سنج
در باده نمک زنی طالست
گو برقو زند فتیر جان باز
کانزا که بکیسه نیست چیزی
خود را کشد از پی پشیزی
در مشعبد مرد خنجر آشام

- ۴۶ - روش بین: وزر-بان (وز-بین) روش، ح: بین بوندست: د: بین
 ۴۷ - رنج: د-ضد، ب: دهد ۴۲: ۴۳، ۴۴-۹: ۴۲، ۴۳: ف-حذف شده
 ۴۸: بمهتران زنی سگ، چنگ، آ-چنگ، ح دو: رنج ۴۵: آب-حذف شده
 ۴۹: بهتر ز محاسب درم سنج
 ۵۰ - دهد: ه-شود
 ۵۱: وز - حذف شده ۴۵ - آنگ که: ح-آنگ که، ح: الله که
 ۵۲ - بهتر: ب-ی باش، معاسب: ح-د-حساب آن ۴۶: ف- حذف شده
 ۵۳: ح د: مسی که کم کنند جمال است: چو: ه- که
 ۵۴: ب: ورباده ۴۸: د- در عاشی مفو نوشته شده
 ۵۵: ز: آنرا که: که: و- حذف شده ۴۹: ج ۵۶: بشیزی
 ۵۶: ج د- لپ از بیت شاهزاده ۴۲ نوشته شده
 ۵۷: در شقة مود ۴۹: و: ی بردا: ح د: جام

۵. ناداشت که نیست با خردخویش
 آنک از تن خود جدا کند پوست
 تا پانه‌ی بدبستیاری
 بیداری پاسبان بی مزد
 یاری که بجان نیازمایی
 ۵۵ صد یار بود بنا شکنی نیست
 کن برکف همگان درم ریز
 جز درکف کودکان نوخیز
 کاموهه شد چو خرد باسیم
 کودک زدم شود گره کیر پسیر از رقم سیاه تعریر

۵: و - خفشه. ۵۵: پاداش که نیست در خردخویش؛ ح: ناداشت که

۵۵: پادو، ج دستم. ۵۵-۵۶: جدا: ج ده-هی، ز: جد

۵۵: آن بادرگری که کند دوست، - ج دو: چل.

۵۵، ۵۶: ج - ۵۷، ۵۸. ۵۷: د بدستیاری ۵۷ ب: مجموعی.

۵۷ - برد: د - بود.

۵۷: بد.

۵۷ ز: بنا بود سکی ۵۵-۵۶: فتد: ج ده - رسد، و: بود

۵۷ ب: درکف ۵۶ ج ده وزح: بکف

۵۷-چو: ۵-ز: خرد: ج ده - خورد، و: رد

۵۸-کودک: ج گرد، و: گرد: د: کرم زرفه: ب: شود از دهن.

۵۸-پسیر: ج دو - تیر

ور خود بفلط نعوذ بالله در سمت سیاق افتاد راه
 ۶ با انک شوی وزیر کشور دزدی باشی کلاه بر سر
 دانی ز قلم هنرچه جویی از آب سیه سپید رویی
 چون بر سر شغل و کام باشی می کوش که نیک نام باشی
 آن کن که صلاح کار باشد در هرچه ترا شمار باشد
 نیکی کن و گر بدی سکایی از حسن نیت مباش خالی
 آن خارشان که گل دهد بار ۷۰ گر بشانی درختی از خار
 نشتر که بزم خون فشاست از بهر صلاح ناتوانست
 آزار بمحو چو سینه سوزی کازرده شوی تو نیز روزی

آ ۵۹ ب : نعوذ بالله . ج : بعوذ بالله

آ ۵۹ ه : در سمت سیامت او فدره . ز : بر سمت سیاق افتادره :

ب : افتادره . ج دع : او فدره

آ ۶۰ - با : ج د - یا

آ ۶۱ ب : باشد ز قلم هنرچه جویی ، و : رانی چو قلم بهرچه جویی ،

آ ۶۲ - د : ح - حذف شده

آ ۶۳ - در : بب - وز . ۶۴، ۶۵ : ز - حذف شده

آ ۶۴ - کن و گر : هـ کنی ار . ح : کن اگر

آ ۶۵ - بشانی : بب ج د - زانک (ج د : زانک) نهی : و : درخت

آ ۶۶ - بزم : بب د - بنهه ، ح : بضم . و : بخشم :

ز : بنهه خون افسان است

۲۸

ناخن که سرخراش دارد
برتند سررش چوسر برارد
آتش که بظلم گشت خویش
سیری نبود بهج رویش
۲. شمشیر که کار اوست آزار
باشد بنیام سرنگونیار
آزار کسی طلب همیشه
کازرون خلق کرد پیشه
ناکس که خراش چون خسان کرد
با او آن کن که باسان کرد
گر دست رسد بید فعالی
رحمت نکنی بهج حالی
رندی که خورد باز و مشت
در حال بیشت بایدش کشت
برخویشن آنگ او نبخود
بخشون او خرد نفرمود ۲۵

۵۶۸: تراش

۵۶۹: گشت: ۵ - کشتن

۵۷۰: رویش: ۵ - درویش

۵۷۱: سرنگونیار: ح- د- زان (د: ازان) گرفتار. و: ازان گونیار

۵۷۲: کرد: و- ساخت ۲۲: ز- حذف شده

۵۷۳: و: کان

۵۷۴: آن: د- حذف شده

۵۷۵: دهد ۱۲۳: مکنی

۵۷۶: بایدیت

۵۷۷: بخشدون: و- بکل- به بخشودن- نزت شده. ولی از روی نقطه متعلق یا-

ب- قم کشیده شده است

۵۷۸: ح- دوز: بخشیدن، ۵: بخشیدن او خرد نفرمود.

ناداشت که تن بزدکندریش
 مسقی که زچه جهد بیازی
 کوری که رودگشت گلزار
 آفرار که سزای تیغ باشد
 هر یعنی منشین زخم در پوست
 در جنبش فته جرم پا نگه دار

۲۶- خفت شده

۲۶- ناداش که تن بزدکندریش؛ ھ: پاداش
 و: نادان که قشنگ زندگانی؛ ھ: کند بزر

۲۷- چ: داگنی (د: دگنی) بدھش که تاکنده بش؛ ھ: والکه بدھش؛
 و: داگنی بدھش که بر دش بش؛ برد: ح-کند

۲۸- زچه: ح-بچه

۲۹- و: بدان؛ زر: بدبورس؛ ح: نیازی
 ۳۰- هان تا نکشی: و-آنگه نکنی: تا: آ- خفت شده

۳۱- آزرا: بح-آن سر، چ: در آن کس

۳۲- ح: ۸۰، ۸۱

۳۳- و: زرخم

۳۴- و- خفت شده

۳۵- ھ: نگهدار

۳۶- ھ: نگهدار

۳۷-

۳۸-

گر نتوانی بسر فرازی
با تیهو و کبک جرّه بازی
پاس سرخویشتن بیکای
از او نزهی مگر بهنگار ۸۵
شد چیره چودشمن ستمکار
از شیر بپای پس گریزند
با پنجه و ران بچاره خیزند
هرعنی که طپد بحلقه دام

آ ۸۲ ج د : نتوانی بهر (د: بهر) سرفرازی ، ۵ : گرتتوانی که سرفرازی ،
ح : گر خود نتوان زسر فرازی

آ ۸۳ ج : بر تیهو و کبک سرفرازی ، ۵ : پا نتهد جز کبک و بازی ،
با : دو - بر : آ : تهه

آ ۸۴ - باری : ۵ - باز : ف : بر جا

آ ۸۳ ۵ : پاس گر خویش شو سک پای ، ب : پاس: خویش : ج و - خویش را ،
آ : سکبای ، ف : سک پا

۱۰۰، ۱۰۱ : ح - ع

آ ۸۴ ۵ : شونهیره ، ع : ستمکار
آ ۸۴ ۶ : برهی

۱۰۵ : و - حذف شده

آ ۱۰۵ - با : ب - تا ، ۵ : تا پنجه زبان بچاره تیزند : بچاره : ف - بچار ، ح : بپای

آ ۸۵ ح : وز

آ ۸۶ ۵ : مرگ که فتد بحلقه و دام

آ ۸۷ ج دو : اندر خور جان رهد سرانجام : اندر خفه : ۵ - انونه

چون کارفتاد با گرانان
با صرفه زند کار دان
مردم چو دهد عنان بفرهنگ
از باد بگردد آسیا سنج
بینایی عمل پیش میدار
بینا شو و پاس خویش میدار
۹۰ شب کور بود عسس چود رکوی
از درز خورد طپانچه بر روی
منگر زجهان فریب ناگی
کاندر پس آن بود هلاکی
چون خنده کند بپرده در برق
شمیر زند ز شعله بر فرق
این منشین بعال م خس
کز چرخ نرست بی بلا کس

۸۷ ب ج د ۵ وزع : افتاد چو کار با (ه: بر) گرانان

۸۸ ج دو : با خرقه، ه: با خرقه؛ زند: آ- زند، ب ح: زیند

۸۹ - مردم چو : ح- هر کس که، د: هر کس که دهد عنان بفرستنگ :

زع : عنان دهد

۹۰ ه: نگردد

آ- چو : و- که

۹۱ ز : درد : خورد : ه- بود

۹۲ ه: فریب تاگی

۹۳ - پس : آ- بی، د: بی، نج: او، بود هلاکی : ه- هلاک تاگی

۹۴ و - خف شده

آ- پرده در : آ- براه در، ب: ز پرده در، ح: به پرده

۹۵ ده : ز عالم

۹۶ ب: کجز و نرست بی خذ کس؛ ح: کند هز نیست، د ۹۶: کرد هر

کنجد که زکام آسیا جست
هم در گلد جواز شد پست
له مفرور مشو بملک و مالی
کان نیست مگر کهن سفالی
مال ارچه گشاد کاراز ازانت
تشویش دل و هلاک جانست
آن به که بعرص کم شتابی
کزنگ طمع خلاص یابی
تادل تک و پوزند بسوی
راحت نبود بعیج روی
خواش همه خیز خیز باشد
چون قافله در گردی آرزو مند
خواهی که نگردی آرزو مند
پویان حریص روی زردست
خرسندی دل صلاح مردست
هردم چو زنده عنان بتا بد
همت شرف کمال یابد

۹۴-آسیا : ب- او کیا

۹۴-در: ج- حذف شده: جواز شد: آبزارند، ب: جوال شد:

در گلد جواز: ح- در دهن جوال

۹۵-و: شو، ز: مو
تغیر: ۹۵-ه: گشاده

۹۶- دلو: ج ده- ده، و: قن و

۹۷-ج ده: مگر (د: کن) سنگ، کرن: ز- در

۹۸-ح: نگ و پو

۱۰۰-ه: دماز بهرچه هست خورسند: دفع: خورسند

۱۰۱-ج ده وح: خورسندی

۱۰۲-ج ده و: هر که ترش (ده و: زنده) عنان بتا بد، ح: چون زن، ز: بتا بد

۱۰۳-ز: یابند

این سرخ سکلی که خون فشافت
ایمن بود از شکنجه درویش
زد هرچه که بیشتر بلا بیش
شوشاخته خذنگ خونخوار ۱۰۵
اگشتی چوبسروی کله دار
ور نیز شوی وزیر مقبل
ور زاهل قلم شوی کلان گیر
ناوک زنی و نزهه گشایی
چون در صفحه پر دلان کنی جای
سر پیش نه اول آنگه هم پای
آن به که زیم جان نلرزد ۱۱۰
گیرم زعدو عنان بتا بد
از مرگ کجا خلاص یابد
مردن بمقاسط چون گرم خیزی
از پیش بلاست گرم خیزی

۱۰۳ و آن، ح: گل

آ۱۳ ح: سرخو شاست، و: بی کانت، ز: سرکانت
آ۱۰ ز: بسرکشی کله دار؛ بیچ دهه وح؛ کله دار آ۱۰ آسو؛ ز: خونخوار
آ۹- خانمه زنان ح: ح- ذخم زبان

آ۱۴ ح دهه: ورد (دهه: از) اهل قلم شوی کلان گیر؛ ب: کلان گیر
آ۱۵ ب: بر نسبت حق شوی کلان گیره ز: حد شوی؛ ح دهه: مشو
آ۱۶- و: ف- حد نشده، ح دهه؛ گره گشایی (ح: گشایی)
آ۱۷- مرد؛ ب- کرم، ح ۵: مرگ آ۱۸- ز: بب - حد نشده؛ ح دهه: بلزد
آ۱۹- ح: بتایی آ۲۰- ح: یایی آ۲۱- بلاست؛ ح دهه وح - بلاکه
آ۲۲- دهه: بقناش، و: ز قاست؛ آ: خون

کار نظرست پیش دیدن	متوان بقفا خویش دیدن
بیرون اجل چونیست کاری	تایست اجل بکوش باری
۱۵ خون از دگری کسی کند خواست	کو از سرخون خویش برخاست
مردانه که جان خود سپارد	برجان کسان چه رحمت آرد
تادل بقرار خویش باشد	شمیر بکار خویش باشد
دلرا چو شود خزینه تاراج	دشمن بصلاح نیست محتاج
بی دهشت اگر بزم رانی	هم باز رهی و هم رهانی
۱۶ ور بازوی دل نباشد سخت	هم سرفدا کنی و هم رخت
آنکش مدد ضمیر باشد	پیش بنظر حقیر باشد

۱۴ وزع : بیرون زا جل

۱۵ اج ده و : چون

۱۶ ه : کو از سرخوی خویش برخواست : اج د : برخواست

۱۷ - مردانه : ز - هر مرد : سپارند : اج - سپارند ، هد : بیازند .

د : سپارند ، ولی در بازوی - سپا - بکجا بز - سو - علاوه شده

۱۸ ب : کسی ، اج ده : آرند

۱۹ اج ده : بصلاح

۲۰ و : وعشت : بزم : اج - سند ۱۹ اج : هم بازدهی و هم دما فی

۲۱ اج د : ور بازو و دل ، هد : ور باز دل

۲۲ - بقدا کنی : اج د - بنه آنکه

۲۳ اج : بینش نظر : ده و : بینش

باز آنک دلش هراس پیشه است
لیکن سبکی مکن چنان هم
در حمله مشو مبارز خام
۱۲۵ پایی که کند فراخ گای
ور تو بغا مشوی سرآهنگ
لشکر نهمه دلیر باشد
در دشت شکال و شیر باشد
گرخر بوجل فرو نهاند
گر شب نبود سیاه و پیکور
۱۲۶ ور بر تو عدو کند زبان تیز
چون مایه کارهست مگرین

۱۲۷ - باز: ج د - با، ه: با آنکه دلش هراس پیش است، ز: بیشست

۱۲۸ - ندش چو: ج ده و - ندیش شیر: ز: شست

۱۲۹ - و: وز - خفشه

۱۳۰ ج: فراخ کامت ۱۲۵ ح: از پایی چه، ج: سلامت

۱۳۱ ب ج ه: سقال، و: شقال، فع: شقال، د: شفال شیر

۱۳۲ ه: کوه بیطن فرون ناند، ز: نایید

۱۳۳ - قدر: ب - ارز: ج ده: هدگل و بوستان که داند

۱۳۴ و: شب گر

۱۳۵ ز: ور با تو کند عدو: ب: زبان کند، ه: منان کند، و: کند عومنان

ج د: عنان

۱۳۶: چون پایه کارهست بکریز، ج د: پایه، و: نیست بکریز

بر پرهزست جورو بیدار
 چون رخت کلال خاک باشد
 گردیده طاهرت شود باز
 ور یابی بینش یقینی
 ۱۲۵ مپسند بهره په رایت آسود
 دوزخ مطلب چوکنده زشت
 می باش چو شاخ سبز ذلکش
 بفروز چراغ پارسایی
 خواهی که رسی بچرخ گردان مکنار عنان نیک مردان

آ ۱۲۶ آنچ : هنر است، ج ده : هنر بیت

آ ۱۲۷ - ز : ج - حذف شده؛ هد : زنی؛ د : یاد ۱۲۸ : ج ده - حذف شده.

آ ۱۲۹ و : چون زحمت کان زنگ باشد؛ ز : دلال

آ ۱۳۰ ب : ز : ظاهرت. ج ده وع : باطن ۱۳۱ : ف - حذف شده.

آ ۱۳۲ ج : در بینی داشت یقینی ۱۳۳ - سوی ج ده و شوی، ح : گنی، ب : خدا

آ ۱۳۴ ح : خوش شود

آ ۱۳۵ : ج ده - حذف شده

آ ۱۳۶ و : سبزه

آ ۱۳۷ ج : کنراست روی روی بشایی، ده : کن (ده : گر) راست روی رسی بشایی؛

ز : سر

آ ۱۳۸ ح : مکنار

۱۴۰. با دولتیان نشین که خاری در صحبت کل شود بهاری
 بوبی رسدت بیاری دود
 مشکش زفیم تازه رویست
 کز سر که نگشت کام شیرین
 ندهد بچرا غ دیگران نور
 ۱۴۵ فلسوی دوسره را شوی خداوند
 مردار کشی بود امیری
 دولت آن شد که دلفروزی
 در دامن نیستی زنی دست

گرچه ندهند کنده عود
 عطار اگرچه تنگ خویست
 باهر که نه دولتیست منشین
 شمی که بود زروشنی دور
 ۱۴۵ دولت نه همان بود که یکچند
 مردار جهان چو در پذیری
 دولت آن شد که دلفروزی
 در دامن نیستی زنی دست

- آ ۱۴۰. که خاری: ح-بخاری، د: خواری ^{آ ۱۴۱}- صحبت: ح-ده-دامن، ب: بود
 آ ۱۴۱: کچون ندهند کنده عودا گرچه: ح-گیرم، ندهند: و-بدمند
 آ ۱۴۲: اب: زیاری
 آ ۱۴۳: ح: زشت رویست، شگ: د-زشت، ه: نیک، ح: تند
 آ ۱۴۴: اب ح-دهز ح: بنیم ^{آ ۱۴۳} ح-ده-دهز: کی سر که بکام گشت شیرین
 آ ۱۴۵: ح-ده و: دیگری
 آ ۱۴۶: و: شود خداوند
 آ ۱۴۷: ح-ده: چه ^{آ ۱۴۷}- امیری: وح- نه میری
 آ ۱۴۸: آن شد: فرح- بودان، ه: دل بوزی
 آ ۱۴۹: ترک: ح-شگ، د: شگ، ه: شگ
 آ ۱۵۰: تانیست

گر فقر باختیار یابی
در حجله قدس باریابی
هم فقر بود ولی ضروری
دانی که بخاطر هوسناک
هر کس نرسد بعالم پاک
تو خود بجز او دکرخواهی
اندرز منت چه ره نماید
کا هل مشوی بهیج سوی
می کوش بهم ق که داری
کان تن که بهم ق سر شه است
مردم گنگی ولی فرشته است
ملس که دلش بسر فرازیست
سلطان شدنش کمینه بازیست

۱۵۰ ور میطلبی از آنج دوری
دانی که بخاطر هوسناک
گر داعیه رسد آنه
ور غیب رهی دگرگشاید
با این همه هم زجست وجوی
۱۵۱ خواهی شرف بزرگواری
کان تن که بهم ق سر شه است
ملس که دلش بسر فرازیست

۱۴۹: سجره

۱۵۰: ور

۱۵۱: وح: تو خود بجز و (وح: آن) گرچه خواهی، ج: د: چه خواهی

۱۵۲: از نسب اگر دری کشاید: ره: ج-هـ-در، دو دهی، ح: رو

۱۵۳: اج ده وح: یالطف تاری خاید

۱۵۴: بج ده وح: کا هل مشوی بهیج روی (ز: روی)

۱۵۵: شرف و

۱۵۶: اج ده: کارم (ده: کادم) که بهم ق سر شه است (ه: سر شه است):

سر شه است: بب ز- سر شه است، و: که داری

۱۵۷: مردم بصفت ولی فرشته است، بج در: فرشته است، ه: فرشته است

۱۵۸ - ملسا: ج - مردم ۱۵۹: بکینه سازیست

حکایت شبانی که از غایت همت نیغ مل آینه و جاهت و قلم راهمه دولت خود ساخت *

گویند که در عرب جوانی بودست زنیت شبانی
بخشنچو باوج رهبری داشت همت بفلک برابری داشت
زان پیشه کز اصل کار بودش اقبال رهی دگر نمودش
زان شیردلی که داشت باخویش آلوده نشد بچربی میش
رفق پدرش چو مستمندان دنبال چراه گوسپیدان ۵

* آ : ... از رعایت

ب : ... و جاهت خود ساخت و قلم راهمه دولت شناخت ،

ج : ... از غایت نیغ را آینه و جاهت و جاهت و قلم راهمه دولت ساخت ،

و : حفظ شده .

ز : حکایت شبان هزمذکور از غایت همت بلند نیغ را ...

آح : بوده است ; ج : بنسبت

آد : بخشش چو بتاج در سری داشت ; باوج : ج ۵ - بتاج ،

و : ساج ، ز : بر اوج ،

آه : زان پیش که اهل کار بودش ، کن اصل کار : ج دو - که اهل (و : اهل) کار ،

ز : که کار اصل ، کز : ح - که

۳ ج ۵ : ره

او سبق امید کرده پر کار	در درس ادب شدی بتکرار
چون حرف قلم درست کردی	دامن بصلاح چست کردی
تا یافت ازان همز پرسنی	در هردو هنر تمام دستی
روزی پدرش بپرده درگفت	کای جان توگشته با خرد چفت
۱. نوشت چو شکوفه جوانی	از چفت گرینیست دانی
گر فرمایی زهمسری چند	خواهیم بقی سرزای پیوند
گفتا که چو کرد نیست کاری	چفت از نسب خلیفه باری
گفتش پدرای سلیم خود رای	زاندازه خود برون منه پای
گیروم که دهنـت آنچ دل خواست	بـی خواسته کار چون شود راست
۱۵ نقد سری و سواریت کو	واسباب عروس داریت کو

۶۵-و: درکار ۷۰-و: شوی گرفتار؛ ز: شده

۷۲-ج دده: بصلاح ۷۳-دران:

آ-ه- پرده درگفت: ج دده- نهفته برگفت (ه: میگفت)

۷۴-ب: کان جان ۷۵-ج ه: گزیر ۷۶-آج ه: بهمسری. ح: زهمسر

۷۷-آب: جو نیم؛ ز: جو نیم بقی برای؛ ح: جو نیم تهی؛ بقی: ج دده و- ترا

۷۸-آج: بد رکن- کرد نیست رکن- این- اف دزگشته کپس زردی هین رکن خبر نمک کشیده است.

۷۹-ای: و- خذ شه. ۸۰-برون: فر- بدر

۸۱-چون: وفر- کی

۸۲-او: نقد هزی روایت کو: ح: نقدی به برو

۸۳-واسباب: ج دده- آبین. ز: اسباب

شمشیر و قلم نهاد در پیش آور دجوان دولت اندیش
 این هر دونه بس کلید کارم گفت ارسیبی ذکر ندارم
 شک نیست که هرچه ملت دارد آنک این دو هنر بست دارد
 بر کنگره هنر کنمدم افکند چو همت بلندم
 هرچ آن طلبم در آستین است ۲۰ گر بازوی همت همین است
 سند برقرار آنک آرنو کرد گویند بهمت آن جوان نفر
 سند محتشمی بلند پایه دولت چوب رو فکند سایه
 همت چو قوی بود برا ای فی الجمله به رچه دست سایه
 ای آنک زمن بیادگاری ۲۱ ای آنک زمن بیادگاری
 بر جان پدر دمی دعایی ۲۵ جان پدر ارسی بجا ای

۱۶- آورد: ز- اوراد

۱۷- ارسیبی: ه- آسیبی. ح: ارسیب

آمادج ده: وان کین. و: آن کین. ف: آن کس

آاز: افکنه آمادج ده: برکنک این هنر کنمدم

آمادج ده: چون بازوی همت چین است، و: چون زدی همت زمین است،

ح: چنین هست

۲۲- ح: محتشم

۲۳- سایه: و- یابی آمادج ده: بیابی

۲۴- زمین: ز- مرا

۲۵- و: ارسی آمادج ده: ح- دمی

آغاز سلسله جنبانیدن مخنومناقه*

- دندانه گشای قفل این راز زین گونه در سخن کند باز
 کان روزکه زاد قیس فرخ رخشنده شد آن قبله را رخ
 زان نور خجسته شب افروز بر عالم ریان خجسته شد روز
 بنشست پدر بشادمانی بگشاد دری بمهما نی
 هم نزل فشاند و هم عطداد داد ۵ بیکانه و خویش را صلداد
 واندر پس پرده مادرش نیز آراست زصفه تا بدھلیز
 خوبان قبله را طلب کرد آفاق زنگمه پر طرب کرد
 میریخت بخوبتر شماری اندازه هر یکی نشاری
 جستند حکیم طالع اندیش کاگه کند از حکایت پیش
 ۱. داما بشمار خود نظر کرد گفت آنچ سر از شمار بر کرد

*ج: ... جنابی... هح: جنبانیدن (ح: جنبانیدن از) داستان مشق مجنون ولی،
 ۶: عذر شده.

آهدز: کند در سخن آ- ۲- زاد: ۵- شدز
 بتز: فرخند: شد آن: ۵- مران: آ: قبله
 آز: بدل: فشاند: و- نهاد آ- وح: آفاق
 آ: ج- بدانیت شاه: ۱۱ نوشته شده آ- و: خویش
 آ- نظر: ۵- طلب

آ- او: آنکاه سر از شماره بر کرد: ح: گفته چو سر

کین طفل مبارک اختنوب
با آنگ زگردش زمانه
لیکن فتدش گه جوانی
از عشق بقی نزند گردد
۱۵ آندیشه چنان کند بزارش
کز دست رود عنان کارش
مادر پدر از چنین شماری
لیکن زنشاط روی فرزند
آن نکته بسهول برگرفتند
یک چند چو دور چرخ درگشت
۲ سالش بشمار پنجم افتاد
زو نور بچرخ و انجم افتاد

آلاح: اختیار آیا: یاقوب آلاح: بود

آلم از: اما، فتدش گه: و-قدیمی، د: گهی آلم از: نزند

آله او: واندیشه چنان کند نزارش، ز: کند چنان: بج دره: نزارش

آلم- دی: ح- زغم

آلم- لیکن: ج ده و- آش

آلم: گفتند بهرچه هست خورسند؛ دفع: خورسند

آلم- و: ف- خذشده

آلم ج ده و: یک چند بیری چو دور گذاشت

آلم بح: آن (ه: کان) چلن نو؛ ج د: کان، وز: وان

آلم و: زان

ب

236

شدتازه چونیم رسته سروی
 یا بال دمیده نو تذروی
 نزد همه شد بهو شمندی
 چون مردم دیده زار جندی
 در پیش معلمش نشاندند
 زیریک دلیش چو بازخوازند
 داناه رقم زبهر تعلیم
 ۲۵ جهد ادبش بدانچه دانست
 میکرد چنانچه می توانست
 آراسته مکتبی چو باعی
 هر لاله درو چوش چرا غی
 زین سوی نشسته کوکی چند
 آزاده و زیریک و خرد مند
 زان سوی زد ختران چون حور
 مسجد شده چون بهشت پر فور
 هر تازه رنجی چودسته گل
 ۲۶ از مقفعه دام ماه کرده
 بر گل زده حلقوهاء سنبل
 دلها ززینخ بچاه کرده

۲۱، ۲۲ : ۲۱، ۲۲ آج ده؛ با بال دمیده شدتذروی؛

فر؛ بالا؛ و؛ دمیده تذروی؛ ح؛ تذروی

۲۲ : ۲۲ ج ده و - خف شده آج ده؛ نزه؛ و؛ از نو بعلمش نشاندند

۲۵، ۲۶ : و - خف شده

آب ده؛ چانچه، ج ح؛ چانکه. فر؛ بانچه

آب ب؛ بدانچه، ح ح فر؛ چانکه

۲۶ - شب؛ فر - نو

آ آ؛ وان آج ده و؛ مکتب شده چون بهشت معمور

آ تازه؛ ح ده و - لاله

آ ز؛ زد

ماهی زده آفتاب را راه
خالش نقطی زفتش نامش
دیواهه کن پری و مردم
بنیاد شکاف خان و مانها
لشکر شکن شکیب مشاق
تشویش ده صلاح کوشاز
هم سرکش حسن و هم سرای از
چشمی و هزار کشته در شهر
آهو بربه بخواب خرگوش
شیرین چو شکرتلنجویه *

بود از صف آن بتان چون ماه
لیلی نامی که مه خلامش
مشعل کش آفتاب و انجم
تاراج گر مستاع جانها
۲۵ سلطان شکر لبان آفاق
گردن زن عافیت فروشان
سرتا بقدم کرشمه و ناز
نازی و هزار قته در دهر
چشمی زکرشمه مست بیوهش
۴ خندان چو سمن بتاز رویی

۲۱- من آن: ج ده و -مه آ-۳۲- زده: ج ده و -ج- که زد ۲۳- ح: شکان خانانها
۲۴- ج ده؛ گردن: ت- ۳- صلاح: ۵- نлас ۲۷- حسن: و- خلق آ- ۲۸- در شهر:
ج- از زهر آ- ۲۹- ج د: چشمی زکرشمه مست و مدهوش؛ ب ز: بکرشمه مست و :
۵- و: مست و مدهوش آ- ۳۰- ب: بجه آ- ۴- ج ده: چن
* آ- ب- بنج گویی: ج ده و ۶- بنج گویی، کل، تلح گویی. در منابع کوزی خود با مصادر شرط را فراز نهاد
لیکن چون در چند نثره اسبری (آ- ب- ف) که در دست ابودهین گردیده بودند غایم
- تلح گویی و نوانده میشود آنرا محقق نمودیم. احوال سیمکر، تلح گویی و در دره
ش عرواداری منای گیری و شید و شویی و بعنای امروری بوده است.
چنانکه منای خود، شویی و نیز در سایق، فضولی و بینی؛ به سردن شاردن
از مقدار غیره بوده است.

۲۳۴

از وسوسه چشم دیوبسته تسبیح فرشتگان گسته
 نی بست که چراغ بست پرستان طاؤس بهشت و کبک بستان
 فرموده کلاله را سواری داده مژه را سلاح داری
 افکنده بدوش زلجنچون شست ۴۵
 او بی خبر و نظر اگرگی مست پروردہ آب زندگانی
 همشیره ائمگین دهانش هم خواهابة لاله گیسوانش
 خوش خواره تراز گوارش عود قدش نمکی طبرزد آنود
 مه داغ حبیش نهاده او خورشید غلام زاده او
 اندز صفت آن بستان شیرین چون زهره بثور ومه پروین
 هم چرب زبان وهم سخن گوی ۵ زانو زده قیس در دگرسوی

آج ۴۵: شکسته آز ۴۶: نه آز ۴۷: فرمود

آز ۴۸: بشهه راصح ، ۴۹: بشهه سلاح

آز ۴۰: افکنده آز ۴۱ - او: وح - خود

۴۵: پروردہ آب

۴۶: ج - بعد از بست شاهزاده آز ۴۷: نمک: ح: تبرزد

آز ۴۲: خوش خوارش

آز ۴۳: صد داغ جبین: ح: دفع: جبین

آز ۴۹: سود: آ: پروین

آز ۵۰: از (ح: بر) دگرسو: ح: دفع: سو

آز ۵۱: سخن گو: ف: ناخنهاست

خوش طبع و لطیف و آرمیده
شیرین سخن که هوش می برد
رونق رشکر فروش می برد
مست سخشن معلم پیر
خردی بزبان چوشکر و شیر
از رخ بدو خرد خرد می کرد
صدل بدو خرد خرد می کرد
۵۵ نالنده بخته در دستان
چون بلبل مست در دستان
لعنش چوشی بروزن گوش
از روزن جان برون شدی هوش
جان تن که نواه او شنیدی
وز ناله صداه دردی داد

آ۵۴: فورسیده آ۵۵: سخن

آ۵۶: بودی سخشن چوشکر و شیر، و بود از سخن چوشکر و شیر،
ج: بود از سخن چو، خردی: فر-حوری، آ۶: شیر و شکر،
ولی در باهی کلر - شیر - بگوای گیری رقم - ۲ - درد بالا - شکر - رقم - ۱ - حذف شده است.
آ۵۷: خورد خورد، د: خورد خورد، ه: خورد خرد، و: خورد خورد، ز: خرد خرد
آ۵۸: و - حذف شده آ۵۹: لعن که چوشد بروزن گوش .
ب دهه: لعن که از چوپن شدی گوش، ج: لعن چوازو که پرسدی گوش .

۵۸، ۵۹: وز - ۵۷، ۵۸
آ۶۰: زان تن: ده - آن کس: تن: ج - کس: و: صدای
آ۶۱: برو ۵۸: ج ده - حذف شده
آ۶۲: و: از ناله
آ۶۳: ب: صلای

هرخوش پسری ز لطف کارش
 ۶ وان لاله رخان ارغوان ساق
 نیز از دل و چاش گشته مشاق
 وان سوخته درهواه لیلی
 ایشان همه را بقیس میلی
 لیلی خود از و خراب جان تر
 هردو بینظاره روی در روی
 گشته نفس انسن گران تر
 در رفته خیال موی در موی
 دل گشته بهم یکی و جان هم
 لب مانده ز گفت و زبان هم
 ۷ بیهوشی شان بگفت راز
 خاموشی شان بپرده غماز
 دل بسته و دیده باز مانده
 این زو بغم و گداز مانده

۵۹ آج د؛ سرخوش، ۵۹ ب؛ سرخوش پسری لطف کارش؛ و؛ بلطف
 ۵۹ ج ده و؛ گشتی؛ نیم و یارش؛ آ-درین دیارش، نیم؛ ز-قرین
 ۶۰- چاش؛ ب؛ ۶۰ ج ده ز-آء، ۶۱ آ؛ ج ده ز-آء، ۶۲ آ؛

آء ز؛ واشان

آء ب؛ واد؛ و؛ وان دلشدہ

۶۲ آ؛ ف-۶۲، ۶۳ آ؛ ج ده ۶۲ ج ده؛ ازان
 آب؛ گشتیش صن نفس گران تر، ه؛ از تنش آ؛ ز؛ در رو
 آ؛ ح؛ وارفته؛ ز؛ دربو آ؛ ه-وجان؛ ف-زبان
 آ؛ ه-گفت راز؛ و-به پرده ناز آ؛ ه-خامه شبستان؛ پرده غماز؛ و- گفت راز؛
 غماز؛ ح-آواز آ؛ ه-این زو؛ ه-آن رو، وع؛ هدو؛ د؛ رو

۶۴ و؛ لب تشنہ دودیده؛ ز؛ لب تشنہ

۲۲

وان کرده نظر بروی این گرم
او سینه بقیع ساز داده
او داده جوابش ازدم سرد
او نیز ولی بشمناگی
او گریه فرود خورده در دل
او شسته زجان خویشتن رست
او سینه خود زاخود سوخت
خونابه دل ز دیده میریخت
غم بر دل و دیده استلم گم کرد

۲۵

۷۵۴۵: او کرده نظر بروی او گرم، و؛ آن کرده نظر بروی با گرم، ح؛ آنکه، ح د- بسوی او گرم
۷۵۴۶: ز؛ الکند، ح؛ والگند ز دیده بروه، برقع؛ ف- پره
۷۵۴۷: وین تن بهلاک سازداده، ح دهه وح؛ ساز
۷۵۴۸: آن سینه بقیع بازداده، ز؛ وان سینه بقیع نازاده، آج دهه؛ باز، ح؛ ناز
۷۵۴۹: ج؛ واو، وز؛ وان، هه؛ از سهید آ- ب- درو؛ ح- ده- بدو، و؛ بشمناگی
۷۵۵۰: و؛ آن، ح؛ وان، نیز وی؛ ف- دیده وروا، ولی؛ د- بدو
۷۵۵۱: و؛ آن، ح؛ وان

۷۵۵۲: و؛ آن، ح؛ وان آ- آن آ- آن ۷۳۲ د- وان، هه؛ آن ۷۴- ۹۱: ح- خنده
۷۵۵۳: و؛ وبخون بخون برآیخته؛ دهه؛ برآیخته
۷۵۵۴: بدیده؛ آب ح ز؛ گیریخت

۷۵۵۵: ز؛ دید

۲۵۰

سلطان خردبرون اشداز نفت
طوفان ز تور سر برآورد
افتاد ز فرق عافیت تاج
فریاد شبان بمانه از کار
۸. مستان ز شراب خانه جسته
در داده پیاله ساقی شوق
در شهر وفا در آمد آن بوی
مجنون ز نسیم آن خرابی
از خون جکر شراب میخورد
۹۵ دزدیده درو نگاه میکرد
معزش ز قف درونه در جوش

هم خانه بیاد داد و هم رخت
و آفاق بموج خون در آورد
خازن شده و خزینه تاراج
میش آبله پای و گرگ خوکوار
خم بر سر محتسب شکسته
گم شد دو حرف در یکی ذوق
هم خانه خراب کشت و هم کوی
شد بیخبر از تنک شرابی
وز پهلوه خود کباب میخورد
میدید ز دور و آه میکرد
چون ما یه دیگ زیر سر پوش

۷۶-۰-و- خفشه . ۷۶-۱۰-ه- بدایت شماره ۸۴ زیرنده ۷۶-۰-و- خفشه
۷۷-۰-ز- خفشه : دهه : و آفاق بموج خون برآورد
۷۸-۰-ه- عارت . و : عاقبت
۷۹-۰-دو : خازن شده خانه متابرج : شده و ب- شدوشد
۷۹-۰-ب- دهه : بمانه : و : نماند رکار ۷۹-۰-ز- پا
۸۰-۰-ز- خفشه : ح- جستند ۸۰-ح- شکستند
۸۱-۰-آب و داد : پیاله : ح- چوباده ۸۱-۰-ره- جوق
۸۲-۰-و- ز- خفشه : کشت و ح- کشته ۸۲-۰-خوده ۸۲-۰-دل
۸۳-۰-دو : و ز- دج ۸۳-۰-و- یک ۸۳-۰-ما یه ۸۳-۰-ه- گری

میداشت خرد هنوز پاش .
 میدید مکین نقش بیان
 میکرد کران زهم نشیان
 اندیشه هنوز خام بودش
 دل در غم تنگ و نام بودش
 ۹۰ پوشیده بسان بر قدر میغ
 که حربه فرود برد و گه تنیغ
 از دشنه غم خراش خورده
 چه دشنه که دور باش خورده
 هر سو خله مخالفان هم
 آن تن که شود زنیغ روزن
 دوزند دگر بزم سوزن
 چون لاله جیان شگفتہ میداشت
 ۹۱ داغی بعکر نهفته میداشت
 در گریه و سوز خنده میکرد
 ۹۲ میسوخت چو شمع بارخ زرد
 او تخته بآب دیده می شست

۸۸: فر- خنده . آدده: میبد ، وح: نقش
 ۹۳: عام آدده وزر: در دل آب: پوشید
 ۹۴: فرو خورد گهی تنیغ : بره: بب- خورد ، برد: فرج- خورد
 آ۹۵: از فته آی- چه دشنه که: حج دهه- صد شنه ، و: صد شند و
 آ۹۶- خنجر: حج دهه- نکن
 آ۹۷: هرمه: خله: آب- خله ، حج دهه: نفس
 آ۹۸- آن: فر چون: حج دهه: بتنج
 آ۹۹: دوزنده گزینیم سوزن: بزم: و- رژیم
 آ۱۰۰: ح: داغ آی ۹۵ ح: خند آ۱۰۱: ی جست

استاد سخن زعلم میراند
وان لعنت در دمند دلش
با آنک نمش بزیر گل بود
۱۰۰ خون دلش از صفاء سینه
بر چهره زشم پرده می وخت
هر چند که غنچه بود سربست
می وخت چو محمراند رون عود
بوی که زنا فه در تکاپوست
۱۰۵ عاشق منگر که داغ پوشید
دستی که کند عبیر سایی
او جمله کتاب عشق می خواند
دل داده بیاد و مانده بی سنگ
سیماه رخش گواه دل بود
پیدا چوی اندر آگبینه
واتش بد لش گرفته می وخت
میکرد زبی خلق را مست
میشد بد ماغ مردمان دود
پوشیده چگونه گردوار پوست
کو مقننه بر چرا غ پوشید
انگشت برو دهد گوایی

۵۹۷: بلم آمده: در دمند

۹۸- بیاد: ج ده - و باز: بی: ف- ده: ح: بی نگ

۹۹- ۱۰۱، ۱۰۰، ۱۰۲: ف- ۱۰۰، ۹۹، ۱۰۲

۹۹- نمش: ج ده وز- شش ۹۹ بج ده وز: گواه

۱۰۰- و: وز- حذف شده ۱۰۱ او: بود غنچه: ه: سربست

۱۰۱ از: می سوت محمر پانعو: ج ده: ز محمر دهون: آک: بیصر: و: درون

۱۰۲ اج: تک بوست. د: تک و بوست. ه: تک و پوست. ف: تکابوست

۱۰۳- چگونه گرد: ز- چک گرد: ج ه: از دوست

۱۰۴: ف- حذف شده

۱۰۵ او: برآن: برو دهد: ف- دهد ب

بودند بزاری آن دوغمخوار
یاران که بهر کناره بودند
دزدیده در آن نظاره بودند
میرفت دو قصه گوش برگوش
۱۰ بیننده نقش بین از دور
میکرد دوسینه جوش بر جوش
عاشق بحساب خویش مستور
این خاک بخون فشاند واافت
هر کس سخن بپرده میگفت
این داشت فسانه در مدارا
او بازکنده این پوشید
بندی دهنش جهد زروزن
چون بسته شود کلید داش
۱۵ آن لب که کلید شد زبانش
بر روی محیط پل توان بست

۱۰.۸.۱۰.۹ ح:۱۰.۸.۱۰.۹ دزدیده: ح ده- از دور: و: در و

۱۰.۹ آز: میرفت دوسینه جوش در جوش

۱۰.۹ ح: میداشت، د: میکرد دو قصه گوش در گوش؛ ح: در گوش

۱۱.۰ ه: نپرده، آ-۱۱-و: نفتح- خشند: ح: خفت

۱۱.۰ آ-۱۱- و- ۱۱۲، ۱۱۳

۱۱.۰ و: آن: داشت: ز- هاذه، ح: گفت: ده: هه- و

۱۱.۰ د: واو، و: این، ح: آن، او گفت: فریوان غواند آ-۱۱.۰ ده: بسینها

۱۱.۰ و: خندشه آ-۱۱.۰ د: بند، نزدیکی، آ- دهدش. ب: دهش

۱۱.۰ ز: خندشه آ-۱۱.۰ کلید داش: ح- کشاید آتش: هه: جانش

۱۱.۰ د: توان آ-۱۱.۰ ح: توان دهن مخالفان بست: لب: ز- همه

۶۶
۲۲۶

پرده برد اشتن دمها سر زان روی لای
 وردیدن مادر پرده کی آن گل و شمه آنان
 پرده دریدگی دماغ پردهش همیدن فرمان
 کردن پیاز آب اندرونیه ولیلی لچون
 سینهان شفالین در گوشة محنت
 پایی در گل کردن *

چون رفت بگوش هرکس این راز	وز هر طرفی برآمد آواز
کازاده جوانی از فلان کوی	شد مشیفته فلاں پریاروی
در مكتب عشق شد غلامش	خواند شب و روز لوح نامش
مقصودوی آن بتیگاهه است	وان درس و تعلمش بهانه است

* آ : ... پدرش پدرش دمیدن و دور فرزون روان کردن سراندو دیده

ب : ... در گوشة پای در گل کردن . ح ده : ... و شمه این ... و روان کردن شراب ازدوا
دیده و ... در گوشة جای کردن (ده : در گوش کردن) . و : خفشه .

ز : آگاه شدن مادریلی از قصه او با مجنون .

ح : ... پرده دریدگی جوش در دماغ پدرش دمیدن و دود روان کردن پدر از
دو دیده ولیلی راچون ریحان سفایی در گوش ... آه : از

آ و : جوان آ و : نکوری آ - لیع : ح ده و - نقش

آ وز : کهانست آمز : وین درس و تعلمش بهانست : و : بهانست

۱۴

۵ زو هرچه شنید یاد گیرد
 تعلیم دگر بساد گیرد
 کاموخته میکند فراموش
 آموختش کجا بود هوش
 زین قصه بهر در سرای
 تاگشت زگفت و گوی او باش
 بر مادر لیلی این خبر فاش
 تاگشت زگفت و گوی او باش
 مادر زنهیب شرم اغیار
 ۱۰ زان آتش ده زبانه ترسید
 وز سرزنش زمانه ترسید
 بنشاند زراه مهر بانی
 فرزند خجسته را نهانی
 از روی تو باد چشم بد دور
 گفت ای دل و دیده مرا نور
 آسودگیش غم و هلاکت
 دانی که جهان فریب ناکست
 هر کاسه که خوان دهد اراد
 پنهان بنواله زهر دارد
 ۱۵ هر سرخ گلی که در بخار است
 در دامن او نهفته خاریست

آج: شنیده، آوب: برد

آه: کان سونخه آج: درد

آگشت: ج د - رفت، ه: رفته؛ ح: گفتگوی

آده: بامادر: خبر؛ ب وزع - سین

آز: زنهیب و: شرم: خ ده - چشم

آج هو: دلکار آ او: زمانه، ج ده: پرسید

آاه: از: د: پرسید آ آ: زنده

آ دل و: فر - در بادی صرع زرشته شد.

آج هز: بهارت آاه: آن نهفته خاریست: حز: خاریست.

۲۲۰

پنهان جگری درو سرمشه است
بس پرده که درهوا کشیده است
خامست امید نیک رایان
تو ساده مزاجی و تُنگ دل
۲. چون اهل زمانه را وفانیست
هان تائی عنان دل سیست
کافتاده خلاص که توان جست
داری نظری بآشنایی
بدنام شوی میان او باش
انباشه نکرد بزرین سیل

آباب ز؛ هشتست. ج ده؛ بستت، و؛ مستست

۱۶- پنهان؛ آ- بعده؛ سرمشت؛ و- نشت است

۱۷- بج ده وز؛ کشیدست

۱۸- ج د؛ ازهوا دریدست، بب- هوز؛ دریدست

۱۹- ج - حذف شده

۲۰- ز؛ ملای؛ ده؛ سبدکل

۲۱- ز؛ زاناده؛ کم؛ ح- چوت

۲۲- ب دفع؛ برآشنایی؛ هه؛ بدربافی

۲۳- خبر؛ ف- سمن؛ و؛ باش

۲۴- د؛ نکره ده؛ و؛ قح؛ نکره؛ بر؛ ج- ان؛ هه؛ درزین سیل

۲۵- ح؛ انباشه

زود ارنکشی بخمن افتاد
 الا غم عشق و ناتوانی
 دیوانه شوی و یا بسیری
 آوده چراشوی به رخاک
 تهمت زده خیزی از چنان بجای
 وقتی بچکد پیاله بزروی
 پاک و پلیدیش چه معلوم
 ناخوردن و خوردنش که داند
 خالی نبود ز شرمناکی
 صرفه نکند کسی بدشنا�
 چون باز رهی ز بیگمانان

۲۵ آتش که بشاخ ارزن افتاد
 کم خورغم پیش تا قوانی
 کین هردو بلاچو سهل گیری
 با این تن پاک و گوهر پاک
 جایی منشین که چون نهی پای
 ۳۰ صوفی که رود مجلس می
 چون شهره شود عروس معصوم
 آنکس که مگس ز کاسه را ند
 عشق ارچه بود بصدق و پاکی
 آوازه چوگشت درجهان عام
 ۴۵ گردم فرزند کار دانان

۱۵- که: ح ده- چو

۱۶- نزود ارنکشی: ف- گردیرکشی: و: بدان

۱۷- ح ده و ز: خوبیش ۲۶- عشق: و- خوبیش

۱۸- بجو: ح- ز- آیا: البته پکد

۱۹- ده: ناخورده و خوردنش چه داند. ف: ناخود و خورده مرا چه داند:

ح: تاخوردن: که داند: ح- نهاند. ب و: چه داند

۲۱- ف: نصدق ۳۴: ف- حف شده

۲۲- و: آنده چوگشت درجهان نام

۲۳- چون: ف- کی

۲۳

222

نیک از دل نیک راز دارد
مادر بحدیث نیکخواهی
بر زانوه درد سرنهاده
زان غم که درونه ریش میشد
با سوختگان حدیث پرهیز ۴.
بیمار زهرچه داریش باز
مادر چو شناخت کواسیرست
تن زد زن بصیرتی که میگفت
بسیند پدر چو حال فرزند ۴۵
فرمود که سرو نوبهاری
از پرده برون سخن فراند
مه را برای بند کردند
او ماند بکنج حجره دلنگ
هر فاله که عاشقانه میزد
شده خانه فراه آتش اندود ۵.

۲۶: ز- خنده، آغ ۳۹ و یک ارلد لگد آج: بگان آج: کشاده
آگ ۳۹ و باشد آج ده فر: باز آج- چو: ز- خنده
آج ۴۰ و خانگیست آم ۴۱- گم: ه- کر: ح: سراگند آج: شود چو گل
آج ده: فرع: سخن بروت آج ۴۲ و بیده آج ۴۳: مانده: حجز: ح- خانه
آج ده: سرو لارگک آج ۴۴: هناله که: ه- اوانله آج ده هوز: زیش آج: آسود

میزد زفس بسینه مسما
کاهی غم دل بایه میگفت
واندیشه بدل نگاه دارد
خونا به دل برون تراود
میبود بمرگ و زندگانی
وز مردمی خیال میزیست
میبود بنزد او شب و روز
غم را بدو ینه بعض میکرد
با مادر و با پدر چه کارست
کین جان عزیز باشد آن خون

میخورد نآه خود بدل خار
گه خاک بخ چوسایه میرفت
صبری نه که دل برآه دارد
یاری نه که مسینه را بکاود
۵۵ بازیستنی چنانک دانی
چون دیو رمیده حل میزیست
هر چند که مادر از سر سوز
زومشعله چون درخش میکرد
یک آنک ورا هواه یارست
۶۰ فی خویش زد وست باشد افرون

۱۵: ز-عذشده، آ۵۰: میزد فضی بدیره مسما؛ ه۵۰: زنش بدبده؛ ح: بفس؛

د: بدیده آ۵۲ ز: بسینه
آ۵۵ ه و: کنه آ۵۳ ج ده و: واندیشه دل
آ۴۴ - یاری: ج ۵ - مارت، ح: یارا، سینه را: ب - سینه
آ۴۵ ج ده: خونا به ز دل آ۵۵: بازیسته آ۵۶ چون دیو: و-مجنون که، ه: میزت
آ۵۵: انزدی خیال میگفت، د: مردمی آ۵۷ ز: بن
آ۵۸ ج: او شعله درد خشن میکرد، ده و: او شعله (ه: مشنه، و: مشغل) درخش میکرد؛
ف: زاو شعله خون آ۵۸-بدونیه: ه-پریه، ز: بعدرونیه، ح: بیویم؛ و: بدوفه نقش
آ۵۹ و: آنرا که دل هوای یارست
آ۶۰ وز: نه آ۶۰ آب ز: او خون

خَرَاب شُدَنِ مَجْنُونَ بِأَوْلَادِ عُشْقٍ وَلَرْمَسْتِي
 خَرَابِيَّهَا كُوهِ افْتَارَنْ وَخَبْرِيَّا فَتَنْ پَدَرَنَ
 شُفَى آنْ بَخْبَرِ رُوَيْدَنْ فَآتَ آبَادِيَّه
 فَبَارِشِينَهِ سَلَسَلَهِ خَرَابِيَّهَا مَجْنُونَ كَرَنَ
 فَرَزْتَجَهْرَ كَشَائِشَ پَيْشَ مَانَزَ أَفَرَكَنَ *

چون ماند پری و ش حصاری	در حجره غم بسوگواری
قیس از هوس جمال دلبند	در درس ادب دوید یک چند
در گوشة حسن و کنج دیوار	میکرد سرود عشق تکرار

* ب : ... سوی او بین... وزین... ج : ... باول نظر از سوز عشق ... و خبر یافتن
 پدر و دویدن ... وزن یک کش نش بند مادر آوردن، د : خراب شدن مجنون از نادیدن بلى
 و چون دیوانگان سر در کوه و بیان افتدن و رفتن پدر و از آب دیده و ... مجنون کردن
 و کش نش کش بشته بامادر آوردن، ه : ... باول نظر از عشق و از مسق دپای کوهها
 افتدن و خبر یافتن پدر و دویدن و از ... باد شیه ... وزن یک کش بشته بامادر آوردن،
 و خزشده، ز : زاری کردن مجنون در فراق بلى و آگاه شدن پدرش انجال او،
 ح : ... در پای کوه افتدن ... در پای کردن و ...

آد : پری و شی، ف : پری من

۲- ادب : ج د ه - هوس

۳- سرود : ه - حدیث

بی صرفه همی شتافت چون کور
 ۵ می بست بعماشی دهن را
 میداشت بحیله خویشن را
 آهی بحکم فرود میخورد
 و الماس بسینه خرد میکرد
 زان ناول غم که بی سپر بود
 هردم خله ایش در حکم بود
 دزدیده سرشک دیده میریخت
 برقه لعل راستینش
 ۱. زین گونه بچاره که دانست
 میکرد شکیب تا توانست
 چون سیل غمش رسید برق
 از پرده برون فقاد چون برق
 بیرون شدو کرد پیوهن چاک
 وافلند بتارک از زمین خاک
 گربان بزمین فقاد بی تاب
 برداشت زخانه راه صحرا
 ۱۵ میرفت چو باد کوه بر کوه
 خلقی زپیش دوان بانوه

آز: همی دوید آآ: آهو، و: آهن
 تو: بدیده خورد . ج دهچ: خورد آآ- بود: ج - خن شده آآ و: خله بیش
 آآ- دیده: بب- دزدیده آآهه: ببر ،
 آه- خازن: ف- مهر آآ- برق: ف- برق
 آآ- کرد: فزک آآآ: کرده آآ- زخانه: ع - زخانه
 *۵: ایات تحقیق شده ای ۲۶، ۲۷ مجموعه مجموعه ۲۳ پس زیست شاهزاده اشت زگرگردیده
 ۱۵: ف- بعد از بیت شاهزاده ۱۷ نوشته شده آآ- کوه بر: ه- برس
 آآ- پیش: بب ج و پیش، ف: من پیش دوان، ه: دانوه

هر کس ز لطافت جوانیش
 میخورد فوس زندگانیش
 اینش ز درونه پند میداد
 و انش بعضاً گزند میداد
 طفلان بنظاره سنگ درست
 اینش ز دو ان شکست و آن
 با این شغبی که در گذر بود
 دیوانه ز خویش بیخبر بود
 ۲۰ میراند ز آب دیده رودی
 میزند ز درون جان دم سرد
 زان باد چو ریگ رقص میکرد
 چون گشت یقین که مرد لریش
 دارد سفری دراز در پیش
 گریان بقبیله بازگشتند
 زین غم همه در گذراز گشتند
 معجنون زمانش نام کردند
 رازش بزمانه عام کردند
 ۲۵ بردن خبر زروز گارش
 سوی پدر بزرگوارش *
 کان روکه تویی فشاندیش گرد
 ز آسیب زمانه لطمه خورد

آ۱۰: بلطافت؛ هـ: جوانی ت۱۵: میخورد بیخ و زندگانی؛ ح دو: در بیخ

آ۱۱: بر دست آـاب: آش زنده آن شکست آن خست؛ ح ده؛ آش(هـ: آش) ز داین

و: آش زنده آن شکیب لر است؛ زند: فـ زند؛ وان: حـ: واو

آ۱۲: باـن؛ بـ: شبغی آـ۹: دیوانه زـ: فـ: دیوانه؛ ۵: ز خویش و

آـ۱۳: میخواند؛ بـ: چون؛ قـ: چوبلان آـسکی؛ وـ: بـید آـ۲۲: درویش

آـ۱۴: دوز؛ سفر آـ۲۳: و: زان غم همه دل، در؛ ح دهـ: دل؛ ح: گزار

آـ۱۵: فـ: نـ مـاـنـهـ، حـ: بـیـانـ آـ۲۵: سـوـیـ: بـ: تـرـ، حـ دـهـ: بـیـشـ، فـ: مرـ

*حـ: بعد از بیت شماره؛ آـ۲۵: گـفـتـ زـنـدـاهـ سـوـگـوـیـ کـایـ بـیـنـ ضـعـیـ درـیـهـ کـایـ - اـزـرـهـ

آـ۱۶: حـ: کـانـ روـیـ کـمـیـ فـشـانـدـیـشـ گـردـ؛ روـکـهـ: فـ: روـیـ کـهـ؛ دـ: فـشـانـشـ

زحمت زولایت پدر برد
زیبارخی از فلان قبیله
زان بند که درکلو فلندش
۲۰ گر در پی او شوی بپرواز
پیرا ذخبری چنان جگر دوز
خون از جگر دریده میرخت
هرجا جگرش بچشم تر بود
از دم همه خون جگر همی کرد
۲۵ اشکش بچکرنمک نه کم داشت
وان مادر دردمد پرچوش
غلطید بغاک تیره مویان

و: منشد. آج ۲۷؛ زولایت بده. آج ۲۸؛ اعشقت بولایت؛ حدفع: بولایت
آج ده: ۲۹؛ ز-منشد. آج ۲۴؛ زین آن- باشد؛ ف- ساید
آب ۵؛ خبر(ه: خبر) جگرون، حدفع: خبر آ۳۲؛ آج ۲۳. بب: جگرون
۳۲- زدیده: ف- سدید آن ۳۳؛ دگر
آج ده؛ آند چو همه بگر همی خورد. ۵: آند که چو اد بگر همی خورد.
و: آند همه خون بگر همی خورد. ح: آند همه چون شکر همی خورد
آج ۳۴؛ از آن ۳۵ و: جگرونک
آز رکین قصه شنیدرفت ان هوش، ۵: شنید و گشت خاموش؛ ح: خاموش
آج ده دفع: وان؛ بب: دلشده

پیچه زرسپید میکند	موی از دل نامید میکند
همراه سرشک و همدش خواه	بیچاره پدر دوید بیرون
فریاد کنان بهر بیا بان	۴. میرفت زسوز دشتستان
از کوه شنید ناله زار	چون گشت بسی بدشت و کهار
افکنده زاشک باده در جام	اندر پی آن ترانه زد گام
با عزمۀ هزار دستان	در یافت حریف را چومستان
با خود غزی خواست امکنیز	میگفت دران فراق خونریز
در دامن کوه و درز غاری	۴۵ در کرده سری بسان خاری
رخ را ز طپانچه رنگ میداد	دل را بستیزه سنگ میداد
شد سست ز سختی غم‌پی	چون چشم پدر فتاد بروی
بنشست بگریه پیش رویش	چون سوختگان دوید سویش

آلم ب: ازین. ج دهونز: ازرس

آ-پیچه: بج دهونز- مجر

آ-مدش: ه- هوش. وز: هدم

آ- بهر: و- دین. ه: شتابان

آ- ب ز: امکنده، ج دهه: و امکنده، ح: و امکنده؛ و: و امکنده سرشک

آ- ۴۳- حریف را؛ ب- حریف خود آ- ۴۴ هز: غزل

آ- ۴۵ ه: دیگر سری بسان خواری؛ بسان: و- میان؛ ز: خواری

آ- ۴۵ ه: از دامن کوه و چون غاری؛ درز: ج- د- چن

آ- ۴۶ و: بستیز آ- ۴۶ ه: بطانچه آ- ۴۷ ه: ز سختی و

دور از من و تو زخویشتن دور
لغتی دل پاره یافت پیوند
مالید بپای پیر دیده
رخ شست بخون آب گشته
بوسید سرش به ربانی
میدار ز سوز سیمه پندش
۵۵ کای شمع دل و چراغ دیده
وی میوه جان و باع دیده
چون در محل اوقات اپایت
سوداء که کرد با تو این کار
آه که بسینه کود داغت
پسرا نه سرم گذاشتی جهر
۶۰ بودم بگمان که گاه پیری
مونس شویم بدستگیری

دیدش چو چراغ مرده بی نور
چون روی پدر بدید فرزند
خم کرد تن ستم رسیده
پسرا از جگر کتاب گشته
بگریست برو بخسته جانی
می سوخت بزاری از گزندش
کای شمع دل و چراغ دیده
با آن خردی که داشت رایت
درد که نهاد بر تو این بار
باد که رسید بچراغت
پسرا نه سرم گذاشتی جهر
۶۵ بودم بگمان که گاه پیری

۴۹- ذ- خنثه آ- ۴۹- مرد: ه- دیده ۵۱: ه- خنثه آ- آج: خم کرده
۵۰- ذ- در حاشیه زنده آ- ۵۰: بد و خسته، و: برو چو خسته
۵۱- ذ: بوشید، و: چو همان آ- ۵۱: بوز
۵۲- ذ: اتاد آ- ۵۲: ج دو: دردی
۵۳- ذ: بادی، و: بادی که رسیده: آج: در چراغت
۵۴- آ: ج- سون، ه: دردی، و: آهی
۵۵- ج: موخر- نوشته دل از روی- مو- تکشیده است. ده: هم
۵۶- ح: نباید

غمخواره تو باشیم ببالین
 پیش از تن من سفال تو خرد
 روزی بشب آرم اندرین روز
 طوفان اجل بسر درآمد
 هم حجره خراب گشت و هم یام
 هودج طلبید ساربانم
 وز زلزله سست شد در ختم
 مرگ آمد و زندگانیم برد
 باشد خلف از برای این روز
 دیگرچه کنی تو عیش من زهر
 چون کار جهانست غم فروشی

چون بشکند این تن سفالین
 خود گشت درین سفال پر درد
 رو در که کنم که در چنین سور
 در یاب که عمر بر سر آمد
 ۶۵ زد سیل طپانچه بر دل خام
 جنبید درای کار و انم
 بگستت پی از کان سختم
 پسیری هوس جوانیم برد
 گرچون خلفان شوی چکرسوز
 ۷۰ چندین نه بس است تلغی دهر
 چون کار جهانست غم فروشی

آ۶۴-ج دهفع: غم خوار آ۶۲-ج دهفع: خورد ۶۳، ۶۴: ج - خف شده
 آ۶۳-رو: ده-سوا: ز: رو با که کنم درین سور: ح: کنم؟ که
 آ۶۶-ده: آید درین. ز: آوریدین: و: سور
 آ۶۶-بر: ده-ج-ما. و: با
 آ۶۷-ج: برگل نام: دل: ده و زح-می: سار و انم
 آ۶۸-بنشت: پیاز: ح-زه آ۶۸-ده: در سلسله
 آ۶۹-ه: گرچه خلفا آ۶۹-و: امروز. ح: این روز !!
 آ۷۰: چندین بس نیست تلغی از دهر
 آ۷۱-چون: و-گر

شیری که خراش پنجه هستش
آتش که بشعله خوی دارد
گرمیکسل زمانه کاری
۷۵ من خود زمانه پا براهم
تکت دلم مپوی چندین
ای جان پدر بخانه باز آی
بشتاپ که تادرین غم آباد
زین پس که بجستنم شتابی
۸ و آن مادر توکه در تقابست
زان پیش که دیده را کند پیش
محروم مدارش از رخ غوش
چنانک نمائیش نبیند

۲۲ و تراش، د: ختن، ه: بتن

۲۳ وح: نیش ۷۴ ج ده ور: تای ۷۵ وح: میده

۷۶ ب؛ بشکسته دلم؛ ج ده؛ بکست؛ و؛ تک دلم مپوی چندین؛
فر؛ مگوی، ح؛ مموی

۷۷ د؛ باز آ ۷۷ ج و؛ ای؛ ح؛ در آشیانه، د؛ هاز آ

۷۸ - تادرین؛ و - اندربن ۷۸ ج د؛ انجطم

۷۹ ج ده و؛ زان ۷۸ ف؛ آن

۸۰ ج ده وح؛ کندیش ۷۸ و؛ مدار ۸۲ ج ده ور - حذف شده

۸۱ - نانکش چو؛ بب - زان که. ح؛ زان پس چو

۷۷

شربت چه درینه داری ازوی
پرده دو سه تا خراب گردد
یک دیده بچشم ما قوی بس
بی دیده شویم و بلک بی نور
پیمان حیات نادرست است
بنیاد بسی خزینه کنده است
شو بر سر نقد خوبیش حالمی
بینی بجمال ارجمندی
یاران عزیز را کنی خوش
تو خود چکنی کراوه زیستان
پیکیست سوی اجل سبک خیز

تشنه که بمرگ می‌انهد پی
مستی که سرمش بخواب گردد
۱۵ ماییم دو تیره روز بی کس
مپسند که از جمال تو دور
دانی که بناء خاک است است
این دزد که در هوا بخنده است
تاکیسه تو نکرده خامی
۹ نقد توهمن بود که چندی
از وقت عزیز و عیش دلکش
خود بگسلدت فلک رخوبیشان
هر میک نفسی که میروند تیز

آه لاذ، یک دیده قوی بچشم ما بس آه لاج دده: بی جمال

۶۷- و: بی ج ده فع- خذ شه آه- خاک: فیهر آه ف: حیوه

آه لاج و: ای (و: آن) دندک دههای بندست: ح: آن، دده: بندست، زده: بندست

آه لاج دهو: غراپ (دو: خزانه) کنdest: آب ز: کنdest آه آب ز: نکد

۶۸- شو: فرسو، ج ده، والی آه ف: همه بود کخنان، بی ج ده و خنان،

ه: چنان، ف: چنان آه لاج دهو: بکال اجنبیک، ب فح: ارجمندان

۶۹- از وقت: ج ده- ای هر، و: ای هر، ح: با وقت، و عیش: آ- وقت

۷۰- خود: ج ده چون، ه: چون بگسلدت فلک زیستان آه ۹۲ ج ده: کناریشان، ه: کنار،

وح: کناره، ب: زیستان آه ۹۳ هر: نیز آه ۹۴ هر: تنگست، و ز: پیکی است

آزرا که چنین شتاب خواند
چون زآمدنش بخواب ماند
۹۵ زمینسان نفسی بجهل مشمر
عمرست نه باد سهل مشمر
آن تحفه که قیمتست جانش
ضایع چکنی به رایگانش
آخر پدر توام نه اغیار
بیگانه مشوچنین بیکبار
بیمار اگر چه در دنا کست
برداشت خون و پویند
زانجا که یکیست خون و پویند
۱۰ ز آزاره شوست و پا توان زیست
ز آزار جگر کجا توان زیست
چون تیشه کذنجارش آهنگ
رنجیده تراز گهر بودستگ
زانست شتر زبار نالان
کان بار شتر کشد نه پالان
آن غم که تو مسقی از شمارش
این جای نه جای تست برخیز
وین کار نه کارتست بگریز

۹۶: و-خذند. آ۹۷: ج: داند. آ۹۸: چون: ب-کی
آ۹۹: و: این: د: قیمت است. آ۱۰: مکنی
آ۱۱: آ: تویم آ۱۲: وح: چنین مشو: ز: مرد
آ۱۳: ح: دهه: زینبا: ز: یکی است آ۱۴: پدرست و
آ۱۵: دست و پا: ح: دهه: دست(ه: دوست) خود

۱۶-کعبا: ح-چه سان
آ۱۷: چون: د-زن آ۱۸: نجید: گهر: و-کبد
آ۱۹: ح: دهه: و: زدن که تویستی: ز: هستی. ح: پستی
آ۲۰: ز: بر قونه آ۲۱: ح: دهه: این، ح: واین

۱۵-گیزیر که بضم ز جون توان بود)
گر زان منی ازان من باش	
هر چند که عشق جمله دردست	
لیکن مشو آنچنان زبون نیز	
مردارچه بسوزدش همه تن	
۱۱-ستیت بلطمہ پست گشت	
گر واقعه چند سینه سوزاست	
مسپار بدست دیو تن را	
صبر از پی روز در دودوریست	
سرمایه بیافت سهل چیز است	
۱۵- زین غم همه گرماد یار است	

- ۱۰-ح: زغم، هد: توان زبون نریست؛ بود: ح دو-زیرست
 ۱۱-و: بی جامه و بای چون توان نریست؛ بود: ح ده-زیرست تیو، اه: ورنی
 ۱۲-اح: سلاح آگاه چند: ح ده-بیدون؛ درون زنف؛ و-زنف و ده: ز-عنده شه
 ۱۳-آ، ستیت: ح دو: مستی (د: مستی است. و: مستیز) بلطمہ بست گشتی،
 ۱۴-ستی است بلطمہ بست گشت
 ۱۵-ح ده و: ون چام نفست مست گشت (ه: گشت)
 ۱۶-۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷-ح دزخ-حذف شه
 ۱۷-آ: اه، وقت: ب- عمر: ح دو: ضروریست
 ۱۸-همگ: ب- که همه، ح ده و: که ترا

گر بمه آسمان نه هوش
آن مه که دلت از خرابست
لیلیست نه آخراً آفتابست
نششم تا بچاره و رای
با او فشامت بیکجا
لیکن نکنی چو دیورا بند
دیوانه نشد سزای پیوند
۱۲. این دیودلی ره‌آنکن از خوی
مردم شو و راه مردمی جوی
تایبو که زعون بخت پر نور
همخوابه شود فرشته باحور
مجون چونوید کام بشنو و
بنشت ز مغزش اندکی دود
با پیر بشرم گفت گریان
کای زاتش من دل تو بریان
از من بمن آنچ یک گزندست
دانم که ترا هزار چندست
۱۳. لیکن چکن که نفس خود کام
از حیله ودم نمی‌شود رام
بردل که بنازکی الطیف است
اندیشه من کلی عنیف است

۱۱۱۴؛ گر بمه آسمان دهی هوش، هه، کوش ۱۱۱۴؛ دلگوش

۱۱۱۵؛ از دلت آمد - ولای - چاده - سانی

۱۱۱۶؛ بنشانت بیانی، هه، بنشاف است باند، ح، بنشانت، دو، بیانی

۱۱۱۷؛ اما نکند آمد - دیوانه نشد، وح - ویله نشوی آمد - چاده - دیودل، زه - دیویوشی

۱۱۱۸؛ تایبوک آمد - چو، و - منف شده ۱۱۱۹؛ ویند آمد - زه - نشم

۱۱۱۹؛ چاده - وح - آماز؛ اما

۱۱۲۰؛ از - چاده - زین، زه - ورم نمی‌بود آمد - وف - منف شده

۱۱۲۱؛ این دل که بنازکی الطیف است، بنازک؛ چ - بسان گل

۱۱۲۲؛ اندیشه موکل عنیف است، من؛ بپ - مو، ح؛ مرا، من نکن؛ چ د - موکل

در خود ندهم خیال را راه
در چنبر این غم بسیلی
از بند قضا کجا گریزم
مرغیست بریمان تقدیر
وین رمشته ز خود گست نتوان
می بود برای خود دلم شاد
این هم نه باختیار خویشم
مردم بهوس بعه نیفتند
چنان نگریستی بر آتش
از سوختن هزار باره
هم بر غم خویشتن نهم دل

کوش که بجهد کاه و بیگاه
باز افکند آسمان نیلی
خود گیر که از بلا گریزم
۱۲ بیچاره وجود میست تدبیر
نا مرده زرمشته جست نتوان
آن روز که بودم از غم آزاد
و آنون که نه برقرار خویشم
کس را بمراد ره نیفتند
۱۳ رستی کل اگر بخندۀ خوش
انکشت سیاه را چه چاره
چون عقدۀ شادیست مشکل

۱۲۷- ک: و- حذف شده ۱۲۷ ج ده و: با خود ۱۲۸- غم

۱۲۹- بند قضا، ز چنبر فم ۱۳۰، ۱۳۱- و- حذف شده

۱۳۰- تدبیر: د- بکل- تپه- زرشته است ۱۳۱ ج ده: بستت

۱۳۱- ف- حذف شده ۱۳۱- تامه ۱۳۲ ج ده: بخود

۱۳۲ ج ده: واند، ه: امروز ۱۳۳- و: ف- حذف شده

۱۳۳ ج ده: و انهم، ز: به اختیار

۱۳۴- مردم بهوس: ز- دشن بنطل ۱۳۵- ه: رسسه

۱۳۵ وز: خنان (ز: خنان) گریقی، آ: مکریق، ج ده: در آتش

۱۳۶ و: سوختی ۱۳۷ ز: عقد، د: شادی است

از دیده خویشتن خورد آب
خورده ز گلوی خود خورد باز
مجبور بود بسیرون رنج
کوازن خود برآورد دود
چون هر کسی از براز کاریست
زاندازه برون گرشاریست
دانمچو دران شکجه ماند
هم رام شود زلت سرانجام
گر کار بدست خویش بودی
چون نیست ز مردم آنچه زاید
تا پاری جان بقا لیم هست

در بادیه تشنۀ چکرتاپ
اشترکه ز خود قمی شدش کاز
گیرم همه خلق راحت الفنج
پروانه شمع را که فرمود
چون هر کسی از براز کاریست
آنک آفت آسمان مدارند
تو سن که نگرد از رو شرام
گر کار بدست خویش بودی
چون نیست ز مردم آنچه زاید
تا پاری جان بقا لیم هست

۱۳۲- بادیه آب؛ نشترکه ز چون خود قمی شدش کار؛ آ؛ ز خور؛
۱۳۳- قمی کند کار؛ چ دو؛ کار آنچه دهد؛ آفرین گلوی خود خورد دخان؛
خود خورد باز؛ ب- خون خود باز؛ و؛ باز آنچه راحت؛ ف- راست
آنچه دهد؛ گنج آفریده داده آنچه برازد آنچه بدان
آنچه اندوشید؛ ۱۴۴- آنندوش نام؛ چ؛ اندوش
آنچه خود طلم بود؛ نلت؛ ب- بلت، ج دهد؛ هد، و اول آنچه سث
آنچه بدهد هم آنچه باید، آنچه باید، ج دو؛ باید، هد؛ ناید
آنچه دهد؛ بدانه
۱۴۶- پاری؛ چ دو- هست،
۱۴۷- هد؛ هست و

یا در سرکار او کنم سر
هان ای پدر من و سر من
آزده شدی و ریح دیدی
غمخوار گیم فکندت از زیست
غم زان منست و بار بزست
برداشتنيست لا بد از پیش
وان وعده که کرده وفا کن
کالا خرد و درم فرو شد
کز درد رهند ددمدان
دیوانه بمه نور ساند
شد با پدر و رضاه او حبست
رفتند ز داشت سوی خانه
با هم دوستکش زمانه

یا همسرا او شوم چوا فسر
هان ۱۵ زین گونه که بهر من دویدی
غمخوار گیم فکندت از زیست
زمین چومرا قرار برست
باری که فشت بر دل ریش
درد دل خسته را دوا کن
۱۰۵ پذرفت پدر که سخت کوشد
پوید بدر طبیب چندان
آن چاره کند که تا تواند
محبون بو شیقی چنان چست
با هم دوستکش زمانه

آ ۱۴۸ : با همسر آگر شوم آ ۱۴۹ دوز : سر و کار او

آ ۱۵۰ : زنان ، که : د- خفشه

آ ۱۵۱ : غم خوار کرم فکند : ح : فکند

آ ۱۵۲ : دکنهم

۱۵۳ : و - خفشه

آ ۱۵۴ ب : زان وعده ، ح ده هوز : آن آ ۱۵۵ ه : بیرفت

آ ۱۵۶ و : کوبد : ه : پدر آ ۱۵۷ - بو شیقی : ه - نه مشغقی

آ ۱۵۸ : دست

تئقنيه کردن مايند و مانع بخونن
 بدآرفی تلخ نصحت فرامان زبر
 لفظه و شپر يعنی هر چنان مفرج سفر خارع
 اف ساختن*

گوينده حکایت آنچنان کرد
 کان خسته چوباي در روان کرد
 آمد برای خویش رنجور
 نزديك بمرگ و از خرد دور
 مادر چو بديد حال فرزند
 بگست زردد بندش از بند
 بوسيد چو مادران سرشط
 ترکرد گيريه پيکرش را
 گه جامه دريد بهر سامانش ۵
 گاه از مژه دوغت چاک را باش

* د : ... و از درد سلفظ ... ،

۵ : ... بخونن را بلان داروي تلخ ... سودای او تهیت نمودن، و : حذف شده،

ز : بازآوردن پدر بخونن را بخانه خود،

ح : ... و از لفظ ذذر باش و شيراني ...

آ - روان : ح - چنان

۷ - بمرگ و : ده - بس دن ۳۰۴۰۵ ۵ - حذف شده

۸ و : بديده : ح : گوهيش را، ز : بسترش را

۹ ۵۰۶ : ح د - ۶۰۵ ۵ : د - ۵، ۵

۱۰ ۵ - چاک داماش : ب - دريد داماش

گریان نفسی ببرکشیدش
پس جامه پاره برکشیدش
شست از نم دیگان نخستش
از مشک و گلاب باز شستش
و انگاه تنش چون نقش خامه
آراست بجهه و عمame
گری سوی مطیع خویش تاخت
زین لایه گری چو باز پرداخت
۱. آورد زراه مهر بانی
میراند مگس زریوی خوانش
مجنون که درونه پرزغم داشت
میخورد ز به ر روی ما در
میخورد ز به ر روی ما در
چون خورد بقدر غبت آن خود
مادر سر سفره را بهم کرد

آج پر آن: فتح - فنا، هات: حج ده - پای
آج ده: و انگاه بقی چون نقش بنامه (ده: خانه).
و: و انگاه تنی چون نقش جامه، تنش: د - بقی: ح: جامه

آ، بجهه، و: بخیه
آ - سوی: ب - خنده، وح: مطیع و
آج ده: بله، ز: زنده، د: بله میهمانی آ - بقی، ز - خورشی
آآب زهانش، دهناش آاج دهوز: میکره
آ - غم: وح - سو
آز: نه لفته که شعلهای آذر
آآج: خون خوب بقدر غبت خوبی، ده: خون خوب بقدر قسمت خود؛
غفت آن: وح - رغبتیش، آن خورد: دز - خود

۱۵ در پیش نشست وزارگریست گفتا که به است مرگ ازین زیست
 تا زاده شد از عدم وجودم رفعی زجهان نیاز مودم
 دولت همه عمر آنچنان داشت کم زانده دهر برگران داشت
 آزادم داشت بخت فیروز ز آسیب زمانه تا با مروز
 و آکنون که دمید صحیح پیری کافوری گشت زلف قیری
 ۱۶ بالا، چوتیر شد کمانم و امد بترزل اسخوانم
 مپسند که در چنین زمانی سوزد بغم گسته جانی خود گویی که چون برم بیکار
 باری که گهی نبردم آن بار افزون نکنند جز بپاسنگ رندان که بریند برهوا سنگ
 گواوی که ببر ستد لارام بربام

آفاق؛ عمر

۱۷- و؛ گرانده، ز؛ گرانده، ب؛ برگران

آ- آنده؛ و- تا دم، ب؛ پیر غذ

آ- ه- ف- حف شده آ- ز؛ آمد ترزل

۲۱- و فوج؛ بفتح آ- آ؛ سودم، و؛ میبدم

آ- ۵؛ گویی ۲۳، ۲۴؛ ز- حف شده

آ- ۲۳- مندان؛ ب- آنان آ- ۲۳ و؛ حمیه با سنگ

آ- ۲۴- حج ده- حف شده

آ- ۲۴، ۲۵، ۲۶؛ و- حف شده

آ- ۲۴- ببر ستد؛ ح- پرسندش

۲۵ به گرننه اگر توانی
بر من سمتی بدین گرانی
تامادر پیر وارهد نیز
زین واقعه وارهی تمیز
داری بخرد درونه بر جای
مردانه قدم برآری از گل
تابوک بصیر فتح آرام
کانبا که بود شکستگیها
دری که نشاید نشان یافت
کاری که بصیر برگشادند
ماهم زپیت چنانچه دائم
بگنو ز درونه پر آذر
بد درج صبوریش توان یافت
بار دگوش گرو ندادند
جهدی بگنیم تا توانیم
بگریست بدد پیش مادر

۲۵ ج د: بربن

۲۶- وانه: هـ- هـ، ح: اهره ۲۶- تا: ح- این، ح: پروا

۲۷ و: داد، د: نزد، ه: برپای

آـ ۲۸- قدم برآری: ح- برآری پای

آـ ۲۹ ج ده و ح: تابوک بصیر فتح انجام، ز: تابوک

۳۰ و: از کار روا، سـ ج دزج: روا

آـ ۳۱ ج ده و آنـا آـ ۳۱ ج ده: دردی، و: نهان یافت

۳۲: ز- حذف شده آـ ۳۲ ج و: باری ۳۲۰ ۳۴: و- حذف شده

آـ ۳۳ ج دونج: چنانکه

آـ ۳۴- تا: ج دو- اگر

۲۵ گفت ای گهر مرا خزینه
 پروردده مرا چو جان بسینه
 پیدا ز تو کشته هستی من
 وزغم همه عمر در امان باش
 چون داروی تلخ سودمند است
 دیوانه به پندکی نهد گوش
 یا دست ز دامن بد اردید
 کز دست شدست اختیارش
 می سوخت بدر و غم همی خورد
 و اسباب عروس یک بیک خست
 پس گفت به پیرخانه تازود

۳۶ و : پندارتو، ح ده؛ گشت

۳۷ -غم همه عمر؛ فر - درد همیشه

۳۸ و : بندی که بفایت

۳۹ آدو : به بند

۴۰ ه : بد اتم

۴۱ ح : شده است ۴۲ ح : نزد داد

۴۳ ده دوز؛ روزه؛ برگ؛ ح - پر که؛ ح : برگ کار او ساخت

۴۴ و : فر - خف شده :

ح : و اسباب عروسیش پرداخت

۴۵ ح : پیرایه برد؛ ده دوز؛ رود

توجه نمودن اسید علم ران سوی
 در آر فخانه دل الشفاء محنت و لذت
 تا طلب شریت وصال خسته هجران کند
 وقتی کام بازگشتن *

پیر از دل درد من در بخت اشتراط بید و محمل آراست از اهل قبیله مهتری چند گشتندهم زخویش و پیوند	در حلة لعبت حصاری رفتند ز بهر خواستاری زاندازه نمود مردی بیش آمد پدرش بمردی پیش
۵ از راه کرم بر سرم تازی بننشست بعیمان نوازی	

﴿آب هوز : حذف شده .

د : ... عامریان بجانب دار فخانه ... ،

ه : ... عامریان بجانب دار فخانه ... تا طلب شریت وصال خسته هجران کند ،

ح : هنن پدر مجنون بخواستگاری ایلی .

آد هج : بخواست آ - محمل : ه - محنت

۲: ز - حذف شده

آر ج ده هوز : خواستگاری ، ح : خواستگاری

آر ج ده و : مجرث . ز ح : خانه

آر ه : زمردی بـ ح : پیش

خواش بکشید مهترانه
 چون سفره زیبیش بگرفتند
 با یکدگر از طریق کاری
 هرجعبه چوتیر خود برآمدند
 ۱۰ در جلوه آن عروس نویز
 کایزد چوبناه دهربپداخت
 زین رو همه را بزنگانی
 چون هست چنین امیدواریم
 ناسفه درست که در خزینه است
 ۱۵ گویی بزبان خود که بی گفت

۱۶ ب؛ پر فت و نفل بکله، ه؛ پر فت و نفل بکله، ح؛ دفعه؛ بیکله
 ۱۷ و؛ بنشاط لَجْ ده؛ باید آ و؛ نه سخن
 آ و؛ هرجعبه تیر خود بیندلت، هر از از، ح ده؛ بیندلت
 آ و؛ هر طایفه جفت هرچند ساخت، جویا، غرض؛ ز - در پای سخن؛ سخن آج و هرچند
 ۱۹ سخن هرچند آ و؛ خن شه آ - ده؛ ه آز؛ میراند عبارت
 آ ح ده؛ هر طایفه جفت دنخوش ساخت، در ساخت؛ ف - اندامت
 ۲۰ زین رو؛ ب ح ده؛ نیلا، ز زنگانی آب ح دو؛ گزیز
 آ خود؛ ف؛ جو، ب؛ اندامت آز؛ ده که در خزینه است
 آ ح د؛ ناده، ه؛ تاده، و؛ باده، ز؛ باوه، ح؛ ماند
 آ ح د؛ بی گفت آمیز؛ من

هست از همگی هنر یکانه
دامادی او نیارد شرم
از بس خجلی بماند خاموش
و آنگه بجواب در بسیجید
ورنه کنم آن سزا که دانی
رنجیده شود کسی که سجد
پیومند باد باد باشد
آن به که ز جعبه بر نیاید
مارا بقبیله کرد بد نام
وز مردمی زمانه خالی
وز بی سنگی بخورد سنگ
انگشت بگوش و دست برس
قیس هنری که در زمانه
گر سینه بهرا او کنی گرم
این قصه چو کرد میزان گوش
بر خود قدری چو مار بسیجید
۲. گفتاچه کنم که میهمانی
هر نکته کزان کسی بر نجع
گفتن که نه آن زداد باشد
تیری که نه بر هدف گراید
شخی که ز نفس ناصر اخمام
۳۵ دیوانه و مست ولا ابابی
از بی تگی فتاده در تنگ
خلق از خبرش بکوچه و در

۱۶- همگی : ح - همه در ۱۶.۱۷: و - منف شده آج د: نم آباج ز: ناید
آدا و آن: ح ده: میزان آه چون ح- ک، ب: بسیجید، ده وح: بسیجید
آهه: کنم. ز: ندهم، سزا: و- هن
آج: کرو، بیند: هـ- که بند آهـ کسی ک: ز- مر انگه
۱۷- گفتاک، ح: گفتی ک، و: نه اند و داد باشد آج: باد و باد
۱۸- ب: در هدف آج ده: نرا صل، و: ناصر اخمام
آهـ بقبیله: هـ- بضانه آهـ د: لا ابابی آهـ آج ده: از
۱۹- و: از بی تگی تقدیل تنگ: هـ- فناد آهـ د: از سخشن بناه، ح وح: بناه

زین گونه حریف ناخردمند
در خورد کجا بود پسیوند
لولو بohl نهاد نتوان
جستیم رضای تو بخویشی
تیمار عروس کی تواند
نیروی تعهد کسی نیست
در دیودلان توان نیاشد
باشد چو زن ستون خانه
ناخفته به اندرون خانه
دیوک زندش بروی دیوار
مرعنی که بشد حکماش از کار
بارست چونام ناتیاش
کو بارکسی کشد بگردن
کش غم تو خوری واو بود شوی
۳۵ آن زه که بشد حکماش از کار
بز خوش بستنیه ۲۹ ب؛ بسته، ج؛ به سنتیه
۳۰ چو دکهر آن- ۳۱- بروی چو: ج دهز- آنکه، چو: ح- که
۳۲- ۳۳- قوم بجهاد نیست، شیروی: ز- پهلوی، و؛ تمدهش
۳۴- ۳۵- آن؛ ف؛ دیوجو
۳۶- ۳۷- ناخفته باند های خانم؛ نو ناجعت، ج؛ باندرون، ف؛ در اندرون
۳۸- ۳۹- خفت شده ۲۵ و؛ نشد ۴۰ ح؛ شده است
۴۱- چو؛ ف- ز؛ نام: ح- های ۳۷ ز- گربا؛ ه؛ باری کس
۴۲- ۴۳- ۴۴- ۴۵- آن- ۴۶- ۴۷- ۴۸- ۴۹- ۴۱- این قصه شود بگفت و بگوی؛ پرده: ب- پرشه
ج؛ بپرده در، فیح؛ بپرده اش ۴۸- سوی

از صدق عقیده خورد سوگند
کار از زبان شود بمشیر
شد باز بسوی خانه نومید
کین سوخته طاق ماندازان چفت
از آهن تیز میکند بیم
زین سوی سبک بود ترازو
راقبال قوی تری شود راست
الاکه بزور بازوی سخت
کی گنج دردهان خرگوش
شاهین کشد از کفشه نه دراج
سالار ستاندش نه سرهنگ
وانگه بخدای خدا وند
ب کین در نشود گشاده تا دیر
جوینده لعبي چو خور شید
آهسته بگوش پیزن گفت
کم خازن آن خزینه سیم
گر کارفت بزور بازو
۴۵ آن چاره که فی بیازوی ماست
نتوان ستدن ز پنجه و رخت
آن دنه که گرگ از وکن جوش
هدهد که ببرد باشه راتاج
گنجی که گرفت شخنه در چنگ

۳۹.۳۹-۵-۲۹.۳۹-۵: بندای و ۳۹.۳۹-۵: عفیفه آب ز؛ نزد
تیز-کار زن: ح-گلک، ۵: کار خبل زبان ششیر، و: کانزار زبان، ز: هب-حذف شده
۴۱ آج دهوز؛ لعبت؛ ب؛ لعبت چو خور شید
۴۲- طاق ماندازان آن: ز- باز ماندازان، ازان: ح-وبی، آن: و-حذف شده
۴۳- ح ده: خلا، تامح: تیر آب ز بربند، ۵: دایه آب ۴۴- هش: ح؛ درازه
۴۴ آب، این: و؛ که بی نیاری، زمانه آب ز- او-حذف شده آب ۴۵- هز؛ پنجه و رخت
۴۵- الا، ه- آن به: آز- بز پنجه آب ۴۶- و: ازان، ح؛ ازان گذشت، ح ده؛ کش،
ز: زند، ۵: گوش ۴۷- ح ده- حذف شده آب ده وز ح؛ سپه آب ۴۸- شهین: بد، بای،
آب شهین، وز؛ شاهین ستدن گشتن شایع (ز مالح) آب ۴۹- ح؛ پچه آب داشتک، و؛ بیک، ز و هنگ

شمیش کشیدن نوَفَلْ از جهتِ حُفَّتْ
 مجْنون وَ در سوَادِ لیلی کوکبِ آرَاسْتَنْ
 وَنْ قتالِ مردانِ حَیِّ کوشیدنْ *

خواننده حرف آشنايی	زین گونه کند سخن سراي
کان پير جگر کباب گشته	وز باده غم خراب گشته
چون شد ز در عروس نوميد	شد ساخته گزندجا ويد
شد در پي آنك تاچه سازد	کان ماشق خسته را نوازد
کرد آنج زچاره کردن بود	نامد بگش کلید مقصود
چون از طرف نيافت ياري	بر مير قبيله شد بزارى

* آ : ... انجئت جنت مجْنون ... ،

ب : ... سوادل کوکبه ... و در احياه مردان ... ،

د : ... جهت مجْنون سوادلیي ... و در احیاه مردان ... ،

ه : ... کوکبِ آرَاسْتَنْ . و : حذف شده .

ز : استقات بر دن پدر مجْنون نوَفَلْ وجگ کردن نوَفَلْ با قبیله لیلی ،

ح : ... نوَفَلْ بجهت ... کوکب آرَاسْتَنْ و در قتال همان گی بسی تمام کوشش نمودن .

آ - نهر: ح - په، آن - ساخته: ح - خسته: آن

آز: آنكه آن ح دو: بود . ه: نمود

آن ف: تزیی

۶۶

۱۸۴

آزاده و مهربان و دلبوی
 در سلسله بقی گرفتار
 هم شربت عاشقان چشیده
 هر لحظه همی شنید و می سوخت
 کرد از بدونیک خانه خالی
 وان قصه که داشت باز پرسید
 دم برزو و کردخانه پر دود
 جست از پی آن رمیده پاری
 وان مصلحت آن خویش داشت
 سوی پدر بت کل اندام

نو فل ملکی بد آدمی خوی
 از کش مکش دل ستمکار
 هم زحمت عاشقی کشیده
 ۱۰ افسانه قیس کاتش افروخت
 چون حالت پیر دیده حالی
 بنواخت بلطف و راز پرسید
 پیر از گر شکایت اندود
 چون کار فتاد گان بزاری
 ۱۵ او خود غم او زیپی دانست
 قاصد طلبید و داد پیغام

۷۷: آزاده مهربان، و، مردان

آم-گرفتار: ح- ستمکار- نوشته شده و بیداندی کوئن ببرده تکشیده گلو- گرفتار- خلاصه گردیده است.

آز: رحمت ۷۸: ضربت عاشقی، ده: وزن: عاشق

۱۲: و: آن

آم-ج ده و: پیرانه نفس شکایت آورد ۷۹: ج دو: خانه کرده، ۵: خانه گشت

۱۳: چون: ح ده و- بر، ز: زن

۱۴: ه: این، رمیده: بب- امید

۱۵: د: زبیشتر داشت، ح: ه: برداشت

۱۶: از: کان، ه: خویشتن داست، ح: پنداشت، د: بر داشت

۱۷: بدریت، ز: دلالام

کاندیشة آن کند که بی گفت
دیوانه بهما نوشود جفت
گویم سخن از زبان شمشیر
گرفت دگر بود درین زیر
شده پیک و پیام برد در حال
تاشد شنونده بر دکمال
پس گفت جوابی آتش آنکیز
بکشاد زبان چو آتش تیز
کن زاره کرا بود درین راز
کن زاره ما برآرد آواز
مه نیز بدام کس ناید
زهره بسلام کس ناید
باید چو عطاردی که جاوید
پروانه شود بشمع خورشید
دیوی که بود ز حاضران دور
کش جفت کند فرشته یا هور
کوشیدن آن نه نیک راییست
که باید تو گرچه دل پذیر است
پیوند حریر با حریر است

- ۱۷- کنکه: ۵- کند: ۲۰- شود بهما نفو: چ ده: نوکند
۱۸- چ ده فوج: داد ۱۹- چ ده: پاسخ سخنونه در دکمال: دز: پاسخ سخنوند
۲۰- چو آتش: ۵- یا تش، ز: خویشتن ۲۱- چ ده: فوج: جواب
۲۲- بدم: چ- علام ۲۳- ۵: بروانه خود
۲۴- ب: بادیو که شدز ۲۴- آکب ده: کش جفت کند فرشته ما (ب دو: با: ۵:
یا) هور، چ: کی چفت شود فرشته با هور: ز: با هور
۲۵- چ ده: نه فسبتش خداییست (۵: خدا یست)
۲۶- چ: کرپاس: تو گرچه: آ- ترا چه: ز: ارجه
۲۷- چ ده: عین ما

مینا که بسلک دکشی راست
 از بهر صلاح چشم بدراست
 مهتر نکند سنتیزه با خرد
 زان گونه زبون نه ایم ما نیز
 ۲- چنان غم جان و قن توان خورد
 کن پرده برون سخن قوان برد
 افتادچو درون پرده کاری
 فرمان ده اگر بدین بهانه
 ما نیز بکوشش صوابش
 معدور بویم در جوا بش
 پیک آمدو بازداد پا سخن
 ۳- لشکر طلبید و بارگخواست
 خویشان صنم که آن شنیدند
 کارند گل ما بنخ کشنیز
 کارند گل ما بنخ کشنیز
 کن پرده برون سخن قوان برد
 جان کیست درین میانه باری
 مارا ببیکند نشانه
 معذور بویم در جوا بش
 نوبل نغصب شد آتشین رخ
 بسیرون قبیله شد صفا ارا
 شان نیز بلکین برون دوییند

آ- ۴۷- بسند دکشد آلا- مهتر: ح- نوبل آج ده و: خورد

آ- ۴۸- ما: هدف شده ۳۰، ۳۱- ح- ۳۱، ۳۰-

آ- ۴۹- انج: کرپده سخن قوان برد؛ ده وح: سخن برون، ز: سخن؛ برد؛ آ- کرد

آ- ۵۰- انج: برون؛ دعون: ز- تکرار گیرد آ- وح: دلن

آ- ۵۱- ج ده و: دین (و: دلن) میانه

آ- ۵۲- ج ده و: نه ایم

آ- ۵۳- آمدو: ح- آمده

آ- ۵۴- وح: بسیرون نر قبیله

آ- ۵۵- ک: ب وح- پو؛ که آن شنیدند: ز- چوان بدیدند؛ ح ده: این

آ- ۵۶- شان نیز: ح ده وح - مجموع

و اینخت بحمله شیر باشیر
سرها همه می درود و می کشت
جاسوسی سینه اء تاریک
نی را بعکر نهال می کرد
ناوک بکشش چونمزمز تیز
میداد زبان و دل هی برد
بر نغمه تیر پای می گرفت
می کرد ستیزه مرد با مرد
نوبل بیان چوتند شیری
کرد از سر مرد گردان آزاد

گشت از دوطوف روانه شمشیر
هر تیغ زنی بخیز و خشت
می کرد سنان بچشم باریک
۴۰ وان تیر که خون حلال می کرد
ابروی کان کرشمه انگلیز
پیکان جگر شکاف هرگز کرد
مرگ آمد و جان رسینه میرو
بور سم عرب بجهد و ناورد
۴۵ شمشیر کشیده هر دلیری
هر سوکه فلکن تیغ پولاد

۳۷- ح: آینخت نحمله؛ و ح: آینخت. ز: و اینخت
۳۸- و: مشت ۳۸- ح: ده: می برید
۳۹- می کرد سنان: ز- می سنان ۳۹- ۵: جاسوسی و: ب: دیدهای
آمیز: وان نیز کچون خلال می کرد، ه: نیز، د: چون
۴۰- ح: غزما آمیز: بیکان که جگر شکاف می کرد، هر: ه- سر
۴۱- ح: هنوز ۴۱- ح: ۴۲- ۴۳- ۴۴- ۴۵- ۴۶- ۴۷-
۴۲- ز: مرگ آمد جان رسینه میرفت، ح: میره
۴۳- تیز: ه- نیز، و: بیس، ز: گفت
۴۵- تند: د- تر
۴۶- ده: هتر که نکند (ه: بکن)، ح: فولاد

یک هفته دور و یه تیغ میرفت
 تنگ آمد ازان سستیز کاری
 در سوخته به که خانه ویران
 آن به که کینم فتنه دخواب
 در نحاک روان کینم سیلی
 غوغای زدوسوی گپرد آرام
 هم دل زکرند دسته گردد
 بد سوخته درونه پرواز
 نالیده زجان غم رسیده

۵۵ آمد سوی آن ستم رسیده

آ۴۷- زنان: ۵- وزر آ۴۸- وع: آمد زنان: ۵: ازو

آ۴۹- آبیلک

آ۵۰- ج: فتنه زما: فیح: او: ۵: باب

آ۵۱- به: مب- حذف شده

آ۵۲- و: بیج وح- حذف شده: سبک: ز- روان

آ۵۳- آ: خاکی

آ۵۴- افتد ز جهان چو خفت ناکام: چ: چو خفت ناکام: ۶: بدنام

آ۵۵- ب: فتنه ۵۳- ۶۵: ز- حذف شده

آ۵۶- ۵: ۵۴، ۵۵: ۹- حذف شده

آ۵۷- کشیده

آ۵۸- ب: نالنده: ح: نالیده: چ: ۵ه: نالنده چو جان

بگریست نخست و بعد از آن گفت
بروزد ز درون دل یکی آه
چون سیل که در رسخ و رو شا
می سوخت ز خامکاری بخت
با زا دل ازین ستیزه بازار
ماندست ازین شغب بلا سنج
کاهسته کنیم بر کرافش
این مشغله از میان برآورد
تا در فرسد بجان من تیر
بر جان ز دریچه تن آید

رمزی که شنید بود نهفت
محنون که ازان خبر شد آگاه
بر میر سپه دوید جوشان
بگرفت عنان مرکب ش سخت
۶۴ گفت ای همه موهم از تو آزار
کان دوست که همرو است این نجح
گویند ز غصه مهتر انش
یعنی چو وی از جهان برآورد
هان تا نشوی کون کحان گیر
۶۵ تیری چه زنی که برم من آید

آهنگ نهفت: آبد-نهفت، و: نهفت، ح: به نهفت

۵۶- و ح - حذف شده.

۵۷- ح ده: زنگار سازی

۵۸- از: ح ده و ح - حذف شده.

۵۹- ح ده و ح: بازدار (د: بازار) دل از ستیزه بازدار (ه و: باز آه)

۶۰- ح: مانده است، شغب: ح ده و - سبب

۶۱- ب: کشیم

۶۲- جهان: ه - میان

۶۳- ح: مسئله

۶۴- ح ده: ما

۱۶۸

۵

بر خصم مکش بکینه جویی
آن نیزه مزن بدشمنان بیش
چون جامه بخت من کبودست
ادبار فروشده بکارم
۲. روز بد من مراست از پس
نوغل چو شنید گفت مجذون
لاید بیا م کرد شمشیر
در گوشة غم نشت نالان
از هر که حدیث او شنیدی
آنک آدمیست و آدمی ازیست
حیوان دگر که بی شما رند

تینی که بخون دوست شوی
کزوی دل دوستان کنی ریش
از کوشش مردان چه سودست
اقبال ترا چه رنجه دارم
تو کردی از آن خویشتن بس
از دیده گشاد تر مکنون
در بیشه خویش رفت چون شیر
از حالت قیس دست مالان
آهی بدریغ بر کشیدی
داند که گزند آدی چیست
از درد کسی خبر ندارند

۶۶-۶۶: ف- حذف شده تحویل ب: دخشم؛ و: نکینه

۶۷، ۶۸: ۹- حذف شده

۶۷- نیزه: ح- تیسر

۶۷- کنی: ح- شود

۶۸- ۵: در گوشش: ب: دوستان

۶۹- بـ جـ دـ هـ: زـ دـ دـ هـ گـ شـ اـ دـ: وـ حـ: زـ دـ دـ هـ گـ شـ اـ دـ چـ شـهـ خـونـ

۷۰- ۷۰- دـ هـ: در گوشـهـ نـشتـ نـهـتـ نـالـانـ

۷۱- آـنـکـ: ۵- کـانـ

۷۲- کـیـ: حـ- کـسـیـ دـگـرـ، دـ: کـشـ

مهما نخواند محظوظ ناخان را
تختخانه چشم تا هر دمان فیضه
آنلینه را بکافیکار اخانه بیرون کشند *

داندۀ این حکایت نفر	از پوست چین بروند مغز
کان روز که نوقل سپهدار	بربست میان بزم پیکار
کاندره کشته شد زمین گم	چندان بزمین فتاد مردم
هر خسته که جسته بودی جست	چون کوکبه مصاف بشکست
رفند بسوی خانه خویش	خطی زدو سوی خسته ویش
محنون و یکی رفیق هم درد	ماندند برآن بساط ناورد
دیوانه که جای دید خالی	بر جست چودیو لا با لی
هم در صفحه کشته خواهله جست	رخاره زخون کشگان شت

* بح؛ ... بکاو کاو...

جده؛ ... چشم خویش تا هر دمان... بکاو کاو (هه؛ از بکاو کاو) از خانه بیرون کشند،
وفز؛ حذف شد.

۱۶ - ۱: ز - حذف شد ۲: سپهدار

۳: پیکار؛ جده - این کار ۴: گز کشته شده همه زمین کم
هم ب زنده بود . ۵: دهق؛ رست بود ۶: بدان
تعج؛ رفیق و هم درد؛ جده و بر درد ۷: لا با لی

کزکشته نبود تابو مرف	افتاد چنان میان خون غرف
تشنه گری زخون خود سیر	۱- چون ماند فتاوه بزمین دیر
کستاخ بسوی او دویدند	مرغان که باوج میپریدند
در دیده کشی کشید منقار	راوغی برسش نشت خونخوار
میدید و همی گریست چون نابر	و آن یار دران اسیر بی صبر
کان چشم زسرمه بیند آزار	چون کرد گاه مرده شیار
تا واخر دش ازان زبونی	۱۵- شد بر سر آن خراب خونی
وان سوخته خاست آتش آورد	پرینده هوا گرفت چون دود
از ردن روستان نه یاریست	ز دغره که این چه دوستداریست
از دشمن خانه چون توان جست	چون دیده بدشمنی دلم خست
کاندر غم کوریش فتادم	چندان بنتظاره کرد شادم

آج ده: افاده (ده: افاده) میان خون چنان غرق آیا ماند: ۵- بود
 آج ده: تشنه گری زخون خود سیر؛ تشنه: و- بسته؛ ح: نر جان
 آج دو: باوج آج دیدند آج نشسته
 آج ده و: در دیده و کشید منقار؛ ح: کشیده
 آیه: وان یار درین اسیر بی صبر
 آیه- کان چشم: و- چون جسم، بیند: ح ده- یابد
 آیه ده و: خواست آیه- ۳۱؛ ح- عزف شد.
 آیه- و- خفت شد. آیه: چون دید بدشمنی دلم جست
 آج ده وح: ریست آیه کرده

۲۰ مرور آگو اتفاق آن بود
 کان کین کهن برون کشم زود
 کین دشمن را خلاص دادی
 وین دیدن من زدین اوست
 دستم زگرفت آرمیدست
 میشد زسرم چنین بلا نی
 کوشش بزیان من بدین سود
 کم زانک کنم زخانه بیرون
 چه دیده که کاش سرنبودی
 سر در سر کار دیده کردم
 کو دشمن دوست روی هنر
 ۲۱ ای دشمن اگر بکشن آفی
 یاتیغ بخونم آزمایی

۲۱ ۲۰۵ه: حذف شده ^{آج} دو: امر فرد اتفاق (و اتفاق) این بود، اگر: ح- که
 ۲۲- دشمن را هج سوتند ^{آج} ۲۰۲۰ ۲۴- ۵: ۲۰۲۰ ۵- (۳: حذف شده)، ۲۰۲۲

۲۳ ۰۵ه: افق است ^{آج}- وین دیدن: ح ده هج - این آفت
 ۲۴: ح د- حذف شده ^{آج} ۲۰۲۴: و- حذف شده
 آج: دیده است ^{آج} ۲۳ ب: زنگزندش آریده است
 آج ۲۴: ج ده: هواي ۲۰، ۲۶: ح ۲۵، ۲۶

۲۵ آج: بزیان من بود سود: دو: ح: دیدن، ۵ه: دیدن بود
 آج ۲۶: و ایست آج ۲۶: دل درس و کار، ح ۵ه: سر در کار
 آج: روی بگز ^{آج}- دشمن: د- آتش ^{آج} ده ۹: تایخ

گر سر بری آنکه تو داشت
رسوانی چشم خود نه بینم
میخورد جگر چوشور بختی
حیران شده از طبق کارش
لگر میست گهی گهی بخندید
وز بهر تو صد هزار دلچاک
در کشتن خود ولیر کشتنی
چون بینند رفع آشنا نی
کزانده دیگری شود شاد
چشم آنچ نمودنی نمودت
معدور بوی ولی بیندیش
روش بکدام دیده بینی

چشم بکش اول ارتوانی
کافناد چو فرق بر زمین
زینسان بعتاب تلغخ لختی
وان مرد سره که بود میارش
۲۵ زان شیوه که حالی محجب دید
گفت ای گهریت بمردمی پاک
گرقو زحیات سیر گشتی
آمزاكه بود سر و فایی
آن دیو بود نه آدمی زاد
۴ با آنک ز دیده رفع بودت
گردیده بصد جفا کف ریش
کان روز که رو برو نشینی

آ ۳۴ ج ده وع : بکن ۳۳- بری آنکه : ج ده - مرد آنکه ، وع : آنکه
۳۲- ۳۴ : ز- حذف شده آ ۳۴ هه کام آنچه برق : و کامند چو برق بر زمین ، ج : بری
۳۳- ۳۵ : چگر ، و شکر ، ۵ : مرد باهی چگر - کو - سر - افزوده شده است ، ج : شوه
آ ۳۴ ج ده و : آن ۳۴ ب ج ده وع : ده طبق آ ۳۴ ج ده و : حالت
تعجیج ده و : هم ۳۷- خود : و - من

آ ۳۸ ب ج ده : چون قصد (ج ده : قسمه) کند آشنا نی آ ۳۹ ب : وان
آ ۳۹ ج ده و : دیگران آ ۳۹ ج ده : ای آنکه آ ۳۹ ج ده : نمودی
آ ۴۰ : معدور چاخد بود بیندیش آ ۴۰- ۴۱- ۵- ۴۲- ۴۳- ۴۴- ۴۵ : آنوز

گشتش بهزارجان خریدار
زد زمزمه چون هزارستان
میگفت و زدیده اشک میرخت
برداشت زیخدوی رو داشت
صرمه بشگفت مانده برجای
زان مرغ پریده دست مالان
شد تا بدر سرای لیلی
بر کرد چو ما سرز دیوار
وین گریه چرا کنی بدین سوز
وین کار منست چون کند کس
تن زن تو که دل شکسته مایم

مجنون که شنید نام ذیدار
از وجود برقص شد چو مستان
۴۵ زان قصه بدیهه فواگیخت
از گفت خودش پر وقت خوش گشت
اورفت چو بادبی سروپای
آمد بسوی قبیله نالات
گریان بهزار وای ویلی
۵. لیلی که شنید ناله زار
گفتا که تو کیستی بدین روز
رنجیده هم درین جهان بس
توناله مکن که خسته مایم

۴۴- چو مستان: ح- غروشان آ- زمزمه چون: ب- ب- ه- زمزمه

۴۵- فواگیخت: ح- د- ه- ف- ه- برگیخت ۵۱- ۴۷- ر- حذف شده

۴۷- اوфт: ح- د- ه- میرفت

۴۷- ح: وین بنشت زبر مانده برجای، د: وین یار نشت و مانده برجای.

۴۸- وین چوت بنشت و مانده برجای، و: وین هم بنشت و مانده برجای، ح: ماند

۴۸- ح د- ه- و: آمد قبیله نار علان آ- آ- ب- پریده. ب- ح د- ه- پرنده

۴۹- و: ناشد آ- ک: ب- ح د- ه- چو

۵۰- د- ه- بدیوار آ- ۵۱- چرا کنی: ح- د- ه- و- چه میکنی

۵۲- وین: ب- د- این: کس: ح- حذف شده آ- ۵۳- تو: ح- ه- حذف شده

۶۶
۱۲۲

چون دید در آن نشانه درد
 دارم خبری زدوستارت
 غلطان بدرآمد از سر بام
 پرسید بلطف جافزايش
 از بهر خدا که راست گوئي
 وزصحت او چرا رسيد
 شبهاش بدیده خواب چونست
 غمرا برخ که میگزارد
 رویش زسرشک برچه رنگست
 افسانه کیست بربانش
 گریه چکنی برای این کار
 وین کار منست یار تو نیست

آن یار عزیز مهرپور د
 ۵۰۵ گفتا من آشناه یارت
 لیلی که شنید دوست را نام
 بوسید بصدق نیاز پایش
 گفت ای سخت بین نکوئی
 کان گم شده را چگونه دیدی
 ۶ روز از تف آفتاب چونست
 درا بغم که میسیار د
 پایش زرحیل در چه سنگست
 اندیشه چیست در گاش
 رنجه چه شوی برای آن یار
 ۶۵ او یار منست یار تو نیست

۷۵۴ ح: دیده: چ ده ز: ده ۷۵۵ و: بات ۷۵۶ که: چ ده و چو ۷۵۷ و: بوسید
 ۷۵۸ آی: بد-این: ح: بین ۷۵۹ - راست: چ ده و- بان
 ۷۶۰ از ۷۶۱ و: شباهی نمیده: ح: نمیده
 ۷۶۱ و: بعنی ۷۶۲ و: برخی
 ۷۶۲ چ ده و: برحیل ۷۶۳ و: برشک در چه
 ۷۶۴ چ ده: کیست در (ه: بر) ۷۶۵ و: آن
 ۷۶۵ چ د: این بار منست بار او (ه: تو): او: ه- این. و: آن
 ۷۶۶ و: وان. ف: این: تو: چ- او

از دیده دوزلب گهر سفت
کان لاله خوشت بر سر کوه
شد در صفت کشتن گان مسلسل
با کشته و مرده شد هم آغوش
میکرد زغصه طمعه زاغ
آن زاغ زیان چشم او بود
آزار دو چشم یار در گوش
ناخن زد و روای موی بکند
تادیده برون کشد با نگشت
طاقت بر سید میهان را
افتد بپای ناز شینش
تن زن که فرشته در غریب است

مرد گذری ز سوز آن گفت
گفت اکه میز سیل انزوه
امروز بزمگاه نوغل
چون کشته و مرده بود بیوش
۲. چشمی که نهاد از غم ش داغ
این سوخته گر نیامدی نزود
چون کرد عروس پرنیان پوش
خاید بدرد لعل چون قند
پس باز گشاد حشم را پشت
۷۵ چون دید عقوبی چنان را
زد دست و گرفت آستینش
گفت ای پری این چه کارد بیوت

آنچه او آنچه : مرین
آفوح : چون مرده اوفتاد بیوش؛ کشته و مرده؛ فر-مرد، نتاده؛ بود؛ ب-بو
آه-با؛ آچون، و؛ یا، با کشته؛ ه-تاکره
آنچه این زاغ؛ زاغ؛ آب-دود ۷۳۵؛ برینان گوش
۷۴۵؛ موی و روی؛ ز؛ و میرکند
۷۵۵؛ زانگت، ز؛ به انگشت ۷۵؛ ه-حنثه
۷۶۵؛ وزح؛ عقابت ۷۵-بر سید؛ ۵-نباند. ح؛ بر مید
۷۷۵-گفت ای پری؛ ح دوهه - گفت بری (ه؛ بوی)

۱۸۰

دارد چو من و تو روشنایی
تونیز مشوز مردمی دور
باد وست دودیده چون کنی جار
شمری هم ازان دو دیده خوشیش
وانکس که بدیده داد پیوند
وان دیده زچشم زخم رسته است
آمد قدری بخویشن باز
شمعش نطاچه عنا رست
گرد سر آن رفیق میگشت
غلطید بعد زیر پایش
وانکه زبر خودش رها کرد

یاری که تو زو بدین خطای
اورا چو دو مردمست پرور
۸۰ روزی که رسید فوید دیدار
بینندۀ دوست رامکن رسیش
وانکه بدو دیده خورد سوگند
کان گوهرا پاک ناشکسته است
لیلی چو شنید بیش و کم راز
۸۵ جاش ز شنجه بلا رست
از شادی آن سخن که گذشت
شرمنده شد از حق و فایش
از سوز دلش بسی دعا کرد

۷۸۵: مارع که تونین ببدین خطای: تونو: ۹- زید

۷۸۶: آشنایی

۷۹۱: دو مردمست: ج د- زید میست، هد نزدی است، ب: مردمیست، پر: فر- بیر

۷۹۲: شود تا- جار: ج ۵- یار، د: مار، ح: چار ۴۸۰، وانکه

۷۹۳: بدیده داد: ب- بیدا وز، ج دهه: بیدا باز، و دودیده داد، ح: دار

۷۹۴: ح دوز: ناشکسته، ۵: ماسرشتست

۷۹۵: ون دیده زچشم زخم رسته است (د: بسته): ب و ز: بستهست

۷۹۶: ب: یک چون دید بیش، شنید: آ- نزدیک- ل- عنا: ب- هوا، ج دهه و زع: صبا

۷۹۷: خنفشه ۸۶، ۸۷: ز- ۸۶، ۸۷: آلماح دهه و زع: جدا کرد

در زندگی سیوکلی مجذوب و فراموشش مجنون
 شبهاً افراد انجیالی و روحش شد مهمنوغل در
 آفاق تیری که فریجیون و زندگی دیده مجذوب از دمهای سرد
 پرسوسو گرم همی بوقلمون گرختن و گرم رویی کردن
 آن هم بدان و گرما کم شمسه نسبت خود را که در پرچم
 حیا آفتابی بود سایه پر در باجذوب تاکه اختراقان
 در این فتحتی شد نستاره مجذوب و پیش از
 استقامه رجعت کردن *

توقيع کش مثال این حرف در نامه سخنچین کذ صرف

پُوب؛... زندگانش شهاده افراد را...، ح؛... زندگانش شب انجیالی... از دمهای سرد او
 و سوگم... شمسه خود را که در پرچم آفتابی سایه پرده باجذوب... ستاره مجذوب پیش از استقامت و حجت کردن،
 ه؛... زندگانش شب افراد انجیالی...، همچنان از دمهای سرد او سوی... شمسه خود را... ،
 ۵؛... زندگانش شب افراد انجیالی... و... همین قبول ابستیریگ روز مجذوب و گرم کم شمسه خود را
 که در پرچم خیال آفتابی بوجه باجذوب تاکه اختراقان دادن، و؛ حرف شاه
 ز؛... کسیوی فرانگی مجذوب و زندگانش شهاده انجیالی و روحش شد مهمنوغل ...
 پدر مجذوب از دمهای سرد او سوی... و گرم کم شمسه خود را که در پرچم حیا آفتابی ،
 ح؛... در آفاق تیریگ... پرسوسو افی و سوی... آن هم بدان و بنت خود را که ...
 ۱۵؛... چین سخن کند، و؛ سخن کذ چین

کان سوخته خراب سینه
از نو فلیان چو بی غرض ماند
چون پیکرش از نشان سستی
۵ باز از وطن خرد بر ون جست
میگشت بگرد کوه و صحراء
نه دل خوش و فی خرد فراهم
هجرش زده تیر بر نشانه
یاران بتأسف از چنان یار
۱. او داشت گرفته زار و دلاش
روبه که بتک نمونه باشد
گویی که بحال گه فتد پیش
اور نگ نشین بی خزینه
لختی ز فراق در مرض ماند
آمد قدری بتن درستی
ز نجیر بزید و رشته بگست
چون خضر بروضه اه خضرا
دیوانه و دیو هردو با هم
غم یافته مرگ را بهانه
خویشان بتغیر از چنان کار
دشمن بعلاقه از پس و پیش
در پیش سکان چگونه باشد
حالش بچه سان بود بیندیش

آ- سینه: آ- کشته، ولی در بالای همین کلمه بخوبیز - سینه - علاوه گردیده.
آم- آمد: و- اند آخ: وطن و، برون: ج ده و- بد
آه- شته بگست: ج ده و- بندیگشت
تزعج: بروزهای آهار: نه دلخوش و نه

آه- آه- آه- ب- حفشه آه- مرگ راهیانه آه- ج ده و: اینچنی
آه- دح: بتاسف (ح: متفیی) اینچنی، ج ده و: اینچن نماه، او داشت گرفته زار دلبریش؛
و: اند دوست بمانه زیر؛ او داشت: ج ده و- دوست. فر: او داشت
آه- آه- آه- و- حفشه آه- دشمن: دخوشی آه- آه- ج ده و- آه- دخشه
آه- سجال گفت: ج د- بناک گفت، ح: فتد بناگه آه- و: جایش

کل مرغ شود ز سیلی زاع
چون شمع بخویشتن گدازی
در مان غریب خویش جویان
بی گوییه زار درجهان کیست
شبرنگ شده زیخت بدروز
خون چکرش بلب رسیده
وز بی چکری شده چکرخوار
از بینکی همه چکر کاست
در گوش پدر رسید رازی
کاندر همه دهرشد فسانه
زان گونه شدست نفلش دوت

بوی که بروز جنبد از باع
مسکین پدرش بچاره سازی
۱۵ در هر طرفی بدرد پویان
هر جا که نشت زار بگریست
وان مادر خسته چکرسوز
روز طوبیش بشب رسیده
خسته چکرو مرثه چکر باز
۲۰ در دی که زگوشه چکر خاست
روزی ز زبان راست بازی
کن مهرو وفاء آن یگانه
زان گونه شدست نفلش دوت

۱۳- گلخ شود؛ به ج ده - این نبود

۱۴- در؛ ده - بز، و؛ از

۱۵- ج ده ز - حذف شده

۱۶- خسته؛ ج ده - سوخته ،

۱۷- چکری؛ و - نکی؛ شده؛ اح - همه

۱۸- وز - حذف شده آناب ج ده - خواست

۱۹- ج ده؛ و ز (د: از) بی چکری همی کند کاست، نکی؛ ح - چکری

۲۰- ب؛ همه شهر شدن شانه، وز؛ شهر تا ۲۲ ح؛ شده است

۲۱- ب ج ده و ح؛ داد؛ و؛ ف - حذف شده

246

۱۷۶

من دخت خودش دهم بصد فاز
پرسوخته شدچو آتش تیز
چهره ورم و جین شکسته
خونا به چکان زد یو چون مل
پشتیش ز زمین کبود گشته
وانگه نمک از جگر برون رخت
توازن و من ز خود رمیده
درمان دلم تویی بزین درد
نی از پی سینه داغ باشد

گوید که اگر دل آیدش باز
۲۵ پس از خبری چنان دل انگیز
دیدش سرو تن زستگ خسته
پیراهن پاره پاره چون گل
از تق هوا چود دود گشته
اول زدو دیده سیل خون رخت
۳۰ کای چشم من و چراغ دیده
دارم دل خسته درد پرورد
درخانه خلف چراغ باشد

آد ۲۵- ورق: نبر ۲۵- بج درفع: بر سوخته

۲۶- زستگ: هد - خراب و

۲۷- چهره و بیم: ب - سره قدم: دم: ج دره ورق - دم

۲۸- بچکان: و - فثان: چون مل: هد - سنبل

آج ۲۸- هد: نرمین

۲۹- خون: هد - غم

۳۰- برون: و - بد

۳۱- خود رمیده: و - تو بیده آن: درد برد

۳۲- بج دره فز: بزین. ورق: درزین

۳۳- ز: نه از پی درد و داغ باشد:

پ: هد - بی

گرد آوریم بدستگیری
شاخ خشکم دهدنه ششاد
مسکین دل مادرت بدنبال
دیوانه تو نیستی که مانیم
نزدیک شد آفتاب زردم
در جست من عنان مکن سست
وان همنفسی که داشتی مرد
گذار زمام دام و ددرا
آن به که زدل کنی فراموش
هیزم بود ارچه عود باشد
باری بودش فراخ سایه

دانسته بدم که روز پیری
اینم نه گجان که بخت ناشاد
۲۵ تودشت گرفته زارو بیحال
زینگونه که از تو در بلا نیم
دریاب که عزم کوچ کردم
زان پیش که باره کنچست
اکنار گل ترا خزان برد
۴ زینگونه مده بدیو خودرا
یاری که نیایدت در آغوش
شاخی که برش نه زود باشد
بید ارنده زمیوه مایه

آ ۱۲۳- روزی تیری، روزه: به- وقت

آ ۱۲۴- و؛ آینم تهم بز؛ شاخ خشکم دهدنه (ز؛ م) ششاد،

و؛ خار خشکم دهدبه (ح؛ ز) ششاد؛ ح؛ خشکم

آ ۱۲۵- بودست گرفته زارو بیحال؛ آ؛ دست؛ ۵؛ بیمال

آ ۱۲۶- هرم: به- سر

آ ۱۲۷- باره: به- پاپن. ح؛ بارگ؛ آ ۱۲۸- هج: جستی؛ ج د؛ مکن عنان

آ ۱۲۹- ب؛ گل را. و؛ دلترا آ- دام؛ ح د ه و زع- دیو

آ ۱۳۰- ح؛ کنی زدل

آ ۱۳۱- ه؛ زردیده

۱۶۱

تو شاخ رسیده گشتی و تر
۴۵ گرفت شدی علاقه در
شاید که نبودی این تحریر
چون عشق بود بدل صوابست
مه در شب تیره آفتابست
نوفل که به مرست منسوب
دارد پس پرده دختری خوب
در گلشن حسن سرو چالاک
چون قطرا آب آسمان پاک
خورشید رخی خدیجه نامش
پروردده بعصمی تماش
۵ جویندش و نو فل از تکبر
در رشتہ کس نه بنداد آن در
پیوند ترا بجان خرمیدست
در دل همه صحبت توجوید
وزشم بروی تو نگوید
پرسد خبر تو گاه و بیکاه
آن خواسته زان تست بخواست
گو سر بر ضاء ما کنی راست

۴۳ زنه سایه بعادی و نه بره، سایه آب - میوه
۴۴ شدی، و - شدین ۴۵ - شاید که، آب بودی که، بح باشکه، و بردی و
نمود زدل، ح بدل بود ۴۶ زهی
۴۷ بمهست: ح - به مهست است ۴۸ ۵۴۷ و ذخیر
۴۸ سرو: و - چست ۴۹ آب: و - پاک
۴۹ و خوشیدوشی ۵۰ دفعه: بصمت
۵۱ آج ده و ز جوید (و: غویست) و لیک انگلی، ح جوئند و لیک انگلی، آب دهیته، زه کنی
آب ده: و لازم، ز دیده، ح دیده است ۵۲ آج ده و گزیدست، ز خربیه،
ح خرمیده است ۵۳ - تو: ح کس آب و آن ۵۴ - زان: و آن

هم جان پدر خلاص یا بد
بیجان شده گیر زال و پیری
از ما سخنی دکر تو دانی
دیوانش زسر بعنبید
گردد بخلاف پاسخ اندوز
کرد از دم سخت دیوار است
با مادر و با پدر و فادر
از خط رضا برون نزد کام
گفت ای دم تو مرا زیان بند
از رای تو روی چون تو اهانت
پروردۀ تست آخر این خاک

۵۵ هم مادر امید خاص یا بد
ور خود ذنی از خلاف تیری
گفتم بتو غم نهانی
دیوانه که این حدیث بشنید
میخواست که از درون پرسود
لیکن چو فسون پیر بد حیست
گویند که بودی آن خطاكار
در خدمت هردو کام و ناکام
در پای پدر فتاد فرزند
با آنک خرد ز من عنان تافت
گردد شد از آن یار چالاک

۵۵- هم مادر امید؛ حج ده- مادر امید

۵۶- و؛ ده- حذف شده

۵۷- از ما سخنی؛ بباز- از ما سخن و . هه؛ آیا (ح؛ آتا) سخن

آه ب حج ده؛ آن ۵۹ و؛ اندرون

تو- سخت؛ ف- گم.

آه ب حج ده؛ بود؛ فح؛ بود آن هننا کام

آه و؛ ح- حذف شده. آه- رضا حج ده- وفا؛ نزد؛ و- نزد

آه- سفر زدن؛ د- مرا خورد. دله در باشی- مرا- بگذری تکر- نز من- نز شد شده.

آه- ازان یار؛ ده- آزان دویار؛ و؛ ازین فقیر بی باک

۱۴۲

۱۳۲

واجب نکند حرام خواری
 تن در دادم به رچه خواهی
 بر آتش دل زدند آبی
 پیش پدر عروس شادان
 کردند بسپرده گفت و گویی
 پیش آمد و پاس آن نفس داشت
 رفتند بسوی خانه خرم
 بعد از این و مغربی و رویی
 در وای عروس وزیب خانه
 شهد و شکر و گلاب و کافور
 وزع و قرنفل آنچه باید

با آن حق نعمتی که داری
 اینست چو خواهش آهی
 مادر پدر از چنان جوابی
 رفتند زخانه با مدادان
 ۲. بستند کمر بجست و جویی
 نوبل که بخاطر آن هوس داشت
 گشتند دودل رمیده بی غم
 بردند ظرایف عروسی
 صد گونه نورد مهترانه
 ۵ اسباب نشاط و مایه سور
 از گوهر و زر چنانک شاید

۶۶۴ ج ده فرع : باین ، و ; خدمت
 ۶۶۵ و : نکن . ح : نه بود

۶۷۴ ج : در دادم تن

۶۹۶- پیش : ب ج ده فرع - سوی . ز : نزد ۲۰، ۲۱، ۲۲- ۲۰، ۲۱، ۲۲
 ۷۰۷- ح : نکن کوی آیا وح : این آیا ۷۰۵ و : این
 ۷۱۷- ب : رفتند بجهانه شاد و غم
 ۷۲۳- ح : طائف ، ز : طیب ۷۳۷- میزجی : ب - معبری
 ۷۲۴- سد : و - مر ۷۲۴- ج ده فرع : داروی آیا - از : و - وز
 ۷۲۵- ح : ای همود و غریفل (۵: تلفز) : د : از

شده با همه فنل بر سر راه
روزی دو سه بُرگ میهمانی
عالی زنشاط پر طرب کرد
در پیشکه بساط بنشاند
بنیاد نکاح کرد محکم
میکرد بقدر خود نشاری
مه جلوه کنان برآمد از بام
شد گردن و گوش آسمان پر
داماد بپرده خاص ترشد
بنشت فراز کرسی زر
بر چرخ رسید ناله چنگ

نوفل که از آن خبر شد آگاه
آراست بدان نمط که دانی
اشرف قبیله را طلب کرد
۸. داماد عزیز را درون خواند
بنشت فقیه عیسوی دم
هر محنتی و نامداری
چون نافه کشاد گیسوی شام
در هر طرف از طلاقه در
۱۵ از روی عروس پرده بر شد
در حجله لسبستان آذر
آمد بنوا نی خوش آهنگ

۲۷- شده؛ و- باشد

۲۸- جوز؛ بدان ۲۸- وزن؛ معدن

۲۹- جده؛ نشاط

۳۰- وح، اینطق نده (ج: نده) ملاطفه در

۳۱- پر؛ ده و- بس، نزهه، حدف شده

۳۲- و؛ درشد ۳۳- تر؛ ج ده - در

۳۴- جدهه؛ دفعهه، و؛ درجهه چو لسبستان آذر

۳۵- آمد بنوا؛ بس- اهوبنوا؛ بنواهی؛ هه- بنواهی، و؛ بنوایی

۳۶- ج ده؛ چنگ، بس؛ حنك

۲۶

۱۷۰

چون گل زنیم فوبهاری
مجنون کن صدهزار مجنون
مجنون میدید و آه میکرد
مجنون سخن از خیال میگفت
مجنون زسرشک دیره میرخیت
مجنون بهواه یار خود بود
مجنون همه سوز در چکرداشت
میخواند دعاه سازواری
و افسون خلاص خوش میخواند
میشست بگریده دست از آن ماه
تن حاضر و دل هزار فرسنگ

شد جلوه نماهت حصاری
نازک بدی چودر مکنون
۹۰ هرکس بهوس نگاه میکرد
هرکس صفت جمال میگفت
هرکس گهری خربده میرخیت
هرکس ز طرب بکار خود بود
هرکس شمی بسوز برداشت
۹۵ هرکس بطريق دوستداری
او قصه جان ریش میخواند
میکرد بسینه یاد دخواه
بیرون خوش و از درونه دنگ

آج ده دوز؛ بنیم آ۹۱ و میکرد

آ۹۲ و؛ مجنون میدید و حال میکرد؛ ج: از وصال ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵ و؛ ج ده دوز

آ۹۳- گهی: دع- گهی. ه: حذف شده؛ گهی خوبی: و - در بندیده

آ۹۴- ز: ب - نه ۰ ج ۹۵ و؛ و

آ۹۵ ج ده دوز؛ بطرب آ۹۶ ج ده دوز؛ نزور

آ۹۷؛ بطريق آ۹۸ ب دوز؛ سازکاری

آ۹۹- جان ریش؛ ب و خاص خوش؛ ریش؛ آخویش آ۱۰۰؛ و افسوس

آ۱۰۱ و؛ و - حذف شده؛ ۱۰۲: درون

آ۱۰۳- دل؛ و - صد

چون حنظل بد زذوق بی بهر
بیرون ترو تازه وز درون زهر
او سوره نوح و بت و پس
او ناله عاشقانه میزد
عفایت نماید ارچه حورست
بر معده چو پر خوری زیانت
زهربش بود آب زندگانی
سیرا ب که شریش چنانی
خارخسکش گل انگین است
مغلس که بکش خوش چین است
چون کرد عروس جلوه حور
در پرده مهدگشت مسور
زانجا بطری سرای شاهش
در پرده عصمتش فشاند
چون مشد که آنک خرم و شاد

۹۹- منش، آن ۹۹ حنظل بد: ف- حطله؛ بد: ب- ب- حنثه.. ج- د- ه- ح: نر
۹۹- وز: ب- ج- د- ه- و- وز درون: ح- اندرون
۱۰۰- وان: ب- واین آی، آی، ف- آی، آی، ول در بالای آن حرف -خ- درایی
شانه، آی امر- م- نوشته؛ پس: ح- بس
آی اج- د- ه- ه: بطب آی- از: ح- د- ه- زان آی ب- د: سازکار
آی و: در معده؛ چو: آی- حنثه، آی هز: کلانت
آی مغلس: و- مطیه؛ ب: بدشت آی اج- ح: خاره
آی اج- د- هز: چون جلوه آن عروس چون حور
۱۰۲- و: زیمش آی- هش آی- سرو: ه- هر دو

۱۰۸

دیوانه زماه نو برآشست
برروی زمین چو خاک شد پست
شدنش باط شسته زان آب
حیران شده ماه نو دران کار
نی لعنت نو زیخت بد روز
گریست چو عاستان بزاری
کان مرغ رمیده دام گست
هم کفش گذاشت هم عمامه
داعن نگرفت هیچ خارش
با خاطر خود طواف میکرد

۱۱. مه در پی آنک کی شود جفت
از تخت شمی سبک فرو جست
از بس که گریست سینه پر قاب
دیوانه بدر خود گرفتار
نی او همه شب غود از سوز
۱۵ شبگیر که ابر نو بهاری
از باغ نسیم صبح میجست
بر شخص فرو درید جامه
بر بوی گلی که بود یارش
بر نجد شد و طواف میکرد

۱۱۰- مه: ۵- نو، پی آنک کی: ب- که آنکه او، کی: و- کم

۱۱۱- ه: بجاو

۱۱۲- زنان: م- از ۱۱۵- ۱۱۳- ز- حذف شده

۱۱۳- شده: د- شدو

۱۱۴- از: آب- ازان

۱۱۵- نو: د- تو

۱۱۶- ز- حذف شده

۱۱۷- برح- هر

۱۱۸- ۱۱۹+ ۱۲۰- کارش ۱۱۹- ب- حذف شده

۱۱۹- ه: مcaf

میخواند بحسب حالت خویش
وزنون جگر فواله میخورد
سوی پدرش دوید بهوش
دامن زرسک لاله گون کرد
هم شیشه شکست و هم رفاد
زین واقعه جمله دل پریشان
از شاغ سمن خسک برآید
نا آمد روزگار زمشتست
دیوانه بکودکان زندستگ
یارب که میاد هیچکس را

۱۲۰- سوزان غزلی که دل کندریش
در پیش خیال ناله میکرد
مادر که مشنید قصه دوش
ناخن زد و چهره عرق خون کرد
بیچاره پدر زپا در افتاد
گشتند موافقان و خویشان
آسیب زمانه چون درآید
از هرستی که در سر شست
دوران بلا چو در رسنگ
اندیشه که گم کند هوسران

۱۲۱- حالقی ۱۲۵- وع : میر
۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴ : ب -
۱۲۶، ۱۲۵- ۱۲۶ : ح -

۱۲۵- او : متابنان، و : آ - حرف شده
۱۲۶- و : کاسیب زمانه چون درآمد، ح ۱۲۵- داد
۱۲۶- آو : از شاغ خسک سمن برآید (فه برآمد) ۱۲۷- ده : برآمد
۱۲۷- نآمد : ۵- نآمده، ح : از نامه

۱۲۸- بلا چو : ب - چو بلا چو
۱۲۸- ح ده : زند بکودکان، آ : چنگ
۱۲۹- کن : د - حرف شده

شنیدن لینی آ و از هم او ف
 قرئ و تیخ مجتوفن ق از آن حملات
 میتوختم سلنا *

گوینده این کهن فسانه کان شمع نهان گداز شب هیز پروانه صفت برآتش تیز چون یافت خبر که یار بگشت روزی دو سه در خلق بربست ۵ نزدیک بمردن ازدم سرد	زان شعله چینی کشد زبانه وندیشنه دل قضاه سرگشت وزخون دلش زمین جگربست نی رعنبت خواب و نی غم خورد
---	---

* مب : ... حملات ... ح؛ شنیدن مجعون (ولی در باهی کلن - مجعون - کلن - لینی - ازده

شده است) دف از تیزیع ... شدت و تربیت کردن نامه بسوی مجعون،

۱ : شنیدن آوازهای دف لینی از تیزیع مجعون و ... ،

۲ : شنیدن لینی او از دف از هرای تیزیع مجعون ... سوخته شدند وی، و فراخون شد.

ح : ... حملات سوختن و به آب تدبیر فرستادن نامه فروشنده آتش.

۳-۱: ز- حذف شده آ- کهن؛ ب- نکو آ- و نین؛ کش؛ آ- کند، ب- نند

آ- گداز؛ ح- کندز آ- بر؛ و- چو

۴-۵: زاندیش دلفزای سرگشت؛ ح؛ قنافی

۶-۷: نزد دو سه در خلق دیست؛ ح؛ دیست آم- و زد- د؛ دلش؛ آب- بگز

۸-۹: دی آ- و؛ ب- حذف شده

۱۹۶

۱۰۵

۱۱-۳

۱۴۳

ای دوست چه جای خواب فنورد
بی غم همه شب بخواب باشد
کس تاب نزدیده پنه راهیج
شد با غم عشق غیرتش یار
شاهین زندش چه حال باشد
برابر سیه نهد بهانه
طاعون رسید شیخ طاقت آرد
از خوردن غم درونه شد پر
از دل بد هن رسید خونش
جان خود چه که درجهان نگنجید
وزغم قدری برون تراود
آفزا که دل از شکیب فردست
غمناک به پیچ و تاب باشد
از تافتگیست رشته در پیچ
او خود غم عشق داشت بر کار
۱. کیکی که شکسته بال باشد
چون رخنه هفت بام خانه
بیمار که تب مدام دارد
چون غمزده را دران تغیر
بس کانده سینه شد فرونش
۱۵ تیمار دلش بجان نگنجید
شد در پی آنک دل بکاود

تر: ۹- حذف شده، جای صرع غالی است؛ ح: از شب تا هنوز باشد فردست

۷- همه: ۹- حذف شده

آج ده: پس تائیکی است رشته رایج: ح: رسسه را

آج ده: نزدید رشته را. ح: نزدید

آه: داشتی کار، ب د و د کار،

آ- کیکی: و- مرغی آدھو: زندش آلاح: تپ

آج ده: زندش، ح: زندش ۱۴-۲۷: ف- حذف شده

آه: نکند آه: نکند

آه- وزن: آه- وان، ه: طراود

۱۰۶

۱۰۴

ترتیب سوادنامه برداشت
 خونابه زنوب خامه میرخیت
 از خون دودیده مهر کردش
 کز باد بتک حرفی میجست
 باز آر و بن رسان جوابش
 وانجا که سپرد نیست بسپرد
 مینهواست برون قادن از پست
 چون شاخ بفسه دره باد
 چون گریه خویش پای میکوفت
 بگشاد نورد نامه را زود
 در دوده سرشته آش تیر
 کاغذ طلبید و خامه برداشت
 سودا، حکم بنامه میرخیت
 کاغذ چو تمام شد نور دش
 ۲۰. وانگه طلبید قاصدی چهست
 دادش که ببر بوان خرا بش
 قاصد شد و ان صحیفه را برد
 مجنون که بدید نامه دوست
 برجست و بپای قاصد افتاد
 ۲۵ گود از قدمش بدیده میروفت
 زان ولوله چون دی بیاسود
 دید از قلم جراحت انگلیز

آ ۱۷: برداشت

آ ۱۸: خون نابه، ح ۵: بنوب

آ ۱۹: قاصد، آ ۲۰: هنگ، ۲۱: ۵- خفت شده

آ ۲۰: دادش که رسان آن چوبابش، ببر آن: ح - رسان به آن؛ ب: بدان خرابه ش

آ ۲۱: باز آ ۲۲ - شیوان: ح ۵- ستد آن آ ۲۳ - و اینجا: ح ده جانی، و: آنها

آ ۲۳ - بدیده: ح - شنید آ ۲۴: فاد

آ ۲۵: آ - خفت شده آ ۲۶: سره ماد آ ۲۷ - ده افتاد

آ ۲۷: میفت آ ۲۸: برگریه خویش پای میکوفت

آ ۲۹: ب - در دود، آ ۳۰: در دیده؛ و: در دیده سرشت

**فَامْنَهْ فِي شِرْتْ لَنْ أَنْزَرْ وَدَلْهَلْ دَلْ
 سَوْيَ مَجْتُونْ وَمَحْلَبَى دَلْ دَلْ زَدْ
 بَرَانْ آشْنَا عَضْبَهْ كَرَانْ ***

آغاز صحیفه معانی بر نام خدای جاودانی
 خلاق جهان به بینیاری فیاض کرم بکارسازی
 بر پای کن بلدند و پستی پروانه ده برات هستی
 بر دامن گل نسیم گستر در حمل صدف یتیم پرور
 ۵ دل گشته ازو خزینه راز سلطان خرد خزینه پرداز
 آنرا که هدایتی رساند اندازه کرا که واستاند

* ح د : ... دل سوخته سوی ... عرض کردن . ۵ : (سرخن پس از بیت شماره ۱۰۷ شده) ...
دل سوخته دل در دیده بران آشنا عرض کردن . و ز : حذف شده .

ح : ... از دود دل ... و ماجرا دل در دیده بران آشنا عرض کردن .

۱-۱۳ : ف - حذف شده آج و : اماق آ آب و : آسافی

۲-به : د - حذف شده آ ۴۳ : پر پای

۳-ج : پروانه و : پروانه آ : برا

۴-حمل : و - بطن : یتیم پرور : ه - بیست گوهر

۵-وح : هم خانن و هم خزینه پرداز

۶-آنرا کرا : وح - حمد (ح : مد) که بود ، و ۱۵ : ه - دل

۱۶۲

آن کیست که باز بخشش نور
 خوناوه فشانده از دل ریش
 از دل شده به بیقراری
 نزدیک تو ای رسن بریده
 وی شمع زنور مانده چوپن
 خون از رخ تو که میکند پاک
 شباه سیاه برچه سانست
 یاخود زکه میکنی شکایت
 دیده برج که میکنی باز
 در پای که قطره میچکانی
 سیلاپ تو در کلام جوییست
 وانزا که کند ز روشنی دور
 و آله ز خراش سینه خویش
 کین نامه که هست چون گزاری
 ۱. یعنی ز من ستم رسیده
 ای عاشق دور مانده چوپن
 چونست سرت بیالش خاک
 روزت دانم که شب نشانست
 از من بکه میری حکایت
 ۱۵ گریه برجه که میکنی ساز
 در گوش که ناله میرسانی
 بازار تو در کلام سوییست

آ-و: ج-د-ه - خفشه. آ-ج: بار

آ-و: و- خفشه آ-وح: فشاند

آ-ه: این آ-ه: هن: وع- زن:

آ-دور مانده: ه- در دمند آ-ج: بتايش، و: پايش

آ-خون: ح- خوی ۱۳۰۱۴: ح ۱۴۰۱۳: ح

آ-ه: شب روانست آ-ج: شباهی فراق بچانست؟ ۱۴-۲۸: ز- خفشه

آ-ه: ه- تبریت شده ۱۹ خوشت شده. آ-و: اینما

آ-و: باخود: ح: باخود نزهه آ-و: برهی

آ-دیده: ب- خنده: و: برعی ۱۶: و- خفشه

هم در تو زین غم نهان کیست
 چایت بلدم خاک انست
 ۲. تکیه بدر که میکنی خواست
 زن بیر ب کدام کوی
 جانت که هزار داغ دارد
 چشت که بروی خاک خفته است
 پشت توبه بستر ذلیلان
 ۲۵ غمرا بچه شکل میشاری
 تاظن نبری که من صبورم
 غمناک مشو کم از تو غم نیست
 دردت زمنست گرچه حالی
 غمناک ترازو درجهان کیست
 رویت بلدم آستانست
 بالین که تو که میکند راست
 مجنون کدام خوب روی
 تسکین بلدم باغ دارد
 از نوک کدام خار سفته بست
 چونست بسایه مغیلان
 شب راجه روز میگذری
 نزدیک قوام اگرچه دورم
 بر سنگ سبوز شیشه کنیست
 من نیز نیم زرد خالی

۱۸- ج-ده - حذف شده آج: همدان لتو

۱۹- ۵- حذف شده ۲۰- و: بدی، ح: خاست

۲۱- گ-قو: فوح- ترا : ک: ج- د- حذف شده

۲۲- بر: ۵- ۵- و: بری، ح: موی

۲۳- ب- ج- ۵- و: جسمت کبروی (و: جسمت بهوی) خاک خفتست

۲۴- آ- ب- ج- ۵- و: سفتت آ- ۶- و: مقیلان

۲۵- شکل: ب- کار ۲۷- ج- ۵- حذف شده

۲۶- کم: ب- ج- ۵- و- ک- ۲۷- سبوز: ح- هنور

۲۸- ج- ۵- و: اگرچه، ب: نای

پروانه کش است و خویثعنوز	شمی که برآتش است تاروز
او هم بمناک میشود غرق	۳۰ آبی که بغرق میکشد فرق
دل دادن کس کجا کند سود	چون عشق دلم زدست بربود
از سوزن و رشته کی تو ان دخوت	چون زآتش تیز پرینان سوخت
پیوند نشد با آب دندا	چون در ز حصار گشت خذان
وز افع فلک گذشت دوم	بگداخت ز سوز دل وجودم
باری قدمی فراخ داری	۲۵ تو گرچه ز عشق تنگ باری
دستی فرزند بدامت کس	گر پیش روان شوی و گر پس
موقوف سرای در دم زی	مسکین من مستمند بندی
زندانی درد تاقیامت	خوکرده بگوشة ندامت
فرسوده محنت استخوانم	پروردۀ غم شدست جانم

۳۲-۳۹: ف-حذف شده، ۲۰: و-حذف شده، ۳۰-۳۷: بـرق، ج: مرق

۳۰- او هم: ج-هـنـخـود، ۳۵- هـم او: ۳۲- و-حـذـفـشـه ۳۳- آـحـ: سـوـختـ

۳۳- نـشـبـاـبـ ۱۵- زـآـبـ آـبـ

۳۴- سـوـزـ: ۹- دـوـ

۳۵- آـجـ ۵: زـعـیـشـ بـرـکـنـاـیـ، تـنـگـ بـارـیـ: ۵- بـرـکـنـاـیـ، حـ: تـنـگـ وـتـانـیـ

۳۶- بـارـیـ: ۵- بـرـخـودـ؛ بـجـدـهـحـ: قـدـمـ، زـ: قـدـرـیـ

۳۶- ۹: بـرـیـ وـگـرـ

۳۷- ۵: سـزاـیـ

۳۸- ۵-۲۹: فـرمـودـهـ غـمـ

من نیز همان زمین گزیدم
بینی همه نسخت حصیریم
فرقی نکنی زسایه تا من
خورشید تو سایه گشت دریا
در هستی خود که هست یانیست
کین هستی من زهستی تست
من از دل خود بروون کشم نیش
سوژش همه بر من خراب است
از دیده من تراود آزار
اینک تن من ازان شکست
بر جان و دل منست بارش

۴. تا بستر تو زمین شنیدم
گرمه برآری از هریریم
چون سایه رود براه با من
گنج قوز مایه گشت دریاب
گرهست ترا یقین هر آنیست
گشتم بیکانگی چنان چست
هر خارکه پای توکند رسیش
هر تاب که بر قوز آفنا بست
هر آبله کافت دت بر فتار
هر سنگ که پله تو خوست
۵. هر کوه که جای است غارش

۴۱ و؛ بینی همه نسخه هریریم؛ زیح؛ نسخه

۴۲- نکنی؛ ح و - نهد

۴۳ ز؛ در تاب

۴۴ و؛ بر؛ ح؛ گزنسیخ خودم که، ۵؛ بر هستی و خود خود که

۴۵- ز؛ آب- ه- نه، ح دز؛ به

۴۶ و؛ من از دل بروون کشم نیش؛ ز؛ برد؛ ح؛ کنم؛ ح ده؛ بیش

۴۷- ز- حذف شده.

۴۸ آج دح؛ خسته است (ج دح؛ است)

۴۹ آج دح؛ شکسته است (ج دح؛ است)

هر بادکه از ره تو خیزد.
 در سینه من غبار بیزد.
 من بی تو چنین بغم نشته
 از هر که بجز تو روی بسته
 تنهایی و گوشة و دردی
 مشغول بدین شکنخه درد
 ۵۵ آن سینه بیفراغ چونست
 از خار چو پهلویش کنی ریش
 ای گرد چو برتنش نشینی
 روای دم سرد من براهش
 اینم نه کان که یار دل سوز
 ۶ در کوی دگر همیزند کام
 گر یار نوامدت در آغوش
 بیکانه مشو چنین بیکبار

۵۱ وزح؛ در دیده ۵۲-من؛ ۵-من؛ و؛ بغم چنین
 ۵۳-ج ده؛ و ز، زده‌چه ۵۴-ج ده؛ از ۵۵-گم شده؛ و- دلشد
 ۵۵-ج ده؛ این. ح؛ وان؛ ۵؛ این سینه بیفراغ چونست ۵۶-بیفراغ
 ۵۷-ز؛ ای خاک؛ آ؛ پهلوش. ح؛ پهلوش
 ۵۸-من؛ ح-ما؛ ج؛ نهیی ۵۹-ه-خذ شده
 ۵۸-روای؛ ه-دود ۵۸-چنین؛ و- بهین
 ۶۰-مشو چنین؛ و- چنین شدی؛ ز؛ مرد
 ۶۱-ج هه؛ گنهدار

روزی نه من و تو یار بودیم
 آخوند خس و خار هم بکارست
 مفکن بد کان شیشه گر سگ،
 نتوان سرمایکان بریدن
 در کش مکش نیاز مردن (۱)
 پس روی بتا فتن زیلری (۲)
 چون باد برون شدی نظام
 بیگانگی تمام کردی
 بینوایی و بیدلی کشیدی
 همخواه به فومبارکت پاد

گر پاده و گر خمار بودیم
 گر لاله و سرو در شمارست
 ۶۵ گیرم که تراست لعل در چنگ
 گر تو خوشی از همای دیدن
 کوآن نفس وفا شمردن
 گفتن سخنی ز دوستداری
 دیدی که بمعرض هلاکم
 ۷۰ بیگانه صفت خرام کردی
 بسیار می جفا چشیدی
 اکون که بوصل خفته ساد

آ ۶۳۴-ج: گر پاده دگ، گر: و-اگ

آ ۶۳۵-منزه: ج-آتر، ح: من و قوه یار

آ ۶۳۶-در شمارست: ۵: بیشمارست آ ۶۴۴: بکاریست

آ ۶۳۷-مفکس: گر: ج-خذند شده آ ۶۴۵: دیدن یی

آ ۶۳۸-کوآن: ۵: کران آ ۶۴۷-در: و-از

آ ۶۴۸-ج ده فوز: گتفق، بیب، سعن آ ۶۴۹-ج ده فوز: بتافق

آ ۶۵۰-ج: شدی برون ۲۱، ۲۲: ب: ۲۱، ۲۲

آ ۶۵۱-بیدلی: بسیار می جنا گشیدی، و: بسیار جنای من کشیدی

آ ۶۵۲-بیدلی: ز-زیجه: ج ۶۵۲-و: چشیدی

آ ۶۵۳-خفته: ز-کشته آ ۶۵۴-ز: همخانه، ح: تو

۱۵۶

با یار تو نیز دوستدارم
آخرا که رسید یار او باد
از دوستیت گرفتیش دوست
شوریده بما نم ارکنم شور
بندر ره روشنی بمسار
دشمن بوم ارننه دوست دام
از تربیت غم تو شادم
از خورد غم کجا خورد غم
ترسم که کنی گله هم از من
خود فاله کنان رو دیفرسند
یار نجه شوی بگفت دشمن

با این همه دوستدار و یارم
بخت من اگر زعن شد آزاد
۷۰ او گرچه که دشمنیست در پوت
ممکن نشود چوب بعد زور
چشی که کند ستیزه با خار
آن یار که دوست داشت یارم
گرتو نکنی بجهر یادم
۸۰ آنکس که زند زعشقی دم
آتش زده مرا بخرمن
سیلی که زند طپانچه برستگ
چون باز کشی زدوست دامن

۲۴- ج ده زع ۲۳- ج ده زع ۲۴، ۲۳- ج ده زع: دوستدارم، ق: یارم

۲۳- ب: مایار تو یار تو یار و دوستدارم، ج: خوش شده و بیوی آن آن زن شده؛ ده فوج: دوست

۲۴- ج ده زع: بخت تو آن- او: ج ده- من آن- ج: دشمنیست آن- ج: دوستیات

۲۵- ه: ممکن بند جوییدم نه: ج ده فوج: بند آن- ره: ب- در

۲۶- آن: آن آن- بوم: ده زبده آن- بج ده: زعشقی زند: ز؛ و- خوش شده

۲۷- کنی کند: و- بدنکن؛ گله: هـ- فکر

۲۸- ب و: باسگ آن- وح: نادر زمان

۲۹- ه: بدشت آن- یا یخه: ج ده فوز: یا یخه؛ ح: یا یخه شوی زگفت دشمن:

۴- سه

کانزده همی شوی زهر گفت
 طیره شود ارگلی بخندد
 کوز گریه شدست اشگ خوم
 تو دیربزی که من شدم خاک
 همخواهه خاکدان من باد
 دلسوخته پخته شد رخای
 چون خوازه شد این ورق تما
 چون بادرزه کهن درختی
 کارد قلمی و کاعذی نود
 واورد و سپردش آنچه دخواست
 میریخت غمی که در گردانش
 کرد از سرخستگی وزاری

عشق از تو مگر غبار خود رفت

۱۵ مرغی که بشاخ دل نه بند

نگشاید این دل زبوشم

بکذشت چوزه من ز تریاک

در دتو رفقی جان من باد

چون خوازه شد این ورق تما

۹ غلتید میان خاک لختی

پس قاصد نامه را بفرمود

قادس بسوی قبیله شد راست

دووانه ز راز پرده برداشت

اول بگه قلم گزاری

.
 ۸۴: ج- خنده، آن- از ده- خنده، غبار: ج ۵- عنان
 آن- بج ده ز: بهر ۸۵ و: به بند ۸۶ بج ده وز: تیره
 آن- بب: بکشاید؛ این ۹ و- از زین
 آن- بج؛ کوز گریه که شده است خوم؛ بب؛ کر؛ شدست اشگ؛ ز- گر شدست؛
 اشگ؛ آ- خنده، ج ۹۷: بسته

۸۹- دلسوخته؛ بب- وان سوخته آن- میان ۹۵- بسان
 آن- آ، واورد سپردش، ج ده ز؛ آورد و سپرد؛ فوح؛ سپرد آنچه او خواست؛
 آن- ۹۳ غمی: د- نفر، ۹۵: بی

۹۴- خنده، آن- ۹۴ نفع؛ گزاری

جواب نوشتن مجنون مرفع الفعل
 از سیاهی آبنا که پنهان جراحت فلک
 یعنی راقرنسها سرسبت آنفک قلم
 خاریدن و خوشنوخته ببر قرق
 چکانیدن و دهانه بلحت را بکاغز
 لیلی بستن *

آغاز سخن بنام شاهی	کار است چوچخ با رگاهی
خورشید فروزو انجم ارای	بی‌کن عقل معرفت زای
سازنده گوهر شب افوز	روزی ده جانور شب و روز
دیباچه گشای باع و بستان	گویا کن بلبلان بدستان

* ۴: ... از سیاهی آب ناکردیده ... ۵: ... و دهانه جراحت بست.

۵: نامه نوشتن یعنی اندودهای دل و خته سوی مجنون و ماجرا دل دزدیده بران آشناهی جانی
 عرضه کردن و جواب نوشتن مرفع الفعل از سیاهی آبنا که دیده جراحت نامیلی ۶، ۹ و هفت شده.
 ۷: نوشتن مجنون جوابیلر، ۸: ... آبنا که دیده نامه جراحت یعنی را ... برویق پکانیدن.

۱: آ- قبل از سخن نوشته شده آب و آغاز نیام پادشاهی

۲- و حج ده فوج - هفت شده آن معرفة

۳- آ، آ، ۵: آ، آ، آ

۴: به بستان

نژدیک شکستگان دلستگ
بُون مکن جهان خداوند
حم ذحمد او دو حرفی
ملک ازل وابد پیشزیست
پس بوی جگر بروون فلکنده
بر سیم برجی و نازینی
نژدیک تو ای زمردی دور
چندم زعتاب تلح سوزی
تو نیز مکش بخون و خاکم
از طعنه چه میزینی سیانم
حقا که خیال در نگنجد

۵ بر قرآن شناسانه گاه فرهنگ
در مکتب کن صحیفه پیوند
صح از کمر قضایش طرفی
زان صح که کایات چیزیست
ذین گونه زناهه پوست کنده
۱. کین قصه محنت از غمینی
یعنی زمن خراب رنجور
بلکن زمن عتاب روزی
من خود ز زمانه در هلاکم
اکنون که زدست شد عنانم
۱۵ با تو بدلم دگر نگنجد

آد و نشاطها

۲۷- حلال: همراه احمد او شد دو حرفی، و از تحریم بحال (از نحمد) او دو حرفی، خمد: ب- زجل

آچیزیست: ۵- حرفیت

آ- ملک: ب- قدر، پیشزیست: ۵- شکر هفت

۱۱۲: خراب ۵

۱۱۳- نرمتاب: حلال- بخواب، فرح: بعتاب

۱۱۴، ۱۳، ۹- حرف شده

آج د: بر هلاکم

۱۱۵- بدلم دگر: ب- بد نم اگر

۱۱۶

محل منگرم از برای رویت
تا سایه بلا بر ته نه بینم
در قبله خطاست بت پستی
چون دین ز توجه دو محراب
نبد بیکی میان دو شمشیر
اندیشه تست فی غم غیر
از چشم خور نه ز آب جویست
به رگری دل دگر کو
پیدیده و انگیه دو مردم
یکمو نکشم سراز هواست

باد ارچه گل آدم زکویت
خواهم شب تیره با تو شیم
با جزو چه کار تا تو هستی
عشق از دو صنم بود عنان تاب
۲. جان رفت ز سینه دیر شدیر
در سینه من که میکند سیر
نیلوفر ترکه تازه رویست
یکدل ز تو شد غبار هر کو
غیر تو و پس درین دل گم
۲۵ تایکسromo بود بجایت

آج، خواهم که شب؛ تیره ۵- تاره، با قشیم؛ ب- تاشیم

آله؛ چون سایه بلا بر ته نمیم؛ ب؛ بینم ۱۰۰۹۰۲۰- خنده.

آ- با هنر تو؛ فر- جن با تو، ح؛ با غیر

آآ؛ چون زین، حچ ۵ هزار؛ چون دین محرب بحراب آج؛ رفته

آج دز؛ من بعد بیک نیام شمشیر، میان دو ۵- نیام

۲۱؛ ب- خنده، آآج ۵۵۵ وز؛ میکنی

آ۲؛ ز، نه، غم؛ د- خنده، آآ- تر؛ آج ۵- من، ز؛ تو

آ۳- ز؛ آز- خنده، ۲۳؛ ۶- خنده

آ۴؛ و، غیر از تو کسی دین دمکم؛ آج؛ دلی

۲۵- یکمو؛ بح- مویی، و؛ موک، هواست؛ لاز- فایات، ولی دنگل- دنگل- کن- سولان- بکریه هواز هر ز

پروانه کجا صبور باشد
دور از تو و آنگهی صبوری
آنجاست دلم که جام آنجاست
صحبت دو مکن بمنزل تنگ
شک نیست که دل فراخ باید
نهمت زده دگر رفیق
کز قبله به بت نظر تو انداشت
حکم پدر و رضاه مادر
بر روی پدر چگونه گویم
سر و سوت و مراد دخت خارست
اولیت از آن که روی آن یار
تا در سر شمع نور باشد
نزدیک بمقدم زد وری
اینچا من و دلستانم آنجاست
من تنگدم تو در دل تنگ
۲۰ آنرا که دو یار در دل آید
گر کرد سپهر بی طریق
نی خواهش دل مراببان داشت
بنشاند مرا چنین بر آذر
مهری که بسینه داشت رویم
۲۵ آن یار که جزو در کار است
گرگل بودم بدیده یا خار

۲۷- دوران: آ- دیدار، ح: مرکز، ۵: و مرکز، ۵: و آنکه

آ- ح ده: دل روانم

آ- قدر دل: ۹- چ منزل

۳۰- ک دل: آ- دلی: که: ب- حذف شده

آ- ز: نه: ح: بینی، ح: بیان،

۳۲- ج: و: کر کعبه فظیله بت: ۵ هز: کر کعبه ۲۴: ز- حذف شده

۳۴- آن: ۹- وان، ز: هر، جز: ب- بی

۳۵- و: ف- حذف شده: ۳۶، ۳۲: ج ده ز- ۳۶، ۳۶

۳۷- ح: اولیت: ۵: بار

۱۵۰

دعوى وفا کنم که یارم
چشمت چوکند بروی من ناز
در روی تو دیده چون کنم باز
از خایت سخت چشی اوست
جز یک نظری ندیدم از دور
نادیده رخش طلاق گفتم *
دیدار توام مساد روزی
گر بود نظر بد لفروزی
گر سرد و کنی بستیغ کین خواه
ور هست یگانه گوی نبود
من خود شده ام ز جان خود سیر
۴۰ بزم چه کسی بخشم شمشیر

آ۲۷ ح: دعوای، کنم: و-کنی، ز: کم آ۲۸ ح: دها چشمت که کنی بعده من ناز (۵۵: باز)؛

و: بسوی من ناز، آن: ناز آ۲۸- باز: ۵- دربر، ز: ناز

آ۲۹- سخت چشی: چ- چشم تنی، و: سختی وی، سخت: ف- تنگ

۴۰ چوشب رسیدم: و- شب رسیده

آ۳۰ ح: نظرش، ندیدم: ۴۱- ک دیدم

آ۳۱ ح: بعد: بعد داده

پیله ف: بعد از بیت شماره ۴۱ ابیات زیر: از شعد آهد در هام پر ابدیتین همه زرام

مارا به امان گرا نتوه نیست تو غفره نمی مرگ کنه نیست - افزوده است.

آ۳۲- آ۳۳، ۴۳، ۴۳، ۴۳، ۴۳، ۴۳: دیقی، همه گاه: ب- درین راه

آ۳۴- آ۳۵: در سرد و کنی دور بوده که گاه، و: گرس رو دم بستیغ خونخواه

آ۳۶: دوری آ۳۶- ور: ح- ۵- ۱-، ۵۶: گر

بی قیمت و قدر فنوار و کاهان
بیدار برای آخرین خواب
امروز که من بدین خراشم
جان کر تو رمید زخم غم خورد
۵۰ آن دل که کشدند و ستد من
پاری که برد ز صحبت یاز
در کوی قدول که بوی جان یافت
گر باز بیابم آن دل گم
جانیست بموی تو گرفتار
۵۵ مرغی که پرش بریخت از تن
گر جان زپی رحیل شد چست
غم نیست که جان من غم تست

۶- خنثه، ۴۹، ۴۲

۴۶- چند: بی قیمت و قدر کاخواهان ۴۶- چ: بادشاهان

۴۷- بیداری: چ ۵- بیدار (۵: بیدار) نهر، ز: بیدار چهر

۴۸- دین: ۹- خنثه، ۴۹- خنثه، ۴۹- خنثه: ز: نهر

۴۹- تن: ز- جان، ۵- ج: آند که، ۵- ناپا، و- ناکاه آن- چ: چله- بود

۵۰- با خود نشود بستگی میار، ماخوذ: قیح- منظوم، چ: بستگ

۵۱- چ ۵- چ: چون باز نداشتم این دلم ۵۲- چ ۵- چ: بدهم منه

۵۳- چ ۵- خنثه، ۵- و: ز- خنثه

۵۴- پرش: ح- ققص ۵- که جان: ح- چ- نرجان، ۵: بیان

۶- خنثه

۱۴۸

آخر غم تست چون زنم کنم
چون در نگرم غم تو آنهاست
من دانم و شب که روزه نمیست
و ز خواب ابد نخاست بختم
یا بام ز خیال تکیه گاهی
بیدار شوم ولی بمیرم
میترسم از آنک خفته مانم
رسوانی من جمال من شد
ورستنگ طلب کنی ندارم
چون هندسه بخته خاک

جان حیف بود بهاء این غم
هر جا که کنم نشست یانغا است
شبها ز غم بسوزن کیست
۶ همسایه نخفت از آه سختم
خوابم نه دگر ز بعد ماهی
در خواب چود امن توگیرم
خفتن چو بعزم چنین ندانم
فریاد که دل و بال من شد
۷۵ برخاک در قو سنجسازم
بین برتن من نشان خاشاک

۵۷-حیف: ویغوب ۵۷-زنم: چ ده-نم: کم: ف-دم

۵۸-خواست آد-۵-در: و-می

۵۹-ز: شبها غم : چ؛ بخت: ۵؛ بروز

۶۰-چ ده: من دانم و بزبرون (۵: بسین) من کیست: شب: ف-من

۶۱-وح: زلاؤ بتو د: و ز خواب آید: وز: ف-و، چ ۵: نخواست

۶۲-وح: خوابم نه اگر زیاد ماهی: ب: بگر

۶۳، ۶۴: چ ده و-آ-۶، ۶۵-۶

۶۶-چ ده: خفتن بجز این دگر ندانم

۶۷-و-خفت شده آ-۶۶ ف: خیال

۶۸-و-خفت شده آ-۶۶ ده: درتن

جدول زخراش خاردارد
گویی زده اند جمله سوزن
چون ابروی وسمه کرده است
خار و خسکش حیری باشد
کز راحت کس نیایدم یاد
حلوا دهیش چه بروی دارد
کوخار خورد بجای داده
نی نی غلطمن که خار در چشم
دامن زغبار من نگه دار
من بنده بدوسنی همانم
کز کوی وفا عنان کشیدی

پشتمن که رقم هزار دارد
از خار مرا کبودی تن
پهلوی بنفس من نگرچست
چون تن بفرات اسیر باشد
بار بفتح خودم چنان خوش افتد
اشترکه بشار خوی دارد
آن مرغ چه قرسد از بطانه
من بردر تو غبار در چشم
تو پای زخارن نگه دار
کوتیغ زنی برآستانم
از من بگان چنان رمیدی

۶۷- جدول

۶۹- بنفس من نگر، ب- بنفس کرده، ۵- بنفس من نگرچست، ۵- دگر

۷۰- و آب ج ز- حذف شده ۲۰۷۳- ۹- حذف شده

۷۱- حلاش دهی؛ ۵- بروی

۷۲- برده؛ فع- دور نزد

۷۳- نکار، آج ۵- نگهدار ۷۴- آج ۵- نگهدار

۷۵- برآستانم، ب- و گرستانم ۷۶- عج ۵- نام

۷۷- ز؛ رمیده

۷۸- ف؛ کشیده

۶۶

۱۴۶

تو فارغ و دل بسى ففان زد
آسوده که با فارغ دل زیست
۸۰- با غی که خزان نمیده باشد
یاری که دلش زمه را پکست
ترکی که برآهو افکن تیر
شاھین که دهد کلگ درا خم
برداشتہ ام زخویشن دل
۸۵- چون بر سر کنچ پاس دارم
شب روکه برد زیباه نور
جلاد بد شته هست معدور

۷۸، ۷۸، آ-۵-۵، آ

۷۸ و: تو فارغ ومن دل زیان کرد

۷۹- من: ح- دل

۸۰- و: ح- ۵- ۵- حذف شده

۸۱- ترک: ح- ۵- ۵- نرم

۸۲ و: بود: هلاک: ح- هوای

۸۳- شاهین: آ- شیری: ب: کلگ را دهد

۸۴- ح: بیای خود- ابتدا لز خورم- نزد شده پس باوی- م- مرغ- د- اضافه گردیده است

۸۵- بیخ: ۵- نفع: بیخ چرا: و- شیخ کجا

۸۶- ف- حذف شده

۸۷ و: شب روکه برد زیباه پر غور

مردار شدن چرا گزاری
 هم تیغ شبان سرش برد پاک
 تا کی بزبان دهی فریم
 آواز دهد ولی نبارد
 قاروره بره شکست نتوان
 آخر بود از فراموش رنج
 مالد بفسوس دست برداشت
 کز خوردن آدمی شود شاد
 زین فتنه خلاص چون بود چون
 موئی زتو بگسلم نیارم

برکشتن من چو کامکاری
 میشی که زجان فتد بتاپاک
 شد سوخته جان ناشکیم
 ۹۰ بس ابرکه تند سربرآرد
 دلها بستیزه خست نتوان
 بر بیگنه آنکه شد ستم سنج
 درزی که بتاپ رشته پیوت
 آن گرگ بود نه آدمی زاد
 ۹۵ فریاد که خوردیم همه خون
 زنجیر گستن است کارم

- ۹۸۱ ج ۵۵: بطاپاک ۹۰، ۹۱: ج ۵۵ ذ ۹۰، ۹۱: ج ۵۵ ذ ۹۱-۹۴
 ۹۸۲ ج ۵۵: دلسوخته جان ناشکیم ۹۱: ۹۱-۹۴- خفت شده
 ۹۸۳ ج ۵۵: بس کارستیزه جست نتوان ۹۱ ب: قاروره پر
 ۹۸۴ ج ۵: آخر زدن ش بهم (د: نه هم) بود رنج. ۵: آخر زدن ش بهم بود رنج. ۶: بود
 ۹۸۵: ۹۲، ۹۳- ۷: ۹۴، ۹۴- ۷: ب - دیو
 ۹۸۶-۹۴- آدمی: ۵- دیگر. وح: خون دی ۱۰۶- ۹۵: ذ- خفت شده
 ۹۸۷ خوردیم: ج- خوردیم. ۵: خوردیدم. ۵: خوردیم
 ۹۸۸- ۹۵- بود: ۹- نیم ۹۵: یارم
 ۹۸۹- ۹۶: موی ۵: نکسلم. ۵: نکلد بیام

گیرم نکشی بوصل بویم
بردار زمطع هلا کس
چون ثبت شد آن بود شایان
۱۰ تاریخ فراق یا اورش کرد
بسپرد بقصاص سبک سیر
برد آن ورق و باز نینداد
چون نامه بدید ماه بی صبر
بگشاد و بخواند نش بسیجید
۱۵ اذ پوزش و عذر بیکرانش
از خواندن نامه چون بپرداخت

کم زانک نگه کنی بسویم
افتاده رها مکن بخاکس
وان نامه درد شد بپایان
عنوان سرشک برسوش کرد
تابستد و بر پوید چون طیر
غنجه بکنار یا سین داد
از نومیدی گریست چون ابر
در هر رقی بدرد پیچید
تسکین تمام یافت جانش
تعویذ گلوی خویشتن ساخت

۹۷ و؛ گیرم کشی بوصل بویم، ح؛ منی نوصل، بوی؛ ۵- سبویم

۹۸ ح؛ کی نظر برویم، ۵-ه؛ کنی نظر، و؛ نظر کنی

۹۸ ح؛ مکن رها

۹۹ چون ثبت؛ ح؛ ۵- بنو شته؛ و؛ آنکه؛ ۵- شاهان

۹۹ ح؛ کان؛ ۵؛ آن ناد و درد شد بپایان

۱۰۰ ه؛ تابخ فراق باورش کرد؛ و؛ تابخ؛ ح؛ پادشاه، ح؛ پادشاه

۱۰۰ ه؛ تابستد و برید باطری

۱۰۴ ح؛ دوچ؛ بگشاد و بخواند ش و بسخید؛ و؛ سب- خفشه؛ ۵؛ بسخید

۱۰۵ او؛ انهر ورق، رقی؛ ح؛ ده- ح- ورقی

۱۰۵ ح؛ از پیش، و؛ وح- خفت شده

عَزِيزَةَ مُرْتَضَى دَوْسَتَانِ حَالَةَ سُوَّيْجَنْ
 وَأَوْلَى أَشْرَقَيْفَالْخَوَّهَ بَا فَيْتَونَ دَنْ
 حَلْقَهَ هَرَمَلَكَ دَلَّوْرَدَنْ قَسَدَلَيهَ
 كَرْفَنْ أَوْ أَنْ كَرْخَتَانِ سَلَيهَ دَارَ وَ
 چَوْنَ بَا زَسَوَى بَاعَ دَوْرَدَنْ وَدَنْ وَاهَنَگَ
 هَرَغَانِ بَاعَ كَرَدَنْ وَبَابَلَيلَ كَلْبَانَگَ
 شَدَنْ *

چون نافه گشاد باد فروز بشکفت بهار عالم افروز
 ابر از صدف سپهر یکسر در گوش بنفسه ریخت کوهر
 سرو از علم بلند پایه بر فرق سمن فکند سایه

بَدَ بَ : ... بَاعَ دَمِيدَنْ وَ... ، حَ : ... بَسَوَى بَجَنْونَ ... دَهْلَقَهَ دَلَانَ دَلَّا وَرَدَنْ ... وَجَوْنَ هَادَ

هَرَسَوَ دَمِيدَنْ وَ... ، دَهَ : ... بَسَوَى بَجَنْونَ ... بَرَدَهَانَ آهَوَنْ وَسَاهَهَ دَاهَرَ چَهَنَدَهَ سَوَوَيَّهَ،

هَهَ : ... بَسَوَى بَجَنْونَ ... اَلْهَدَهَقَنَانِ سَاهَيَهَ دَارَ . وَزَهَدَنَهَ

حَ : ... اَزَدَهَقَنَونَ سَاهَيَهَ دَارَ ... وَبَابَلَيلَ نَالَانَ کَلَ بَانَگَ زَدَنَ.

۱۱-۱: فَ-هَدَنَهَ آَحَ بَکَادَ

۲- سَرَوازَ : وَ - سَرَوَ - وَلَی بَلَای یَسَنَ - مَرفَ - زَ - اَزَرَدَهَشَهَ

۳- سَمَنَ : بَ - چَنَ . وَهَگَلَادَهَ : حَ ، گَنَدَهَ

آراست گلوی گل حایل
 پرشیر شدش زا برستان
 شد بر سر یاسین گهر بار
 لوزنده شد از نسیم نوروز
 گشتند به رچمن خرامان
 مجعون و دلی رمیده اشا
 مجعون خراب در خرابی
 مجعون رمیده در بیابان
 گبریست که بوی یارش آمد
 کرد از غم دوست پیرهنچاک

از شبین گوهرین شما يل
 ۵ غنچه بدر آمداز شبستان
 بید از سرخنگر گهردار
 نازک قن لاة دلفروز
 با شاهد و می خجسته نامان
 هر کس بعزمیت تماشا
 ۱۰ هر کس شده در کنار آبی
 هر کس بسوی چمن شتابان
 هر کس صنی چو گل در آغوش
 هر باد که از بهارش آمد
 هر گل که شکفته دید برقاک

آج: از شبین عنبرین جلاجل، و: گوهر، ۵-۵: جلاجل

آج ده: آراست گل از گلوی حایل

۵ و: شدست: ۵: زابریان آب: دلافز، ۵: دلافز

۶۰ و: زنده شده آ- چون: مب- مرف

۶۰ آ: ج ده- آ، ۹۰ آ: آج ده و: دل

۱۰ آج ده- حذف شده، ۱۱-۱۲: ۱۱-۱۲: ح

۱۱- چون: و- کسی ۲۶-۲۶: ف- حذف شده، آ: ح: در آگوش

۱۲- رمیده: ب- همه زخم آ- باد: ج- خار، ۵: آید

۱۳۰ ه: آید آج ده: در خاک

میگشت بگرد چشمہ ساری
میخواند نشید عشق بازی
حاضر فنه کسی مگر دلی چند
زو انس نشاید آرزو کرد
باشد جو خانه نزد او خاک
زندان قفس کجا کن خوش
در خانه بری رود بصفرا
کز دور پدید گشت گردی
خونا به زده روی زردش
آن گم شده را بخاک جویان
تابر سرخلوتش گذشتند
وز دور جمازه رانشانند

۱۵ یکروز درین چنین بهاری
با خود بهزاد رجان گذازی
پیرامن او زخویش و پویند
آنکس که بکوه و دشت خوکرد
آهو که خورد بدشت خاشاک
۲۰ مرغی که زسبزه داشت مفترش
مردی که گرفت میل صحراء
او بود و عنی و باد سریما
باری دو ز محramان دریشا
بودند بکوه و دشت پویان
۲۵ صعرا چوغباری نوشتند
در کوچ گهش جمازه رانند

۱۶- بهزاد رجان؛ ج ۵- ۵- غزلی بیان آخ: ی گفت، نشید: و- نویز

۱۷- آن: پیاض آخ: ۵- مگر: د- بعن: ه: مگر کسی

۱۸- آخ: بدشت و کوه

۱۹- ج ۵- ه: بسیز

۲۰- آ: ۲۲: مردم گرفت خود، و: مردم چو گرفت میل خضراء، ح: خضرا

۲۱- او: از خانه بری رود بصراء: ح: بصراء آخ: بود و: ه: - باد

۲۲- ه: گز دود بددید، آب: ببدید آخ: ۲۳- ۲۴: باری: دونه: ه: - وز

۲۴- قیح: وان آخ: خبار: ح- بغار آخ: ۲۵- ج ۵- ه: از

۲۶

۱۶۰

ریزان زدو دیده دمکنون
غولی بکناره سرا بی
در حلقه دام و دندشه
وز دیده تر سر شک میرخت
در خون جگر غریق چونی
و ز صحبت دوستان پریدی
با شیر و گوزن ساختی بس
مردم نکند چنین جدا بی
در صحبت جنس گیرد آرام
باز اخ نشانیش بر نهد
طاوس بعلوه گاه طاوس
چونست که با ددان شدی خوش
دلها بنشاطی گرو کرد

رفتند پیاده پیش مجعون
دیدند بگوشة خرابی
زن چیر ز هدمان گسته
۲ از دامن پاره خاک می بینست
گفتند که ای رفیق چونی
آخر چه شدت که وارمیدی
خواز گرفتی از همه کس
زینسان نبرند آشنایی

۲۵ هرجنس ز مردم و دد دام
قمری که نوای عشق سجد
بوم آید سوی بوم منحوس
تو مردم و داشتی ز حدیث
بر خیر که گل شکوفه نوکرد

۴۱- ۲۲: ف- مذکور شده آ- پیش: و- سوی آج دهه... پاره اشک میرخت

۴۲- و: از دیده اند: تر: ح- در آ- ۵۳۱: گویند
آ- آه: خوش آ- ۳۲: شدی: وارمیدی: و- آرمیدی

۵۳۲: مرمیدی آ- ۲۴: و، ویشان نبرند آشنایی آ- ۲۴: غنک

۵۳۵: دد دام آ- ۳۲: نهاد: نهادی آ- ۳۲: باداغ

۵۳۶: بوم آمد سوی بوم منحوس: بوم: ۵- بنم

۵۴- و: ۵- ف- مذکور شده آ- ۳۲: و: شوی

۴. وقت چمنست و دوستان هم
 ما منتظریم و دوستان هم
 باشی بمراد دوستان
 باشیم بروی یلدگر شاد
 بی دوست مباد زندگانی
 وانگه گره جواب بکشد
 بادا شبستان زروزن دور
 بازم بجهان چه جاه ناورد
 چون خوی گرفته ام بپشت
 کز بلبل مست نیست یادم
 کز پاغ کسان خبر ندارم
 در پاغ بریش جا نگیرد

۵. وقت چمنست و بوستان هم
 امروز آگردی چو یاران
 گلگشت چمن کنیم چون باد
 بینی رغ دوستان جانی
 محجنون زدو دیده آب بکشد
 ۴۵ گفت ای شب و روزان همه ور
 من کز عمل جهان شدم فرد
 پسراایه من آگرچه زشتست
 زان گونه ببانگ بوم شادم
 در داشت چنان خوشت خد
 ۵. غولی که بدشت خو پذیرد

آم بج ۵: چمن است

آ۱۴۱: باران ۴۲-۵۶: ز- حذف شده

آ۴۳- بینی: و- بیش ۴۴: بکشد

آ۴۴: وانگه گره از جواب بکشد

آ۵۴۵: گفت ای همه روندان همه سوز: ح: اندیز- تمان بیندیز کل بینما اندیز: همه: ب- و بین

آ۵۶- دور: ۵: روز: تیر ۴۴: چنان

آ۴۷ بج ۵: دیران ۴۹: آکب: دهدست ۴۹: و: کر

آ۵۰: ج ۵: بوجی که بدشت خو پذیرست: ح: پنیرد

آ۵۱- جانگید: آب- سایگرد: ۵: سایگرست

۲۴۶

آنرا که خیال یار باشد
بگذار چمن که یار من نیست
یاران زیستان جواب دلدوز
گفتند که ای نشانه درد
۵۵ شک نیست که روی یار دیدن
لیکن گل تو که رشک باغست
گه که که دلش بگیرد از کاخ
هرجا که بنفسنه بسوید
هر خار که دید جان بکاود
بو هر فاخته که برکشد آه
آید بچمن چو ناز نینان
با همنفسان و همنشینان

۵۱-و:چ- حذف شده

۵۲-آب:چ، بگذر که (ب: گل روی) چمن چو یار من نیست؛ ک: و-چو

۵۳-زیستان جواب:چ- نز جواب آن؛

۵۴-ای:هـ-ین ۵۵-و:هـ- حذف شده

۵۶-گل تو:و- آن گل تو ۵۶-ب:دین

۵۷-ز- حذف شده ۵۷-بسیه؛ وح-بسیه؛ و

۵۸-تو:چ-۵-او، ۵: او افسانه جوید

۵۹-و: اندوه تو شان ببرون تراوید

۶۰-از سوز غمت:هـ- از سوخته

او گوشه گرفته باشد تنگ
بینی کل تازه را بکلشتن
بر شد ز دلش برآسمان دود
بر ناقه نشست و محمل آراست
در جلوه گه نشاط جویان
بودند نشسته چشم در راه
گشتند زر قرق بز مین پست
کردند بشاشتی ز جد بیش
در صدر تغتمش نشاندند
میکرد نوازشی دگران
نی از خود و نی زکن خبرداشت

ایشان همه با نشاط هم رنگ
بر خیز مگر ز بخت روش
محنون که شنیدن ام مقصود
۶۵ با همنفسان زجای بخاست
رفتند ازان خرابه پویان
یاران عزیز در چمن گاه
دیدند چوروی عاشق مست
در خدمت آن غریب در لریش
۷۰ گرد از رخ نازکش فشاندند
هر کس ز دل رمیده پرسان
او دل بولایتی دگرداشت

۶۶۲- ب: یکنگ ۶۳۰- و: تو، ۵- گوش، آ- با دلی
۶۳۰- مگ: و- وکو، ح: یکی ۶۳۰- بین: ده- بین، و: بین آن
۶۴۴- ح: پرش، و: پاشیدلش. ۵- هامان
۶۴۵- ده: بخواست ۶۵- محل: ح- مجلس ۶۶۵- بیان
۶۸، ۶۲- و: ۶۲، ۶۸ ۶۷- پشم ده: ه- برس، ب دونه برد.
۶۸- زر قرق: ه- ازین آ- غریب: ب- منیق، وزح، عزیز
۶۹- ح: بشاشت: آ- ۷۱- ح: ۵- ده: پرسان
۷۲- ح: نوازشی ۷۵- بولایت آ- ز: نه اندود و نه: نی زکس: و- از کسی
۷۲- ح: وزح، بولایت آ- ز: نه اندود و نه: نی زکس: و- از کسی

کازار و نوازشش یکی بود	نی رنجه شدونه گشت خشود
او با دل خود بعشق بازی	پاران بنشاط و عیش سازی
مجنون و سریش ارغوانی	۲۵ ایشان بشراب و دوستکا
مجنون بنشید خوشین خوش	مطرب غزی کشیده دلکش
هر کس که شنید کرد فریاد *	هر ناله که زد زجان ناشاد
یکباره زخویش بیخبر شد	چون خوشد لیش بفرق برشد
زن چیر برد و رشتم بگست	از حلقه دوستان برون جست
ناخورده قدح خراب گشته	۸. میرفت ولی بتاب گشته
با این سه حرفی چون بود کار	دیوانه و مست و عاشق زار

۷۳۰۷۴ ز-۷۳۰۷۳ و-نی بجهه شده رکس نه خشود؛ فتح: نه

۷۳۱-و-ج-خذن شده آ۲۳-و-ح-خذن شده آ۲۵-ایشان: ف-جمله، و-د-هـ-ع-خفی-خفنه

۷۳۲-وسیک: و-بیریک ۷۳۰۷۶-و-۷۳۰۷۷

۷۳۳-ب-کشید، و-غزل نشید ۷۳۵-هـ: مجنون شنیده گشت دلخوش

*-ح: ایات ۶۲-۶۳ به قصیر چیزی کرد پایین بزیر برد بعد از ایات ۷۲ کرا کرد هست:

۱- در معنی تکرار یکی ایات ۶۲-۶۳، ۶۱۰-۶۲۰-۶۳، ۶۱۰ ایات ۶۲۰-۶۳، ۶۱۰ نوشته شده.

۲- در معنی تکرار بعض از کل است غیر رایت است. مثلاً در معنی آ۲۶ بیایی - بینی - کلز - بینی.

در معنی آ۲۶ بیایی مجلس - کلو - محمل در معنی آ۲۶ بیایی - بفرق - کلو - بفرق - نوشته هست.

۷۳۰۷۸-خوشد لش، بفرق: ح-بعض، هـ: بضر ۷۳۰۷۹-یکبار

۷۳۰۸۰-برون: و-ح-بد-۷۳۰۸۱-رشته بگست: و-بند بگست: رشته: ح-بند

۷۳۰۸۲-عاشق: آ۵-عاشق و. و-خامش و

داری که گرفت دامنش تفت
آنان که ره وفا نوشتند
او سایه برید از آن چمنها
۱۵ بنشست بزیر زاد سروی
در لاه و گل نظاره میکرد
دید از سر شاخ بلی میست
دل در غم گل بخاری سفت
مجعون زنشاط آن قوانه
۹ مرغ از سرسوز در مقالت
چون دید نشان آشنا بی
گفت ای زشواب عاشق میست
داماش بدمست ماند و اورفت
رفتند تکی و بازگشتند
سوی چمنی کشید تنها
چون در پر طوطی تذروی
جانرا بشکیب چاره میکرد
درجسته صوت خویش بیست
بریاد سمن سروه میگفت
چرخی بنود عاشقانه
مجعون بیان وجود و حالت
داد امده سینه را روایی
با غمزدگان بناله همدست

آ۸۰؛ مفت آلب؛ دامنش؛ ۵؛ داماش بدمست رفت و او بفت؛ ماند؛ ز-ما
آ۸۳؛ آنها که آ۸۳ بج دهه؛ یکی، ز؛ کی
آ۸۴؛ زین آلب ۵؛ دنبه، و؛ دنبی؛ ح؛ تذروی
آ۸۵؛ دلا، و؛ پاره
آ۸۷؛ ج دفع؛ بدل آ۸۷ آ؛ درسته، بز؛ در خسته (ز؛ خست) صوت
خویش بی خست، و؛ در جستن صوت خویش بیست؛ ح؛ در جست
آ۸۹؛ دد دل گل بطاری سفت، در غم گل؛ آ-در بهم
آ۹۰-بریاد؛ ۹-هایاد ۹۰، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۹۱، ۹۲
۹۱؛ ج دهه-خسته، آ۹۱ و؛ دوایی

محجوبه گشای عشق بازیست
بس عشق کهن که نوشود ها ز
زیرا که تو مست و من خرابم
فریاد ازین تنک شرامی
بهر گل بیوفا چه نالی
در گرد گل و شکوفه گشتنی
دیدی سمنی و ارغوانی
گه بر دل و گه بدیده سایم
تادر دل لاله نوکند داغ
بوسی بهزار عذر پایش
این قصه گوش اور سانی
و آنگه زوفا کشیده دامن
دوری و نعوذ بالله از دست
سازت که نوای جان فوازیست
در موسم گل که نوئی سازد
۹۵ من با تو بعشق هم شرابم
بوی کشم و کنم خرابی
چون زمزمه و فاسکالی
چندین که بهر چن گذشتنی
گرچون گل من بیوستانی
۱۰۰ گو تا به تبرکش ربايم
چون سرو من آیداندین باخ
گویی ز زبان من دعايش
و آنگه بعبارتی که دافی
کای دعوی مهر کرده بامن
۱۰۵ دور از تو ز من نهاده جزو پست

۹۳- سانگه که نوای جان طلزنیست

۹۴- نوئی: ج ۵- میکنی، ح: توئی ۹۴- نوشود بان: ۹- گرد آغاز

۹۵- نزیرا: ف- نرانه ۹۶- نزهه: ۹۵- ۹۰- ۹۵- ۹۰

۹۶- ۹- ۹۷- ۹۷- نزمه: ب- من نزپی

۹۷- ۹- خفت شه. ۹۸- ج ۱۳- ۹۵- آنگه ۱۰- از: کا

۹۸- اج ۵- دور از تو نهاده ام بجز پست: ف- نهاده

۹۹- ب: نعوذ بالله: از دوست: ج ۵- ۵- ایدوست

بر بُوی مُل آمدم درین گشت
 گلزار که بسیخ تو بیشم
 روزی که درین چمن نهی پای
 در هر طرفی بتازه روی
 ۱۱۰ هر خار که خون قاب دارد
 لاله که بدل گرد شدش دود
 فرگس که زقطره بست گوهر
 از رق که بنفسشه را بقوش است
 رخسار سمن که نر دسان است
 ۱۱۵ سوسن که چنان زبان دراز است
 وان غنچه که خون در و بست

ورنه چه کم است خار در شست
 آن به که بلخ غم نشیم
 بر نفع شکوفه خوش کنی جای
 پوشیده نشان من بجوي
 سینخش ز دلم کتاب دارد
 از آه منست آتش الود
 از درد منست چشم او تر
 از ماتم من کبود پوش است
 از گونه زید من نشان است
 از من بتو در بیان دراز است
 آن هم چگر منست در پوست

۱۰۶ اب : آمدی، چند : بدین، آ : دشت

ت ۱۰۷ : ورن، ز : فرم

آ ۱۰۸ - گلزار : سب - مل باز، و : هر راغ

آ ۱۰۹ - ح - حذف شده، آ ۱۱۰ : بین ،

آ ۱۱۱ - د : وزن، آ ۱۱۲ : ب : بدین

آ ۱۱۳ - ح : شدش گرد، آ ۱۱۴ : بین

آ ۱۱۵ - ح : وزن، آ ۱۱۶ : د : در میانه

آ ۱۱۷ - آده : بست، سب : توست، ز : بغل - بوس، ج و : پوست

آ ۱۱۸ : وان

۱۳۱

هر سبزه که گرد آب رسته
هر جا که ازین دو چشم بخواب
د من مکشی زجوبی خونم
۱۲ زینسان چمنی چوپ طاووس
چه سود خرامش تو در باغ
او در سخن از درونه ریش
پیغام رسان بگویه تر بود
محبون دل از آه پاره میکرد
۱۳ محبون زوفا فسانه میگفت
محبون نفسی زشوق میزد
محبون غزل فراق میخواند

از اشک منست روی شسته
در چشم نشان خوند هدآب
رنجه مشوی زبوبی خونم
افسوس که بیتو بینم افسوس
چون جلوه کبک بنگرد زاغ
بلبل بنشاط و بازی خویش
پیغام پذیر بیخبر بود
بلبل بعین نظاره میکرد
او با حل خود تراوه میگفت
او زمزمه بنزوق میزد
او نیز با تفاق میخواند

۱۱۲- اشک: د-رشک، ۵: دد

۱۱۳- ازان آماج ده: دچشم

آماج ده وزح: نکشی آماج ده وزح: شوی

۱۱۴- بیتو بین: آ- هست بی تو

۱۱۵- آ، سگه، ب ده: شنگرد

۱۱۶- و بانی: ج دره-بانی، ز: بانه، و: وفره، ح: فره

۱۱۷- ج دره-ز ۱۲۴ و ۱۲۵- زوفا: ج-زفا

۱۱۸- و: بذوق ۱۲۶ و: بشوق. ز: نزدوق

۱۱۹- ج: غزی

مجون زرسک لاله میخست
 چون جیدکه گفته ناصوابست
 ۱۲۰. نالیدمی زبخت ناشاد.
 دا من زکل پیاده پرداخت
 در کوه شدو بتیخ بر شد
 باز آن ددگان که صفت شدند
 از آب دو دیده بی مدارا
 ۱۲۵. میریخت زدیده سیل از رو
 بی سنگ زدوری لفتنگ
 گویی که زرنگ چهره زرد
 گنجینه دل متاع در دست
 پسرا یه عشق روی زردست

آ ۱۲۸ و برسک

آ ۱۲۹: ج ۵۵ و بیانی، ز، سیانی، ز، سیانی، ز، ف- خن شده
 آ ۱۳۰- فن: ج ۵۵ و ده آ ۱۳۱ و دا من بگلو بیاده ی تاخت
 آ ۱۳۲: بخار بیاده متنی باخت، آ، بیاده، خشی تاخت، ج ۵ عشقی باخت، و، ی باخت
 آ ۱۳۳: ج ۵۵: بکوه آ ۱۳۴: ددگان
 آ ۱۳۴: ۱۳۴، ۱۳۴-۵: ۱۳۴، ۱۳۵-۶: ۱۳۴، ۱۳۵-۷: ۱۳۴-۸: ج ۱۳۴-۹: خن شده
 آ ۱۳۵: ده ز: فن آب، ح ۱۳۵: او ز آب
 آ ۱۳۶: ح ۱۳۵، ۱۳۶
 آ ۱۳۷: ح: ۱۳۵، ۱۳۵-۶: میبد، ۱۳۵: میبد فتاده روی درسنگ

دل دادن چخون سکی را که دن
 کوی دل دن دید بود و بانوی
 خود را طوق گز دن او شکسته
 تن استخوان شده را گزندیده کن
 و مردی تدان او گز دن و زبان
 چریش نواختن *

یکروز بگاه ینمروزان کانجم سد از آفتاب سوزان
 گردون زحرارت تو زی در سایه خزان بپشت کوزی
 آتش زده گشت کوه و کان هم تفسیده زمین و آسمان هم

- * ج : ... گزند دن ان او کردن او کردن و ... ،
 ۵ : ... شده را منزد دهان و گزند دن دن ان او کردن ... ،
 ۶ : ... شده را گزند دهان و منزد دن دن و زبان خویش نواختن، و هنوز شده ،
 ۷ : ... سکی بر سوزی در کوی ... و مزد دن دن ،
 ۸ : ... دلدار بود ... شده را گزیده دهان ...
 آ - مشاذ : ۵ - شده ، وح : شده زن آ - دن : زهرات
 آ - بپشت کوزی : ج - رقص تونی ، ده : نفس سوزی (ه : تونی) ، و : بسینه سوزی
 آ - آب و ز : گشته ، کوه : ج - دشت

ابری نه که تشنه را دهد آب
در رفته خزندگان بس را خ
بکشاد چو مار از آدم پوست
صد پاره شده زمین فی آب
چون وعده سفلگان جلو سوز
خون خورده بگرد هر سرا بی
چون تا به بروز می هما ف
پر آبله پای ره نور دان
در حجره سرود کرده جا خوش
گردند بسان گرد بادی
در آتش و آب ماند و چون برق
رخساره رزق سیاه گشته

جایی نه که دیده را برخوا ب
مرفان چمن خزیده در شاخ
خورشید چنانچه تیری اوست
در حوضه خشک از آتش و قتاب
در دشت سرابه ای کین تو ز
مرغابی از آرزوی آج
۱۰ رویک از بطب پخته در کرانی
از گرمی ریگهای گردان
هر کس بچین هوای ناخوش
مجنون بکسار هر سوادی
افروخته روی وتن بجنون غرق
۱۵ بالاش زغم دو تا گشته

آمد هد کنه؛ و گلپریده لاهجه؛ برد؛ ب-بود ۴۵؛ ابری کنند شنیده؛ و؛ کنه
۵- مرفان؛ ۵- مرفان جو ۵۷؛ خزیده کان، ۱۵؛ چرندگان
۶- عج ۵۵ هز؛ چنانکه تخر- ماراز؛ ۵- گردند؛ ج ۵۵؛ ح؛ ز
کوچ ۵۵؛ ز، و؛ وز- خفت شده آه و در دست اح؛ شلابهای، ۵؛ سرابهای
۷- اج ۵۵؛ ن؛ آه؛ رویک از بطب خسته در غلاف
۸- آز؛ رعد آه؛ ریگهای گردون؛ اح؛ گردون ۱۲؛ ده- خفت شده
۹- اح؛ با خوش ۱۳- گردند؛ و ح- می گشت
۱۰- ۱۵؛ ج ۵۵ هز- ۱۵؛ ۱۴؛ از؛ ده؛ مجون؛ آ- نخوی

بگریست چواب بر نوبهاری
هر جا که رسید کرد زاری
یا خاست زگوشة سرودی
هر سوکه شنید بانگ روای
مستانه بقص پای بفسردد
گاهی زسلب درید پیوند
۲ آمد قدری چود رسش هوش
با این صفت رمیده خویان
میگشت چو بخودان بهرسوی
دید از طرف گذر بسوی
خارش زده و خراش خوده
ناگه بقبیله رفت پویان
خوانابه روان زدیده چون جوی
غلطیده سگی بکنج کویی
وز پهلوی خود تراش خوده

- ۱۷- سو: وز- جا ۱۷ و: تا، د ۵: خواست
۹۰۲. ۱۸- ۹: ۱۱۰۱۹۰۲- فرو: ب ۹- می
۱۹- از کار سهوب دریده پیوند
۲۰- نز بگاز: ح- ت- تکار: ح- جز: بکارد ۵: بکاره پرکند، ب ۹: می کند
۲۱- ح ۵. ۵: ببریش ۱۳- از: ب ح ۵ و ح- آن
۲۲- ۹: جویان
۲۳- بخودان: ب- بخودی، ح ۵ و: بیدان، آ: زهر، ف: سو
۲۴- از ۲۲: جو
۲۵- دید از طرف: ه- از هیلوفی، ح ۵ و ح- از هیلوفی
۲۶- ۱۳: غلطید، بکنج: و- بخاک ۱۳- خورده: ه- کرده
۲۷- ح ۵: از پهلوی خود تراش کرده، ح ۵: کرده

۲۵ درگرد سرشن چو فرق نقاب
 بگداشته صلح و جنگ دا پا
 نه خشم و نه عفو ماند در روی
 گشته شکمش همه تهی کاه
 دندانش زخنده بازمانده
 شویان بزبان جراحت خویش
 لیسیدن دست و پای کارش
 در پیش دوید و دیده ترکرد
 پیچید بگردنش بصد ذوق
 واگند زر بگردنش طوق
 می شست گبریه اه زارش
 جایش زکلوخ و خارمیرفت
 ۳۵ میکرد هاستین سرشن پاک
 که در کف پاش دیده مالید

- ۲۵- فرق: هـ کرد ۲۶- فریسلخ: بـ دریخ، و ز: حـ دوـ دـ، هـ: میش و قصاب
 آـ بـ لـ حـ خـشم: وـ: جـنـدـلـعـ ۲۶ آـ بـ: فـ خـشم
 آـ بـ بـ غـ آـ حـ هـشـ ۲۸ حـ دـ هـزـ: بـ خـندـه
 آـ وـ: آـ بـ خـندـهـ ۲۹ رـ شـوـیـانـ: هـ شـوـیدـ آـ حـ: خـارـشـ
 آـ حـ: بـ کـارـ اوـ ۳۰: وـ اـکـنـهـ، حـ: وـ اـگـنـدـ، فـ: بـ گـرـدـنـشـ زـنـهـ
 آـ حـ: بـ یـقـ بـ کـنـشـ، دـ هـ: بـ یـقـ
 آـ کـلـوـخـ وـ: وـ کـلـوـیـ ۳۴ زـ: پـ، هـ: پـایـ سـرـشـ
 ۳۵: بـ خـنـشـ. آـ حـ دـورـ: هـنـدـ، حـ: هـنـدـ ۳۵ وـ: سـرـ هـاستـنـ

۲۶

۲۷

گاهیش بهرگشت دایه
بوسید سرش برق و آزرم
کفت ای گلت ازوفا سرشه
۴ هم نان کسان حلال خورده
کوده زره حلال خواری
جانت زحلال خوارگه مست
میلی نه بخفتن از شتابت
پیکار پذیر پاسبانان
۵ این زتو پاسبان بهرسوی
از سایه تو رمیده نقاب

کاهیش بدست کرد سایه
خارید برش بناخن نرم
نقشت فلک از فوا نوشته
هم خورده خود حلال کرده
با منع خویش حق گزاری
واسود گیت حرام پیوست
بیداری عین عین خوابت
بیدار کن خراسیانان
معزول زتو عسس بهركوی
چون سایه که او ردم زهاب

۳۷: گبر سرا و فکند سایه : ۵: بدشت
۳۸: بوق و آزدم : ۶: بونق آز: نشن
۳۹: آز: ای دلت آب ج دوزخ: ازوغا
۴۰: کسان: ۵: سگان: ز: کرده
۴۱: ج د ۵: بحال آ-۴۲-و: ۶: حرف شده
۴۲: میلت آ-۴۳: ۴۴: ۶: ۴۴: آ-۴۵
۴۳: ۵: بیکار ترین. ۶: بیکار ترین. و: بیدار ترین. ز: پرکار ترین
۴۴: ج: جراسیانان. ۵: حراس بانان
۴۵: واین زتو پاسبان بهرسوی. ج دز: سو آ-۴۵: ج ده دز: کو
۴۶: ج د ۵: ز- حرف شده. آ-۴۶: و: کآورد بهتاب: ب ۷: والرد

چون دیو زحلقه فسون دور
شُب روز دمت بپویه معدور
الا بگزند جان فرسنه
دزدی که شداد زدهات خسته
میمون شده خواب صحگاهت
از خاستن شب سیاهت
نفوده بچشم اگر نمرده
۵ در کهف وفا چوراه برد
که سایع بوده کاه رابع
در روضه گه بهشت آجایت
در صحبت صدق گشته تابع
از گرگ رو بوده مزد دنیان
صد روضه خوش بزیر پایت
سکبان تو کرده شیر بافی
ور گشته شبان گوسپیدان
از سرکشی تو در جوانی
۵۵ تو پیش جوان و مست بوده
وز شیر و پنگ جان رو بوده
مشوقه خسروان بخچیر
و افکنده بدوش زلف ز تجیر

- آ ۴۷- ب: شب و روز تو شد بپویه معنده، ق: شب رو که نزدست قوبعنده (ح:
تست معنده)، معدور: ح- معنده آ ۴۸- ه: مشدند که از همراهت خسته
آ ۴۹- خاستن ۵۰- ز- خفشه
آ ۵۰- کهف: آ- کوی؛ ح: دریه- برد- کلز- جسته- خواره شده
آ ۵۱- بخوده، ح ۵۲- بخوده، و: بخوده بچشم اگر بخوده، ح: برد
آ ۵۳- دزد و ز: گرایج بوده کاه سایع آ ۵۴- ب: روضه که، ح: روضه گی، ح: روضه گیه
آ ۵۴- گشته: ز- بوده
آ ۵۵- تو: ب- بت، ح ۵۶- و: پاسبان
آ ۵۶- پیش: آبی- سیر، ز: تر و آ ۵۷- دوز: ان
آ ۵۷- و: بردوش گرفته زلف ز تجیر

از طوق زر و علاقه در
هر گند تو بیشت گوری
تو بی جگرش فکنده در زیر
تعلم گرفته روزگاری
زان کرده خرد معلم نام
وز لوث خیانت دهن پاک
خواری همه را مرا نه خوار
اینک سگ تو منم بصدیان
در گردن خود کشم بزاری
با تو بمو افت دمی چند

بوده همه وقت گردنت پر
از تک زدنت بدست زویا
آهو که ازو جگر خورد شیر
بر تخته پشت هر شکاری
عالم شده در فن ددو دام
صدخون زلبت چکیده برخاک
واهروز که باز ماذی از کار
گر تو سگی از سریش دوان
کو سلسله تو تا زیاری
باری بزم بمهر و پیوند

۵۷- بوده: و- کده.

۵۸- از: ب- آن: ح: بیشت: ح: بیشت رویی آ۵۸ ح: بیزی

۵۹- خوبه: جگر: آ: سیر آ۵۹- بی: ز- از

تبو- گرفت: ح- دودخه زمزد شده و یک تم زده شده است.

۶۰- و: زان را کرده معلم نام: ح: کرد آ۶۲ ح: دو: صد خوی: ب: ح: درخاک

۶۱- لوث: آ- گوشت: ح: جنایت

۶۲- و: ح: ده و فرج- حذف شده

۶۳- زیاری: ب- بیاری، و: بیاری آ۶۴ و: در گردن جان کنم شاری

۶۴- و: آدم بطريق مهر و پیوند: ه: بزم

۶۵- ز: بیوفقت

هرچند شکار کار من نیست
 آنک از سگ کو شکار جوید
 لئنی که بتک دوانیش تیز
 ۷۰ جوله چه برد تنسته را نام
 پای تو که گشت بردر یار
 پشت تو که سود شان کف پاک
 چشمیت که بران ستانه سود است
 از حسرت آنک چشم آن ماه
 ۷۵ خواهم که شکافم این دل تگ

۶۷- موس: و- طلب آج ده فرع: آن کن، و: آن گز سگ او
 ۶۸- حذف شده آج ده: یکن بتک ارد دوانیش زین، و: کنکی که
 ۶۹- وز- حذف شده آج ده: جوله (جه: جوله) که بود، تنسته: ب- تنده
 ۷۰- وان جمله بتست در همه کام: ۵: حمله تنست: تنست: ب- نشست.
 ۷۱- ج: تکست؛ ح: زنانه آج ده ۷۱- گشت: و- رفت آج ده: منست
 ۷۲- و: بود: آن: ج ده- آن ۷۲- ز: حیفست هزار حیف برخاک،
 و: ب- ج ده- حذف شده، و- ح: برخاک
 ۷۳- ج: دران، ز: برآستانه سود، ح: سوده است
 ۷۴- ز: غنوده . ح: غنوده است
 ۷۵- ح: دیده است
 ۷۶- آج ده: شکاف

در دیده کشم که هست ازان جا^{۱۴}
 لیکن تو بناهه و من از درد
 در خدمت تو کشم کبا بی
 کر دل کشدت با سخوانی
 برخاک درش نهی زمن روی
 یادی بکنی ازین جگرخوار
 از من بر سانیش سلامی
 بسیار ببوسی ازلب من
 یادش دهی از سک دگرنیز
 از گردن من مکن فراموش
 دستی بسر تو سایدا زهر

نهاکت بهره فشام از پای
 هستیم من و توهه دو شب گرد
 دل نیست که از ره صوابی
 دارم جسدی گسته جانی
 ۸. چون باز گذر کنی دران کوی
 هر گهه جگریت بغضه آن پار
 هر خس که برو گزاره گای
 هر جا که نهاد پای روشن
 خواند چو ترا درون دهیز
 ۱۵ زنگیر خودت نهد چو برو شا
 روزی اگر آن بت پری چهر

۷۷ ز؛اما

۷۹- جد؛ و؛ جسد نکسته
آ؛ و؛ کنی گذر، آن

۸۰؛ هش زمن نهی

آ؛ ۸۰؛ هر جا جریت به غشید آن مار

آ؛ ۸۱؛ و؛ کنی (و؛ بکن) از من؛ فر؛ لکن؛ ه؛ ازان آن

۸۲- ح؛ بر؛ و؛ قع؛ بران گذار (ح؛ کشاد)؛ ب؛ گزارد، د؛ گزار

۸۳- بسیار؛ وز- زنهار

۸۵- خودت؛ ب و قع- زرت

اگه کنیش زمه ر جانم
کای آهوی ناوک افکن مست
از تیر تو ز آهون شست
۹۰ آن کز پی صید تو زندگام
خود را فکد بحلقة دام
هر کز پی تو شود کان کیر
تاطوه بخون دلیر کردی
چشم سیه ت که بی نظیر است
آهوي سیاه شیر گیر است
مردم ز سکان کیست باری
تو شیر کشی بهر سکاری
۹۵ گذار که چون سکان نهانی
با شم بدرت ب پاسبانی
دم لابه کنم بر آستانت
نام بو سیلی سکانت

۷۸۷: این

آهوج: کان؛ و: ناده؛ مست: ۵- چشم

۷۸۸: یک تیر ز آهون آن خشم؛ قوو: ب- نقوو، ج د: نقو

۹۰: ف- حذف شده

۷۹۱: کز: ف- کس، ح: کان ۹۲: ف- حذف شده

۷۹۲: بی نظیر است؛ ف- شیر گیر است

۷۹۳: بی نظیر است

۷۹۴: مردم: ف- مجمنون؛ سکان: ج د ه- شکار، ف: شمار

۷۹۵: گذار: ت ۹۶ و: کان؛ د: آسمات ۹۶ آ: نام:

و فوج: مالم بو سید (ف: بطفلی)؛ ب: برسیلی. ج د ه: بطفلی

۱۲۰

آنچا که تویی ترا چه آزار
از بانگ سکان چه باک دارد
داغ سگی تو بر دل رسیش
دل میکشم بداغ دیگر
آخر بدرت سک قدیم
کز زلف خودم قلاوه بندی
سیراب نظر کنی زدورم
دیگر تو چه میزی بچویم
باری ز درم مران بخواری
باری مزن از کرشمه سنگم
دیوانگی آشکار میکرد

با آنگ بود فغان من زار
مهتاب که نور پاک دارد
هر چند که دارم از عدد بیش
۱۰ هم میطیم فراغ دیگر
گیرم نه ببردی سلیم
گونیست چنانم ارجمندی
کم زانگ زنعت حضورم
من خود زحیات خود بکوم

۱۰۵ درخانه گرم نمیگذاری
ورلمه نی دهی بچنگم
زینسان شغبی بکار میکرد

۹۷-فغان: ز-مقال ۹۷ز: زانگاه

۹۸-سگی ۹۹ج: خویش

۱۰-بردی: ۹-ز به دل ۱۰۱و: سگی

۱۰۲: هست ۱۰۲-کن زلف: ج-کر لطف ۱۰۳: نرویم

۱۰۳: زحیة: بکوم: ج-چه کوم، ده ز: گبوم

۱۰۴-دیگر: وح-آخر: ج ۱۰۵: بروم، ز: بجوم

۱۰۵-خانه: ۵-خاک

۱۰۶-از: گرهمه: ج: طمه، هـ: طعنه

۱۰۷-کرشمه سنگم: ب-کرم بسنگم

و انبوه بکرد او زن و مرد *
 مامده بتعیر اندران کار
 در گریه زار در دمندان
 از گریه پرغمان بخندد
 داغ دگرانش لاغ باشد

او بر سر این فسانه درد
 هر کس بنظاره چنان زار
 ۱۰ نادان زسر کر شه خندان
 بیغم که دلش گره نبندد
 آنرا که نه سینه داغ باشد

* ح : بجای ابیات شاهزاده ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵ - تاریخ زندگانی

و پس از آن زدن :

توفا نخ و دل بجای فغان زد بر ماه طپانچ چون تو ان زد
 آسوده که با فاغن دل زیست او کی دانکه بسوی زن چیست -

بیت ای شاهزاده ۱۰۹، ۱۱۱ - نوشته شده است

۱۰۸ - فسانه : ب - فسانه از

۱۰۸ ب - ج - ده ز : وابه (ده : انبه) شده گرد

۱۱۱ - ۱۰۹، ۱۱۰ : ۹ - خفت شده

۱۱۰ - ۱۰۹، ۱۱۱ - ۱۰۹

۱۰۹ - چنان : ۵ - دران

۱۰۹ - اندران : ح - از چنین . ۵ - از چنان

۱۱۲ - ۱۱۱ : ح - ۱۱۲

۱۱۳ - ج - ۵ : بخندد

۱۱۲ - نه سینه : ح - نه سینه . ۵ و : بسینه . ح : بدله

۱۱۳ - و : دگریش

۱۱۴

درین چوکس آتشی فروزد
از بخ برست سینه سرد
۱۱۵ آنکو دل غیر دید ناخوش
از کل بود ار چرا غخانه
گل بهتر ازان دل کل اندود
آن سوخته پر دوزخ آشام
حاصل بچنان نظاره گاهی
۱۱۶ پرسید یکیش ازان میانه

گرید بگداز اگرسوزد
کز گریه کس نباشدش درد
آتش زنش ار نگیرد آتش
آتش زنیش زند زبانه
کز شعله کس نباشدش دود
خوش گفت که سوخته به ازطم
مجنون شکسته میزد آهی
کای کرده زعافیت کرانه

۱۱۳-کس : ۵ - گر

۱۱۴-ج ده : گرید بگداز (د: بگداز) اگرسوزد : گرید : ف-اید، ح: گر، و: سورد

۱۱۵-ج ده - حذف شده

۱۱۶-ب پنهان

۱۱۷-ج ده - ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷ : ۹ - (۱۱۶-حذف شده)

۱۱۸-ج ده : آن کن (د: گر) دل غیب (ه: عیوب) دل نتوش، ح: دیده

۱۱۹-زنش ار : ج ده - زن اگر . و: زنیش، ح: بگیرد

۱۲۰-ج : آن گل بود از ، ار : آ-ج - از ، ه: این

۱۲۱-ب - حذف شده

۱۲۲-دل : و-پی : دل کل : ۵ - گل پر

۱۲۳-شد : و-گریه : کس : ۵ - دل

۱۲۴-و : یکی : ح: ندان

وین غم کیست با چنین درد
خون بهر که میکنی چنین جان
سگ راچه خبر که کام تو چیست
اوراچو ز عقل نیست تملک
۱۲۵ دیوانه بدرد پاسخش داد
طعنم چه زنی بسگ پرستی
مرده زغمی که کم ندارد
ورنیز بپای خورم نه زین لافتو

آ۱۲۵: آن: ج و: آن سگ کیست اندیان (و: اندیان درد)

آ۱۲۶: و: چیست ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲: ج - حرف شده

آ۱۲۷-خون: و-غم ۱۲۲ و: از

آ۱۲۸-دان: بانیک وزید. و: بانیک و بدش، ج: بانیک و بد: د: با، ه: وز

آ۱۲۹-ویت: د-دلت: چراست: آ-مداد

آ۱۳۰: کای از دل تو غم من آزاد. و: کای از غم تو دل من آزاد

آ۱۳۱: متن

آ۱۳۲: و-حروف شده

آ۱۳۳-ب ج د ه و ح: مردم

آ۱۳۴-وک: دز-آنک: غم: ه-کم

آ۱۳۵-وح: گر من ته پای

آ۱۳۶-پای: ز-لب: خورم: ج د ه و ح-بود

۱۶۶

پیش در یار من گذشتست
دیدم گذران بدبده خویش
کش دوست گرفتم از پی دست
آهو طلبم بود ز آهو
با بوی گلم چکار باشد
شورید بسان شوره بختی
میرفت وندیده در چپ و راست
وز دل بستاره تیر میزد

کین پا که بشهر و کوی گشتست
روزیش بکوی آن پری کمیش
تعظم ویم نه از پی اوست
مهماں چو سگ آیدم ازین کو
از یار چو بهره خار باشد
نالید بدین تراشه لختی
پس گریه کنان ز جای بخطاست
برکوه شدو نفیر میزد

۱۲۹: گشته است. ح: گشته است ۱۳۰: گذشته. ح: گذشته است

۱۳۱: دیدم گزانت

۱۳۲: آز پی دوست

۱۳۳: ح - حذف شده

۱۳۴: مهمان سکان آهوان کو :

فع : ازان

۱۳۵: آن یار چو بهره خار باشد

۱۳۶: ح ده ح : برین

۱۳۷: آب ده ز : شوریده بسان شوره بختی :

شوره : ف ح - مشور

۱۳۸: میرفت بدیده از چپ و راست :

ز : میرفت ندیده : ب ده ح : ندید

غنو دن نرگس لیلی آزبیماری
 و مجنون بخواه ابر لدر خواب
 دیدن و بنفس تند خویش آزجا به
 جستن و بیرون پریدن و کمر کوه
 گرفتن و مجنون را ب تشیع کوه خراشیده
 و خسته در رایافتن و دست سلوت
 برخستگی او سودن و مرحم راحت
 سانیدن*

افسانه سرای شکرین گفت زالاس زبان گهر چین سفت
 کان گوشه نشین روی بسته بودی همه وقت دل شکسته

* آ؛ ... آزجا بجستن ...، ب؛ ... و ب نفس بند خویش ... و مرح لحتما بجهت رسیدن

ج؛ ... برخستگی او مالیدن و ...، د؛ غنو دن نرگس لیلی آز در خواب دیدن و بنفس
 تند خویش آزجا بجستن و بیرون بریدن و کمر کوه تشیع کوه خراشیده و خسته
 در رایافتن و دست سلوت برخستگی او مالیدن و - بعضی کلات نخوان را زمان ورق زر شکریده،

ه؛ ... آزجا بجستن. و؛ خفت شده.

ز؛ در خواب دیدن لیلی مجنون را در رایافتن بدیدن او.

ح؛ ... و مجنون را به تشیع کوه ... و دست سگون برخستگی او ...

آ آب؛ این شکر آب؛ چین گهر آ- وقت؛ و- سوز

۲۶۵

چون غمزد کان بخاک خنفقی
گاهی ز جگر نواله کردی
۵ آمیختنی نداشت با کس
پرداخته دل رصبر و آرام
هنگام سحر زبخت ناشاد
گفتی چو شبیش دراز گشتنی
چون سرخ گل فلک برستی
۱۰ ناگاه شبی ز بعد سالی
میخورد غمی دل خرابیش
دید از نظر خیال پرورد
کامد بنظاره جمالش
گه شست بخون دل سرایش

خاشاک ز خوابگه نرفتی
گه جان بعدم حواله کردی
مونس غم آشنا و خود بین
گشتی همه شب چوماه بربایم
چون ابر گرسیتی بفriاد
با خود ز فراق سرگزشتنی
ناخفته ز گریه روی شستی
بگرفت ز آند هش ملالی
وز خوردن غم بود خوابیش
دیوانه خویش را بصد درد
نالید بسی ز زلف و خالش
گاه از مرثه رفت خاک پایش

۹۰۸-۵۵۷: ج ۸۰۹: ۹۵۳

آه_ گل فلک : ب - گلی ز گل : ج ۵۵۷: گلی

آه : ناشوهش ، ح : براندهش

آآج ده و نج : غم

آآ- ون : آب ج ده - ده ، ز : دخودن آز : بصدر

آه - دل سرایش : ب و - دیده جایش

آآج ده ز : ک (ده : گاه) از مرثه رفوت ، ح : گه : گاه از مرثه : و - ناخنات :

رفت : و - رفوت

وافسانه روزگار میگفت
 میکرد گله زبخت بد روز
 بیستنده خواب گشت بیدار
 وان دیده خوش باز بیند
 بستر تهی و کنار خالی
 خونا به زرخ باستین روفت
 وز پرده برون فتاد شا او از
 بر بسته دهن چوبی زبان
 کس زهره نداشت پند گفتن
 چون سبزه این کود کلشن

۱۵ زالاس سریشک سینه میست
 میخواند قصیده اه دلو ز
 زان ناله که زدبغوب دریار
 چون جست زخواب تانشید
 فی یار و نه آن وفا سکانی
 لختی ز طپانچه رویار گرفت
 آهی زدو سوخت پرده راز
 در خانه همه مزاج دانان
 زان بیم که خواست زهره سفن
 آراسته شد زصیه روشن

۱۵- سریشک سینه: ج- مژه سریشک، آ: ی هن

۱۶- ح: میگفت

۱۷- ج دف: بریار، ه: بایار، و: ازیار آب: بیستن

۱۸- و: ... خوش بایه بیند

۱۹- ج ده و: نهیار، ز: نه یارنه

۲۰- ج ده: خونا به دل نآستین روفت، ز: نزد

۲۱- ج ده وزح: فتاد

۲۲- ج: هی آب ز: دهان ۲۳: ز- حدث شد

۲۳- ه: زهر ۲۴- ج ده: سبزه ازین: و: سبزه

۲۵- ج ده: چو سیچ. وح: سیچ

چون نور دل نیازمندان
بر پشت جمازو محمل آراست
کامد زنگش صبا بکنده
آن کم شده را بخاک جویان
لختی چپ و راست در طلب ماند
وز هر خاری چو گلبنی رست
افتاده میان سنگ لاخی
بر بالش خار سرنها ده
مژگانش بخواب کرده میلی
شیران شکار پاسبانش

۲۵ خورشید با وح رفت خزان
آن مهد فشین بجهد برخاست
بگشاد زمام را بتنده
میراند شتر بدشت پویان
بر نجد رسید و بارگی راند
۳ چون شیب و فراز را بسی جست
دیدش چوز بن شکسته شانی
بر پشتہ کوه پشت داده
آورده صباش بوی لیلی
او خفته و سر بخاک داشش

۲۶- بجهد: بب-زمهد، و: زنجای، ده: برخواست

۲۷- ۲۲، ۲۲، ۲۲، ۹ - ۲۷، ۲۷، ۵: کامد زنگش

۲۸- میراند شتر: بب-میراند بکوه و، و: زانجا آمد

۲۹ز: وان کم شده را بدشت جویان ۲۹، ۳، ۴-۲۹، ۴

۳۰ج: در هر تاریکی: و ز: ۵-۵-۵

۳۱- چو: بب-خذنشده، چوز بن: ح-چون تن، د: چوبین، ه: چوتی،

و: چوبه بی، ح: به من

۳۲- ۲۲ج ده فر: خاره

۳۳- ۲۴ج: و گرد او دداش

۳۴ج: شیران و شکال: شکار: ۵-۵-۵- و سخال

۲۵ از بُوی ددان صید فرسای
آمد سبک از جمازه در زیر
در خوابگه رفق زد گام
هر یک زدن ازان بجایی جست
جان جلوه کان بسوی تن رفت
بنها د سرش بزافوی خویش
میریخت ولی بروی معجون
آن چشم که راه خواب میزد
یعنی که ذگریه کهر بار
زد بر رخش آب و کرد بدار
از خواب در آمدان گل زرد
چشم بعماک لیلی انداد

۴۵ آن تشنۀ گر زبان خود سیر
اندیشه نکرد ازان دد و دام
با عشق پو صدق بود هم دست
او پهلوه یار خویشتن رفت
۴۶ افشارند غبارش از تن رسید
از گریه زار دتر مکنون
آن چشم که راه خواب میزد
یعنی که ذگریه کهر بار
باران چون شاند سبزه را گرد
معجون که زخواب دیده بگشاد

۳۵ آج ۵۵: ازین، و؛ بربوی، ز؛ فرسا
۳۵ ۵۵ و؛ شده، ز؛ شده جمازه طاپا
۳۷ آن ۵۵: او تشنۀ گر زخون؛ جان؛ ب-خون آن ۳۷: ۵- خش شده؛
ازان؛ ف-ازن آن ۳۲: همیکی، ۵: مندو آن، بجایی؛ وح-گوش، ز؛ بجایی
۴۰ و؛ غبار آن ۵۵ وف؛ بنها آن؛ ب و- از
۴۲ و؛ خسته؛ آب آ- آه ۴۵، ۴۶، ۴۳، ۴۴، ۴۲، ۴۱: آن ۴۲- آن؛ ب و- از
۴۳ آن- سین؛ و- لیلی؛ ز؛ زرد بیده
۴۳ و؛ زد برش یار کرد بدار؛ ز؛ برش
۴۴ بح؛ فشارند، ۵: نشانه آن ۴۵- ک؛ و- چو

زدنفره و بازگشت بهوش پد	از جانش برآمد آشیان جوش
مهمان عزیز نیز درگشت	چون سکه میزبان دگرگشت
دردش بطبیب نیز اثر کرد	بیمارکه دارویش بترا کرد
این یافته جان ولیک مرده	اوداشتے دل ولی سپرده
این بر شرف هلاک مانده	۵. او خفته میان خاک مانده
این بیخبر از خود واژوه	۶. با خبر از گزند این غم
این کرده زیاد خود فراموش	۷. داده زدل بیاد این هوش
تا چشم خورنگشت از افلک	بودند چو سایه خفته برخاک
در هر دو زیوی یکدگر جان	آمد چو در ان قصاص هجران
چون مرده بمحشر ازدم صور	۵۵ جستند زجا فرشته و حور

۴۶ و : از خونش برآمد آش جوش ۴۷ ج ۵۵: بعد از بیت شماره ۴۶ بیت :

یعنی که رگره گهر بین سند آشتن سینه ز (زد- خندشه) آشیانی - افزوده است

۴۸: تینه دشت، وزد بگشت ۴۹- بتر: ز- دگر

۴۹- نیز ایش: ۵- سریب: ۴۹- آ- این: ح: داشت دلی

۵۰ آ: آن ۵۱ ج ۵۵: او را خبر

۵۱ ج ۵۵ و: ازان هم: ح: نزا

۵۲- بیاد این: ه- بیاد از ۵۳ و: درخاک

۵۳ ج ۵۵: تاسایه: خور: آ- خون: از: ح- ز-

۵۴ آ: آمد چو قصاص هعبرا چندان

۵۵ و: بسوی

وأکوش مراد ساز کردند
لیلی زکر شمه تیر میزد
دیوانه خویش را فسون ساز
زن چیر زمشک و طوقش آزمی
یعنی که دو در بیک خزینه
نقش دویی از میانه برخاست
وامیخت دو مغز در یکی پوست
شد نازه دو چاشنی بیک خوان
آسود دو منغ در یکی دام
افروخته شد دون بیک ذوق ۶۵

- ۶۵- مراد ساز: ف- رضا داراز؛ وح: باش ۷۷ ب وح: بکر شمه
۶۶- ح: کشت ۶۶- فسون ساز: ف- چند ناز
۶۷- وز: طوق؛ و: ح- خفت شده ۶۷- یک خزینه
۶۸- ح- خفت شده ۶۸- و: من را بیکی شکسته شد راست
۶۹- د: پنگ سینه شد؛ سبیله: ف- سکینه، ح: شبی که
۷۰- آن درونه برخواست ۷۰- و: زهر
۷۱- ه: شد نازه و چاشنی بیک خان، چاشنی: و- روشنی؛
ف- جاسقی بیک خان؛ ۷۲- د: خان
۷۳- ۶۴، ۶۵: ز- خفت شده ۷۳- ۶۵ وح: آسوده
۷۴- ۶۶: و افروخته شد دون، ح: ۱۵ افروخته

۶۶

۱۰۸

دو مشعله را یکی شده نفر
آمیخته همچو شیر باشد
هر چیز که جزو غرض وفاشد
جز مصلحتی دگر همه بود
آمد به میان جریده راز
بگشاد زبان پدر فشای
بر بسته بچشم دوستان خواب
عمری دگراز غمث نختم
بادی خوشی آمد از بهاری
ناگه بسر آمد آفتایم
کاختر بفلک نهاد رختم

دو صبح بهم دمیده از دور
بودند بیاری آن دو هم عهد
چون حاجت دوستی رو اشد
از بوس و کار دل بیاسود
۲۱ از هر نمطی سخن شد آغاز
محنون زنشاط یار جانی
کای از خم زلف عنبرین تاب
عمری در تو بدیده رفته
امروز که بعد روزگاری
۲۵ ز آسایش دل رو بدخواهیم
در خواب چنان نمود بضم

۴۶- دمیده : ح- ۵- رسیده ، دفع : رسیده

۴۷- بیاری : و- بیاعی ، هم عهد : ۵- هدم

۴۸- همچو : و- شددو ، باشهد : ۵- باهم

۴۹- حاجتی ۴۹- بیاسود : ح- بیاسودست ، و- بیاسود

۵۰- ج د ۵- جز مصلحت دگر همین بود ، رفع : مصلحت

۵۱- و امد ، رز : میان ، ۵: حریز ۲۴۰۲۵: ۵- حذف شده

۵۲- ج و ز : باد ، د : بادخوش ، ح : خوشم

۵۳- ز : رز - حذف شده

۵۴- ز : کاختر ، آ : بخت . ح : تخت

بر تخت من و تو روی بربروی
خوابم چو ز پیش پرده برداشت
تاروز قیامت اربود تاب
۸۰ این دم که گلی دگر شکفته است
لیلی که دو خواب همعنان دید
اول بگزید لب بدندان
دو شینه خیال خود کم و بیش
چون عکس دو آینه یکی بود
۸۵ آن هر دو چوبخت خویش بیار
افسانه خواب چون سرسشد
بیداری هجر پرده درشد

آ ۲۲ ب: بربخت من و تو روی در بروی، ج و ح: در برو

آ ۲۳: چو موج دو چشه در یکی بود، آ: دو چشم، ج ۲۴: بر یکی

آ ۲۵-برداشت: آب وزح بربود آ ۲۶ آب وزح: تغیر (ب وزح: تغیر) نظاره خست بود

آ ۲۷-بود تاب: و - توان خواب

آ ۲۸ آد هر ز: بتوان، ج: بتوان، و ح: آن

آ ۲۹: و - خفت شد، .

آ ۳۰ ح: دل، هج: کل دگر شکفتست (ح: شکفته است): ب: شکفتست، ف: شکفته

آ ۳۱ ب: خفتست، ف: خفت است، ف: خفت

آ ۳۲ و: لیلی چوبخواب: دو خواب: هـ- بخواب آ ۳۳ و ح: ارز بگانگی

آ ۳۴ و: این هر دو زیر یخت: آن: فراز آ ۳۵ و: زین: کار: هـ - پار

۳۳

۱۰۶

میکرد شکایتی جگرسوز
کامد بقیر سنگ خارا
کز تندی سیل شدمین چاک
زاسیب خزان فتاده در گرد
بادی بمنانه در نگنجید
میخواست برد زسایه خویش
بر سایه خویش پیغ میزد
گشته به یگانگی یکی گوی
میکرد بخون دودیده راغرق
دیده زچه شد بشخص مایل
سیوم نه کسی جز آب دیده
بر دیده تو غبار میریخت
گشاده فرشته در دعا دست

هر یک ز شب سیاه بی روز
چندان غم دل شد آشکارا
چندان نم دیده رفت در خاک
۹۰ هر دو چودوسرو نازپرورد
در جیب دو عنقه گل نسبید
مجنون ز خیال غیرت اندیش
زان آه که بیدریغ میزد
وان یار یگانه و فاجوی
۹۵ خود را چو نکرد ز آشنا فرق
یعنی که چوهست یار در دل
دو سوخته دل بهم رسیده
باد از دو طرف عیربی بخت
حوران ز نیم شوقشان مست

۷۸- هر یک: ۵- بکست، ح: ز شبی ۲۷ و: شکایت
۷۹- رفت: ۵- بیخت: ز: برخاک ۷۹- ج ده ز: آن هر دو چودوسرو: سویان: و شاخ ما ز
۸۰- فتاد آج: سنجید. ۵: سنجید. ح: بخندید آ- ۹۱- دنگنیز: ۵- گل نسبید
۸۱- برد: وح- هر ده ۹۲- زان: ب- وان. و: از آن ۹۳- ۵: آن آن ۹۴- ج: شسته. ۵- پشته
۸۵- ب: از آن ۹۵- ج: دودیده. ۱- بخون عرق ۹۶- زچهشد: وح- چه شود
۸۷- تر: ز- پر: ۵: می بخت ۹۷- ح: گشاده

۱۰۰- از عشت آن دوست بیام در رقص در آموده دام
 میکرد بچشم بد خراشی
 شکر بیتاق بازمانده
 یوسف بکنارگوک خفتہ
 برگردن شیر بسته زنگیر
 بر صید کشید و بخود آنداخت
 طرفه که نداشت چاشنی کار
 الایس شکسته لعل ناسفت
 شکر بقطره مانده در بند
 ساقی و حرفی جام در دست ناخورده شاب هردو سرت

۱۰۱- مست: ه-چشم، و: دست ۱۰۲- بچشم: ح- زهر
 ۱۰۲- ح- سلطان بیزد (د- ه: بیزک) خلیفه داری؛ ز: بیزک
 ۱۰۳- ح- شکر به چاف (ه: بنقاق) یار داشت، بیتاق: ب- بیتاق، قیح: بیوثاق
 ۱۰۴- از: نداده‌هی؛ ح- دو: آهوان، ه- آهوان تغییر ۱۰۵- ک: و- چو
 ۱۰۵- ح: انصید: بخود: د- بخود. ولی در باید- بخود- کل- بر- اضافه شده است
 ۱۰۶- بط: ب- بن، و: ناجا،
 ۱۰۷- و: شاست ۱۰۸- ح: ماند

۱۰۹- ز: ۱۰۹- ۱۱۰

۱۱۱- جام در دست: ز- هردو سرمست

۱۱۲- هردو سرمست: ز- جام در دست

2461

104

- ۱۱- صبحی بچین امیدواری
 پاولدۀ آگرچه حان فزا بود
 بر گنج رسیده دزدراپای
 چون نقد خزینه اشتم شد
 افزون زطلب چویافت مردم
- ۱۵ مغلس که رسد بگنج ناگاه
 عاشق که گرفت مردۀ خوابش
 دارو که پس از هلاک باشد
 آب از پس مرگ تشنۀ جتن
- چون مرد بدی هزار دستان
 ۱۲- برخاک شهید گل فشاذن
- نشگفت شکوفه بهاری
 انگشت زچاشنی جدا بود
 خازن شده و خزینه برجای
 در بشکن اگر کلید گم شد
 شک نیست که دست و پاکنگم
 ز افزونی حرص گم کند راه
 شربت بود ارد هی شرابش
 برجای جزیره خاک باشد
 هم کار آید ولی بستن
 چه سود زجلوه گلستان
 این بود از درود خواندن

- ۱۱- شگفت، چ دهز؛ بشگفت، و؛ بشگفتۀ شکوفه
 ۱۲- اج دز؛ رسید، دزدرا؛ ۵- زددرا. و؛ در دل ۱۳- اح؛ خزانه اشتم کرد
 ۱۴- اج د؛ مشکن، ۵؛ مسکن، شد؛ ح-کرد ۱۵- ۵.۰.۱۱- ۵.۰.۱۱-
 ۱۵- رسید؛ آب اج ده ز-زند ۱۶- گرفت؛ ب-کرد؛ ح؛ جوابش
 ۱۶- ۱۷- وح؛ شربت ده ار (و؛ و) بود شرابش (ح؛ عذابش)
 ۱۸- ب-ج ۵؛ جزیده ۰.۰.۵؛ جزیه. وز؛ حیره. ح؛ حیره
 ۱۹- و؛ از پی ۱۹- اج ده وز؛ مرده بود
 ۲۰- ۹- من ش. ۲۱- د؛ فشاذن
- ۱۰- این بود از ۵- این بود ازو

بازگشتن گنبد خرامان آنکه
و شتر پرندگان بر جای رفت
رشته در آزادی آدن و کبوتر
دیوانه پرگم گذاشت *

خورشید نهاد رو بزدی	چون بر سرچرخ لا جوردی
برداشت زفرق دوست سلیه	معشوقه آفتاب پایه
صدزی بهزار لطف درخواست	بر عزم شدن زجای برخاست
تا پاک دلش ببرده از هوش	او در سخن و رفیق خاموش

* آ : ... بر کمر گذاشت.

ب ه : ... پرگم داشت.

د : ... خرامان خرامان ... دیوانه ما بر گم گذاشت.

و : حرف شده.

ز : اجازت خواستن لیلی از گنبد عزم بازگشتن بقبیله خوبیش.

ح : ... پرندگان بر جای پیش و پشتند از دلدن و کبوتر دیوانه پرگم داشت.

آ د ه : برخواست

ت س - درخواست : و - آراست

آ - رفیق : و - حریف

آ ج د ه : طا : بب : ببرده

تپ لرزو گرفته استخوانش
کوراچه شکنجه شد زبان بند
خاموشی او جواب پذاشت
بوسید و گرفت در کارش
پیچید بسان مارضه‌اک
بگشاد عقال و تک بر بست
شاهین بپرید و کبک را برد
خونابه چشم زور روان تر

۵ حیرت زده هر برد هاش
دانست مسافر خدمت
اندیشه اوخ طاب پذاشت
لختی کف پای پرز خارش
غلتید بسی چو گنج در خاک
۱۰ پس محمل ناقه جست در بست
سُد برشtro زمام بسپرد
میرفت و دو چشم خون فشان ته

آ۵- حیرت : ب - او تب . و : شوقش

آ۶- کورا : ه - کوانز . و : کانزا

آ۷- ه : زناموش آ - در کارش : ه - اندر آن گوش

آ۸- ج د : بسان : ه : بسان گنج برخاک : و : برخاک

آ۹- ه : بساق : آ : و : بر بست

آ۱۰- بگشاد عقال : ه - بر بست عقال : ه : بگشاد عقال و تک در دست .

و : بگشاد عقال و تک را بست : عقال : ه - غفار

آ۱۱- ه - حذف شده

آ۱۲- د : بسته د : و : و - حذف شده

آ۱۳- و : ج د ه وز - حذف شده ، و دو چشم : ه - بچشم

آ۱۴- چشم زو : ه - ج د ه - او ازان آن : زو : آ - او ، ب وز : ازو

چون ماه بیرج خوشیتن شد
وان سرو رونده در چین شد
در گوشة غم نشست مه جور
تن از دل و دل زخرّی دور
۱۵ میزد شغبی جراحت انگلیز
میسونخت جهان با آتش تیز
چون زلف شب از کاللهٔ تر
در دامن خاک ریخت عبور
از پرده عروس مه بروجنست
خواب آمد و چشم مردانست
بنشت عروس خواب رفته
خون ریخت ز پشم آب رفته
با شب زرفیق راز میگفت
۲۰ از سوزش سیمه آه میکرد
نمیش میگفت و باز نمیگفت
مه را بغان سیاه میکرد
میخواند چو بی عن رسانیدی
چون خسته شد از دل سیاه
گفت این غزل از درون پر سوز

۱۴- دل : ۵ - جان

۱۵- ۵ : ۵ - خذف شده

۱۶- از : شغب ۱۷- ج : برآتش

۱۸- مه : ج د - چون

۱۹- او : شبها تارونز را از میگفت

۲۰- میگفت و : ۹ - زرفیق

۲۱- ب : زرفنان

۲۲- او : میزد زمشغبی و دل رسیدی؛ چو : ج د ۵ - نز

۲۳- ج د ۵ : میساخت؛ وح : بلبلان

۲۴- خون : دل سیاه روز : ج د ۵ - نم نجگ سوز

۱۶

گریستن لیلی در هوا آشنا وموج درونه آبدین غزل آبداربر روزگار آب آفردن *

با زم غم عشق در سرافتاد بنیاد صبوریم بر افتاد
 باز این دل خسته در دنگرد خود را بوبال من گرو کرد
 بازم هوی گرفت دامن کز عقل نشان نهادن با من
 باز این شب تیره چکرسوز بربست بروی من در روز
 ۵ چون موج درونه بر سرآورد طوفان تشور سر برآورد

* ب : ... و موج درونه بین ...، ج د : گریستن لیلی در سرای آشنا یاف و موج
 درونه را (د : دونه) ...، ه : گریستن لیلی در سرای آشنا یاف و موج درونه آبدین
 گریستن لیلی و موج درونه را آبدین غزل آبداربرون دادن. و : حذف شده.
 رز : غزل خواندن لیلی در فراق مجذون آح : در افتاد

۲ - بوبال : ج د ه - بوفای

۳ - عقل : و - خلق : با : ج - تا

۴ - ز : دونز

۵ - و - حذف شده

آ د : سربر

۶ ب ج د ه رز : نتثور

از سینه گذشت و در سرافراز
آتش بدر منه چند پوشم
گه نامه دهی و گاه پیغام
افسانه شدی به رزبای
کی داند حال در دمندان
اورا چه خبر که بیدل چیست
داند غم من ولی نه چون من
وز جبره غم برون نیایم
پوشیده کجا شود بدیوار

دودی که زشوق در بر افتاد
طاقد بر سید چند جوشم
کویید که تا کی از در و بام
آلوه شدی بهر دهانی
۱. بیدرد که فارغست و خنده
غافل که همیشه بخبر زیست
با هر که غمی دهم برون من
گیرم که بود بپرده جایم
این خانه شکاف ناله زار

۲۰۶ - ۶۰۷

آ - دودی : ۷۵ - مرزی :

ه : مرزی که زشوق در بر افتاد تعاون : آ - اه ،

۵ : وزن : ۵ : وز سینه گذشت و در بر افتاد ، وع : برس

۷ : بر مید : چند جوشم : ج - ه - چشم پوشم ، و : کوشم

۷ - ۷۵ : آتش بدر و چند جوشم : ح : بدر و نه

۸ - خون شده

آ - که تا کی : ب - ملکه آه : آلوه ، و : شوم آه : و افسانه شدم

آ - حال : ۵ - آه ، ه : ازاه آه - بیشه : و - ماشی آه - دهچ : دهم منی

۱۳ - گیرم : و - کویم آه - مجده : ج - پرده آه - این : ۵ - ای :

۹ : چون سقف شکافت ناله زار آه - و : بود بپرده

۲۵

۹۸

۱۵ اکنون چکنم حجاب آزرم
 آنرا که درونه چاک باشد
 در مجلس عشق جام خوردن
 دست من و آستین یارم
 شوریده که غرق حال باشد
 ۲. دیوانه که میکریزد از سنگ
 هرجا که بقی بهر قبیله
 مسکین من مستمند لشک
 هر کب دری بتیز کامی

۱۶- اکنون : ۵ - آری
 ۱۷- ج د ه ز : کنجه؛ فتاد برقع (د: پرده) شرم : وح؛ کافتاده
 ۱۸- ج : او را تعاون؛ جه پاک
 ۱۹- ز : خام ۱۷ و : آنگه
 ۲۰- آب ج د و : کو خلق کند (ج: کنند، ب د و: کنید)
 ۲۱- حال : ۵ - ناک
 ۲۲- جمال : ج - چه حال . ۵ : چاک . وز : معال
 ۲۳- بیقین : ۵ - تبعش
 ۲۴ : هرجا که بقی است در قبیله
 ۲۵ : مستمند و
 ۲۶ - بر لاله : ب - بالله

چون مرغ قفص بماند و در بند
در طعنه دشمنان فتادم
از طعنه دشمنان نترسد
جز خوردن زخم چیست تیر
از لطمہ کجا خلاص یا بد
از زخم زبان کجا خورد غم
گر تیغ کشند و گر زبانم.
باری برهم زدست بیداد
راحت بودش گلو بردین
دانی که دواش چیست بعمل
از قن اگر ش برفند شاید

الا که من گسته پیوند
پیوند ز دوستان گشادم
آنکو ز هلاک جان نترسد
کا غذ چوشود نشانه تیر
دفعه هر طرقی که رو بتابد
عاشق که بزیر تیغ شد خم
۲. زین پس من و یار مهر بام
گر کشته شوم بستیغ پولاد
مرغی که بماند از پریدن
افتاد چو ریش ناقه در دل
این سر که بوان قدم نساید

۲۴: بمانده در قفص بند

۲۵: و؛ گشاده ۲۵: ز؛ در حلقة؛ و؛ فتاده

۲۶: ز-خذف شد. ۲۶: آ؛ هرسد، ۵: بترسد

۲۷، ۲۸: و-خذف شد. ۲۷-چو: ج ده ز-ک

۲۸: ج ده ز-ح: نیست ۲۸: بخ

۲۹: خم سد آ-۵۳: و؛ فولاد

۳۰: ح؛ بدست ۳۰-راحت؛ و-واجب

۳۱: ح؛ افتاده چو ریش ناقه در محل

۳۲: بعمل: ده-در بعمل آ-۳۲: ج ده ز؛ بدان؛ و؛ نشاید

۲۵ آی دوست که بی مف و بامن
 چون شعله بخرمنی دهد فور
 بیگانه نظاره بیند از دور
 افتاده که سیل در بودش
 زارم زغمت عظیم زارم
 گر تولد شاخ شاخ داری
 ۴. بازاغ و زغن چنانک دانی
 بیچاره من حصار بسته
 در زاویه عدم نشسته
 کنجی و غنی بسینه چون کوه
 گردم زنم از درونه تگ
 نرسم که خورم زیام و درینگ

آ۶۵۵ : بفری

آ۶۵۶ - که : و - چو

آ۶۵۷ - ن : و - حذف شده

آ۶۵۸ - زارم : د - سارم ، ولی مد بلوی - سا - حرف - نز - افزوده هست

آ۶۵۹ - هونج : قدم

آ۶۶۰ - زن : زن

آ۶۶۱ - ج ده : افسانه عشق من بخواهی ، شرح غم : ف - افسانه

آ۶۶۲ - و : مف

آ۶۶۳ - و - حذف شده

آ۶۶۴ - ز : زندانی و

آ۶۶۵ - ج : زند

مهاتاب ز روزنم دد آید
جانم غم رفته بازگوید
کز هستی خود کنم فراموش
با شم بهلاک خویشتن شاد
باری تو مکن که آشنایی
عهمت مطلب زمن که مستم
دل هم سرخود گرفت و بینخت
خواهیش بیان و خواه برگیر
این قصه نمیکند لدم گوش
وانگاه بدل صبور بودن

شبعا که مه از افق برآید
چشم بستاره راز گوید
یاد توچنان برد زمن هوش
ناگاه که از خود آید یاد
گوکرد زمانه بیو فایی
بر سینه گلد مزن که پستم
۵. خونابه دیده آب من ریخت
جانیست نشانه گاه صدیر
گفتی که صبور باش و مخروش
ای دوست ز دوست دلو

۴۶-۵ : بردهان :

ح : زمن برد چند

۴۹-۵ - نمک

۵۰ : ف - حذف شده

۵۱-۵ : خونابه نر آب (۵-۵ : آب) دیده میریخت :

ح : خون نابه : من ریخت : آ - می ریخت

۵۲-۵ : دل هم غم خود نر دیده میریخت :

دل : و - جان

۵۳-۵ : مغروش : و - محروم : و : ح - حذف شده

۵۴-۵ ب ج ۵-۵ و ح : دلم نمیکند

چون من بهلاک جان سپردم
۵۵ دور از تو ز دوری تو مردم
در خاک مرا کجا کند سود
نه مار که دل خلاص یابد
تاسر نهد بزیر پالان
هر چند ز بخت خود بجام
دامن که ز کهنه گی بخند
آزار فلک همه برون برد
با همسر خود شود بپیکار
تو دیر بزی که ما گذشیم

۵۲ - حذف شده ۵۳ - ج دهه ز : بمن

۵۴ - کجا : ز - لحد : کند : ب - دهد

۵۵ - بستا بد

۵۶ - نهمار : ه - اکمار . ح : مشمار : دل : ب - جان

۵۷ - سر نهد : ب - جان ندهد

۵۸ ، ۶۰ ، ۵۹ : و - حذف شده

۵۹ - ح - حذف شده

۶۰ - ه : عشقت ز دلم نگر که چون بود

۶۱ - برد : ه - بود

۶۲ - ب : با همسر : ج دهه ز : بود

۶۳ - ز : حیوه

حضر شدنِ مجنون غایب در
غیبت لیلی و بحضور خیال از خیال
حضور باز آمدند و سرود حسرت
گفتند و دست بزدست زدند *

کان لحظه کران غریب ناشاد
گوینده چنین فکند بنیاد
معشوق عزیز روی بهشت
آن کشته بخواب بخودی خفت
از زندگیش نبود اساسی
تا از شب تیره رفت پاسی
چون باز آمد رمیده راهو ش
افتاد درونه بازد جوش
آن سایه آفتاب گشته
رو شسته بخون آب گشته
غلظید بغاک چون کیا بی
میزد بهلاک دست و پایی

* ۱: ... باز آمدند و دست بزدست زدند . ۲: ... و سرود حسرت گفتند .

و : حذف شده ، فر : زاری کردن مجنون در اشتیاق لیلی ،

۲: ... مجنون در غیبت لیلی و بحضور خیال بحضور آمدند و سردد .

آ آ گویند آم - بحقیقی : ح - بهودی ، ولی نیز است اول کلینی - چهو - کنایه بحقیقی - مادر و شاهد -

۳- ان : آ آ آم ح : باز آمدی چون ، رمیده ، همچو ح ده - بوده ان

آم ده : افتاد رمیده باز ارهوش ، درونه : ح دز - رمیده ، و : درونش

۵: و - حذف شده آم ده : موشتبخون ناب گشته ، بی ح : مست ، ز دشت

آم چوت : ۵ - و چون

۴۲

میکند بصد شکنجه جان
کوبی که بهول جان خورد مرد
نی مرده نه زنده بود تاروز
۱۰. چون مرغ سحر شد ارغونی ساز
شد پرده ظلمت از هوا دور
آن خانه فروش کیسه پرداز
امنان خیزان زجای بخاست
میگشت دلی خراش خورده
۱۵. زان رخم که در جگر رسیدش
لختی چو زبیدی فغان کرد
از ناونک سینه سنگ مسیفت

میزد بهزار غم فغا نی
بر بسترا یمنی کند درد
چون نم زده مشعلی گه سوز
از موذن کو برآمد آواز
روشت جهان بچشمہ نور
آمد قدری بخویشتن باز
بگشاد دودیده در چپ و راست
چون خسته دور باش خورده
خون از ره دیده مید ویدش
اهنگ نشید عاشقان کرد
وین زمزمه فراق میگفت

۱۰۹- حذف شده ۱۰۹- حذف شده

آج د: گرسگ بحوال جان خود برد آج: کشد آز: نه مرده

آج: چون نزد مسلسل گهی سوز: ح: مسلسل گهی سوز: که: ده - کهن

۱۰. او: شدم سخچو آ: و- حذف شده، بیای آن آن نوشته است: اینوذن: ز- کرم زی

۱۱. و- حذف شده آج ده: عصت آاز: نیچه آب: آقد

۱۲- افتاب: و- افغان: ده: بخواست آم و: دود دیده انچه: ۵: بر چپ:

ز: انچه آج دوز: دل ۱۳- و: بچک

آ- زبیدی: چ- بخنودی . ده ز: ز بخنودی

۱۴- وین: چ ده- و ز

آه کردن مجنوون از درونه پرسوز واین غزل دوداند و دادن دادن کش دهان بیرون دادن *

ما سوختگان خام کاریم	ما هیچکسان کوی یا میم
نوری نه و با خضر در آیم	جانی نه و با خضر در آیم
هر چند لباس ژنده پوشیم	چون محل رخوشی بعنه کوشیم
در زیر کلیم پادشاهیم	گراز خزو و پرنیان گدایم
خانه زپی نظاره سوزیم	۵ جامه زپلاس پاره دوزیم
بی زحمت تاج سرفرازیم	بی منت تاج سرفرازیم

* ج : ... بیرون دادن صحیح البیاض . و : حذف شده .

ز : غزل گفت مجنوون در استیاق لیلی ،

ح : ... پرسوز و غزل ...

آج : هم آبیم تَجَهَّجَ : بخوشی : د : کوشم

تَدَ : پوشم

۷۰۸، ۵۰۶ : ۹ - ۵۰۶، ۷۰۸

۵ - زپلاس پاره : ج - بربس پلاس .

د : زپی پلاس . ه : زپس پلاس .

ز : بتناز پلاس ; و : نلباس

۶۶ و : بی منت دیده ؛ ز : بی رحمت

۲۶۱

90

با زاغ و زغن هم آشیا نیم
بر نفمه جند پای کویم
بی آب تراز بطر سرایم
ماراست کلید آن خزینه
هان گر هوسمی و کبابست
خاصه ز درونها، افکار
بخت رتو مانده دست کوتاه
مهرم ز دل تو برگران بود
کافنده غم خلل به بنیاد
چه سود گلاب و نارداش

با شیر و گوزن هم عنا نیم
در سایه بوم جای رویم
بی عبره تو از ده خرابیم
۱. گنجیست غم اندرون سینه
دل خسته و گریه خون نابت
یارب چه خوشت ناله زار
ای آمده و گذشته ناکاه
تا درتن من نشان جان بود

۱۵ از حال من آنگه آمدت یاد
بیمار که کوچ کرد جا ناش

۷۹: آشنایم

آ- جند: د- چضر

۹: ف- حشف شده ۹، ۹: ج ده و - ۹، ۹

۹ ج ده و: مانده کنجد خرابیم ۹ ج ده و وز: شرابیم

۱۰: گنجیست غم درون سینه

۱۱: ه: و گریه و خون ۱۳: ماند ۱۴، ۱۵: و - ۱۵، ۱۴

۱۲- جان بود: ج ده - جاست ۱۴- برگران بود: ج ده - برگرانست

۱۳: از حال دلایی که نایدیت یاد، ج ده: آیدیت، ه: نایدیت

۱۴- کافنده غم: ب: کافنده، ج ده و: کافنده (و: افکند) غم، ه: غم

۱۵- نارداش: وز - نعزا ناش

ناخوازده رسیدن این چه نارت
 کیم نکنی شکر فشانی
 کم زانک بیینت زمانی
 جام ز فراق برلب آمد
 می آیی و یا برون خرامد
 ۲. جز نیم دمی نهاند حای
 باز آی که خانه کشت خالی
 بیکانه چه میکند درین کوی
 تنگ آمده ام زجان بد خوی
 و ه کز تو و انگی صبوری
 گفق که صبور شو بدوري
 بنوار بشربت پسینم
 بنای رخ چو یا سمینم
 عشق تو مفتر جهانست
 وین سوخته راهلاک جا
 ۵ خیزم زقو من دلم غمیزد
 کس نیست که خون من بزید
 گرجور کنی و گر کنی ناز
 اینک من و دل بهرد ددماز

۱۷-۵: رسیدن این په ماز است (۵: یار است) : ح: ناز است، وح: ساز است

۱۸-۰: نادیده کشت این چه باز است، حـ۵: باز است . ۵: نزار است

۱۹-۱- بیینت : ۵ - چو پرسست

۱۹-۲- دیا : آـ حـ دـ هـ وـ بـ . زـ تـ

۲۰- حـ دـ تـ آـ ۲۲ آـ گـ وـ

۲۲- و هـ کـ توـ : وـ دورـیـ توـ . زـ دـ دـ وـ اـ نـ

۲۳- آـ ۲۳- وـ بـ نـ اـ

۲۴- حـ ۵۵- ۱- بـ

۲۶- و گـ : ۵- دـ اـ رـ : وـ باـ

۲۶- من و دلـ : وـ دـ لـ منـ : دـ لـ بـ - قولـ

تیغ زن و آستان مکن پاک
گر خود بتلطفم دهی دست
دل بر نکنم ز آشنا بی
۲ هر چند که آن رخ دل انگیز
از بندگی چنان جمالی
گنجینه عشق شد وجود
آسوده مباد جانم آذاروز
دل رفت که با غم برآید
۲۵ گیرم خوش و شادمان توانست
بینم چو ترا بجان پر شوق
بلدار که بر درت شوم خاک
یاخود بعقوبتم کنی پست
عمر ار نکند خلاف رایی
بنشاند مرا بر آتش تیز
آزاد نیم بهمیج حالی
بی عشق مباد تار و پود
کز دود غمت نباشد سوز
تازین دو کرام برس آید
هیهات که بی تو چون توانست
خود را بکنار گیرم از ذوق

- ۱۷- تیغ زن آستان بکن پاک : زن : ب- کن : و : ز- و
۱۸- بست ۵۲۸ : یاخود بعقوبتم کنی مست
۱۹- ۵۲۹، ۲۹۰، ۲۹۱- عمر نکند : و- ع- عمد نکنم
۲۰- آن بین : چ ۵۵- سوق آن ۵۲۶ : بآش
۲۱- آزاد نیم : ز- دل بر نکنم : ع : نهاد
۲۲- دود : ب- ذوق ، و : در دو
۲۳- ۵۵۴ : زان : بـ : ز- خست شده
۲۴- ۵۵۵ ز : ساد میتوان
۲۵- چون : ب- جان
۲۶- سیم چو : چ- گیرم که

چون طاقت دیدست ندارم
در قالب مرده جان نیاید
کین دل کندو من آن ندارم
هر چیز که پر بود بریزد
کزدست بروند شداین ولایت
بر دلشدگان عشق در دست
اند یشه ننگ و نام بخواست
از دل رقم صلاح شوید
زو شیشه درست چون توان بگد
چون تافت عنان سخن دراز است
اول کف پای خلق شوید

چون باشد رغبت کنارم
آن تو برزبان نماید
بسنی بسر زبان ندارم
۴۰ پوشیدن غم زمن غمیزد
زین پس مطلب زمن کفاشت
پسند ایچه صلاح کار مرد است
زان سینه که عشق مجلس آراست
اشکی که بعشق گرم پوید
۴۵ پولاد که سنگ را کند خرد
عشق اول کار دلخواز است
طوفان که سخن با برگوید

۳۲- چون : ح - خود : ۳۸۰۳۹ : ۹ - حذف شده

۴۰، ۳۹، ۴۰، ۴۱ - ۵۵: ۳۸۰۳۹۰۴۰، ۴۱

آ۳۸: نیایم آ۳۸: مایم ۳۹۰۴۰: ج - حذف شده

۳۹: ف - حذف شده آ۴۰- و من آن: ۵ - آن من آن، ۵: آن من

۴۰- پر بود بریزد: ۵- ۶- بد بعد گیرید آ۴۰: آن

آ۴۲: بسند آ۴۳: ج: نام و نگه: ۶: نام و نگاه بخواست: ۵: بخواست

۴۴- از: ج - د: وز: جوید آ۴۵: ح: خورد

آ۴۵: ح: زان: و: زان شیشه درست کی قوان بردا

۴۶- اول: و- توکه آ۴۶: و: یافت آ۴۷: پوید

چرخ زد و دیده خون روان کرد
فریاد که جان زخم زنون شد
۵۰ این تن که خمیده بود بشکست
سیلاپ بلا برآمد از فرق
این آه سحر که میزمن نرم
بر سوز دلم که رستخیز است
من بیتو بدین سیاه روی
۵۵ ای غنچه تنگ خوی چونی
چشم سیهت بناز چونست
در خون که غمزه میکنی تیرز
از دست که باده میستانه

با چرخ ستیزه چون تو ان کرد
وز رخنه دیده دل بروند شد
وان دل که نداشتم شد از دست
کشیم چه سود چون شدم غرق
بازار رحیل میکنم گرم
انگشت منه که شعله تیز است
بی من تو چکونه نکوی
وی دشمن دوست روی چونی
خوابت بشبد راز چونست
بر جان که غمزه میکنی تیرز
در بزم که جرعه میفشاری

۴۹- زبون : چد هزار - بروون

۴۹- ون : آ - وان : دل : چ - ۵ - م . دز : نم

۵۰- آب ز : آن - چ ز : وین : چ : شدم بست

۵۱- چد هزار : درآمد

۵۲- سحر : آ - سخن

۵۳- دلم : و - دل من ۵۳- و : شعله بیز است

۵۴- چ : ای ۵۶- بشب : چ - برو

۵۵- غمزه میکنی : چ ده وز چ - میکنی (زح : میزف) مژه

۵۶- ۵۷، ۵۸، ۵۹- و - مذف شده ۵۸- ده : چ - از

یک جرعه بزین برسم نیز
ناگفته بداند آفع را زست
ناخواسته بخشد آنج باید
چون پخته شود خود افلانشا
کت ازی وصل خوش کنم کام
لیکن چو فتاد شیشه برسگ
برروی تو گفت چون تو انم
پسدار که چشمها است از دد
شیران بکشند بوی خونم
پر آبله بین همه زبانم
تو غمزه زنی ترا که نیست

گشتم بدروت چوخاک ناچیز
بیاری که به مردن نواز است
بخشند که آستین گشاید
مکسل بر نار سیده گستاخ
بس و عده که داد بخت گم نام
آمد بمن آن شراب کلوفگ
از روی تو هرچه دید جانم
هر قطره خون بین رخ زرد
از دیده رود چوجوی خونم
از سعله آه درد همان
مارا بامان گراز توره نیست

- ۵۹- بزین : و - بخیزو چو چه : نداند
- ۶۰- افتادار : مه - افکند : ز : فتد خود
- ۶۱- بخت گم نام : چو چه - بخت خود نام (چ : بدnam). و : شیخ مدام
- ۶۲- چ - درکن منزه شد است : کت : و - گفت : اندی : چ چه - از پی
- ۶۳- چ : آید ۶۴- چو قاده : و - افتاد ۶۵، ۶۶ - چ - خد شده
- ۶۴- از : وز - در ۶۷، ۶۸، ۶۹ - آود - تو و ، تو و
- ۶۵- وز - خد شده ۶۷، ۶۸ - خد شده
- ۶۶- آ : کشند ، چ چه : نکشند
- ۶۷- بامان : ه - پایان ، و : باجان

۲۰- سیاپ که خون بعشق ریزد	رحمت بدش چکونه خیزد
شادی برخت که غم کند کم	پیش چوتی و انگاهی غم
ورغم رسد از تو نیز شادم	وین شادی و غم همیشه بادم
مهر تو در استخوان من باد	درد تو دوای جان من باد
محبون چوبین دم دل انگیز	از سیمه برون زد آتش تیز
گرد از جگریش بخون درآمد	فرماید زوحشیان برآمد
هر روز بدین نیازمندی	میگشت به پستی و بلندی
شب تاسکرو زصیح تاشام	یک لحظه دلش تکرده آرام
در دل غم دوست داشت تامد	وان لحظه که مرد با خودش برد
روزی که زمان عهد و بگشت	جان بر سر دل هنادو بگشت

- ۲۱- سیاپ : چ دهه ز - جلا : سیق : چ - بعف : چ دهه : نجت : و : زدش
 آ چ : سادم : ۵ : کم کند غم آ ۵ : کم
- ۲۲- چ : این : ب چ ز : شادی غم آ ۷ : چو : چ دهه ز - که : و : درین
- ۲۳- گرد : ب دهه ز - کوه : چ و بکوه از جگریش بخون برآمد (و : برآورد)
- ۲۴- فریاد چوار گنون برآورده آ ۲۶ - ۵ - حذف شد.
- ۲۵- آ : با خویش زدی نیازمندی . ب : میگفت سرود مستندی ،
- چه : با خویش زدی دم ترندی . ف : بخویش زدی نزندی
- ۲۶- و : ۵ - حذف شد . آ ۲۷ و : نکره
- ۲۷- در دل : چ دهه - دل دم . و : دایم : ف : دل غم زیر داشت تامد آ ۷۸ و : مزد
- ۲۸- آ : زمام : عمر : و - عشق آ ۲۹ و : و برگشت

خرامش کردن سرویلی با سرو قدان همسایه
 بوستان و شیخان آزاده آن فویران از زبان سوتی
 کشیدن و غزل جگرد و وزرازیکار اندانها مجذوب
 با آوار نرم روان کردن و برس دل لیلی زدن و
 کاری آمدن و بازجست کردن لیلی طیری بلبل
 خارشین خود را و آزمودن آن را و تعطیلی لیلی
 سوکخونلایه مخفون و مرک مخفون پقبله کرم کردن و سوخته
 شدن لیلی و بگزی خانه بازآمدن و بتبارحل کرفتار شدن

گوینده این حدیث زیبا زین گونه نگاشت رویدایا

* آ: ... نرم روان کردن ... ب: ... لیلی راسوی ... و سوخته شدن و بگزی آتش عشق در خانه ...

ج: ... همسایه سوی خلستان ... غزل ... و کارکرد ... آن را و آن بله ... بازآمدن و بدست اجل گرفتار گشتن ...

د: ... همسایه سوی خلستان ... غزل ... مجذوب با آوار نرم مجذوب با آوار نرم روان روان ... و کارکرد ... مرک مجذوب را پقبله کردن و سوخته شدن و بگزی بخانه بازآمدن و بدست ...

ه: ... همسایه سوی خلستان ... و زبان سوئیپون تیغ کشیدن و غزل جگرد و زن ... نرم زدن کردن بر دل لیلی زدن و کارکرد ... و: حفظ شده ...

ز: رفق لیلی با دختران قبله گشت خلستان و غزل خواندن شخصی از زبان ...

ح: خرامش کردن لیلی ... و شاخختن آن آزاده فویران را و زبان سوسن کشیدن و غزلی
 گر اندوز ... مرک مجذوب غلبه کردن و سوخته شدن ...

2161

۲۲

کان زهره شب نشین بخواب
 چون غمزد گان بدرد میبود
 هر گریه که کرد موج خون رنجیت
 ۵ با سایه غم دراز میگفت
 هر چوب ز حجرهای دردش
 هر روزن و در زجلو گاهش
 هر غمزه که زد ز چشم بدرکش
 چشی که بگریه پیش میکرد
 ۱. بی وسمه کمان ابرو انش
 از داغ غم ش درونه خسته
 کلپش که سیاه وام کرده
 چون در غم دوست ماند بیتاب
 با ناله و آه سرد میبود
 هردم که زد آتشی برون رنجیت
 در پیش خیال راز میگفت
 زر چوب شده زرنگ زردش
 تاریک شده زدود آهش
 خون ریخت ولی زدیده غوش
 زان باده خمار بیش میکرد
 بی سرمده دو نگس رو انش
 داغ کلپش برخ نشسته
 نسبت بهش تمام کرده

۳- دوست: ف- یار ۳: ب- حذف شده آ- زغمدها آ- آه: آ- باد

۴- ۲۱: ف- حذف شده

۵- ۵: شدی نزروی؛ نرنگ: ج دیج- نزروی

۶- ۹: باریک آ- ۹: زجان

آ- ۹: بدیده آ- ۹: ج ده: زگرید، ۹: بیش

۷- ۹: میخورد آ- اج: واسمه

۸- ۱: نگس رو انش: قوح- چشم ناقو انش؛ ج ده: جوانش

۹- ۵: درون آ- ۱۵: کافش؛ ب- ۵: برو

۱۰، ۱۳: و- حذف شده آ- ب- ج ده: فام، ۵: نام آ- ۵: بمه

نی فی غلطم که سایه براب
 پهلو پهلو چو قرعه فال
 معزول شده زجلوه خالش
 بر رخ بدل سپیده نیشن
 با آن همه نیل چشم بد دور
 مکونه فتاده خاک گشته
 آینه چین بزنگ مانده
 از زخم زبان شانه آزاد
 وزطعنه چوزلف خود پریشان

نی کلفه که سایه بهتاب
 علطان همه شب شبی چو صد سال
 ۱۵ خالی شده از جلا جمالش
 از کو فتن رخ جمیلش
 زان روی که داد چرخ را نور
 مقعن چود رو فهچاک گشته
 پیرایه زرچو سنگ مانده
 ۲۰ گشته خم طره چو شمشاد
 بیخویش زفت و گوی خویشان

۱۳- بی: سایه: ح - سایه بد

۱۴- ۵: از جسد (د: حسد) برا هش

۱۵- ح د: زجلوه کاهش

۱۶- بر: ح - ان: آ: سپید

۱۷- ۰: ۱۷ - ۵: ۱۷

۱۸- روی که داد: ح ۵ - روی (ه: بوی) په نیل، د: روی بفرب. ری ه
 باری - بفرب - کلن - بنیل - خوده شده است

۱۹- اب ح د: باین: ه: باین همه خیل ۱۹: و - خفت شده

۲۰- آینه زحسن و بزنگ مانده

۲۱- شانه: ۵ - و شادی

۲۱: و - خفت شده

۲۴۶۱
۸۰

غم را بدرونه بند میکرد
غم گرچه بگفت در دنگ است
دل دوختن غم ارچه خونست
۲۵ گردد چو تفور بسته سرگرم
دیگی که درونه شد بجوش
دشنه بعکر فرو توان خورد
آنرا که بود بسینه جانی
مرده است که بی خوش باشد
۲۶ از گوشت تهی کنند خوانزا
خوردن که تواند استخوانزا
در دل چه سنان چه قطره آب
دل سوخته چون نهان کن راز
کش می بتراؤد اشک غماز

۲۲ : و - حذف شده ۳۲ - ۲۲ : ز - حذف شده

۲۳ : پسند ۵۲۳ : نگفت

۲۴ - زنف : و - زندت : هلاک است - اول - چه هلاک است - زنف شده

پس این کله - بهلاک است - تصمیع شده دل اندوی - چه - تم کشیده شده -

۲۴ : سوختن ۲۴ : زبون است

۲۵ - گردد : ۵ - دد ۲۵ : درست را

۲۶ وح : بردهن آ۲۷ - دشنه : چدھ - نشت

۲۹ جو : مردست آ۲۹ - نشت : ۹ - دشنه آ۲۰ : خانزا

۳۱ - یمن : ۵ - بیت آ۵۲۲ و : دل سوخته : ۷ : کند نهان

بیرون گزد نم از سفالش آن خم که درون هد زالاش
 رخساره سخن کند بفریاد گردم نزند لبس زبیداد
 عنوان زغرض نمونه باشد ۲۵ بیرون محک درونه باشد
 بویش خبر آرد از دروش مشک ارچه بود بپوست خونش
 همسایه تو بگرید از دود کافون توجون شد آتش انود
 بی حیله چو پر گسته طاووس آن کب قفص نشین محبوس
 کردی بطوف وادی آهنگ از بند قفص چو آمدی تنگ
 از حجره غم برون شدی تیر ۴. بر پشت جماز سبک خیز
 راندی بسرا ب دشت کشتنی
 گفع عنی از شکسته حالی
 در گوشه شدی ز همنشیان لحنی ز هراس نقش بیان

۳۳ و بود دود ۳۲- گزد نم: هـ- نزد هم آج ۳۴- نزد هم ۳۲- ۳۳: رخسار
 ۳۶، ۳۵- هـ- ۳۵، ۳۶ ۲۵ و: دمعه آمـ- بود: هـ- کند آج ۲۴- هـ: بپیش
 آج ۳۲: کای قوشنا چو آتش انود. و: این تو شوچو آتش انود. حـ دـ: تو شوچو
 آج ۳۷: همسایه قانگش بود دود: تو بگرید: حـ دـ - تو انگربست ۲۸- هـ: زنده شده
 آن: و- ای آج: بـ جـ لـ بـ جـ هـ: طاووس

۲۹- وادی: حـ دـ لـ وـ، هـ: رـ اـ

۳۰- حجره: دـ- خیمه آـ ۴- با: وـ- تـ

آـ ۴- بـ: سـ رـ بـ، دـ هـ: سـ رـ وـ آـ ۴- غـ اـ: حـ دـ هـ- غـ آـ

آـ ۴- وـ: بـ ۴- نـ وـ: اـ ۴- غـ اـ: حـ دـ هـ- غـ آـ

با سرو غم دار گفتی
قشع زفواش برد بیدی
باش غم دل دراز گشتی
شب سوخته روز مرده میبود
تنگ آمد از اندوه درونی
سرگشته بر ون شافت چون ^{هد}
گشتند به مره قرینیش
در نخستان آن قبیله
گه در ته شاخ گل چمیدند
لیلی بیانه چون گل زرد
لیلی چو بفسنه سرفکنده

با سبزه زد وست راز گفتی
۴۵ هر منع که درهوا پریدی
شب چون سوی خانه بازگشتی
چون شمع زغم فسرده میبود
روزی زغم اندرون زبونی
از کنج سرای آتش انزواد
۵ خوبان که بند همنشینش
رفتند بهم بی جمیله
گه بورخ یا سین خمیدند
هر سرخ گلی شکوفه پرورد
هر غنچه گشاده لب بخنده

۴۴-۶: میگفت .۴۴-۶: میگفت

۴۵-۶: آب - خنثیه .۴۶-۷: باش آ-۴۷- شمع: ۵- شب

۴۸-۷: اندران: ۶: بدون خون

۴۹-۷: آمده ز

۵۰-۷: شناخت : ۷-۵-۹- فتاد

۵۱-۷: به مره آ-۵- بی: ۶- ب-

۵۲-۷: ب-تا: قبیله: ۶: چمیدند. دل نیزه رف- ۷: م- اول از آن کشیده و به قبیله اسماح گردیده

۵۳-۷: یاسن: آ- چمیدند، بز: چمیدند، ۶: بیدیدند

۵۴-۷: وز: خنیدند .۵۵- شمع کی: چاده زن- شاخ گل (دهنچ: گل)

لیلی چو نهال خشک گشته ۵۵ هر لاله ببوی مشک گشته
 لیلی ز ز ماهه خار میخورد
 لیلی ز سر شک جایه میشست
 لیلی چو تذرو نیم بسمل
 گشتند میان سبزه و جوی
 در سایه شدنند نیم روزان
 یک سایه و آفتاب ده بود
 صافی گهری چودر مکون
 میگشت بجهوه کاه آن باع

هر بت رطی زبار میخورد
 هر سرو ز جو بجامه میرست
 هر کبک روان بناز مایل
 لحق چودران بساط گل روی
 ۶. از گری آفتاب سوزان
 در انجمانی که رشک مه بود
 شخصی ز موافقان محبتون
 از سوز رفیق سینه پرداخ

۵۵، ۵۶: ج ۵۵- ۵۶

۵۷: ۵۶، ۵۶، ۵۲، ۵۲

۵۸- ببوی: ۵- بسان

۵۹- وح: بط (مرتب آن- بت- است که بین رفاقت است): ج ۵: زنار، ۵: بنان

۶۰- زمانه: ۹- درونه

آ ۶۱: هر سرو ز جوی بجامه (آن: زمانه، ۵: زمانه) میشست، ز جو بجامه: ۹- ز جان بجامه،

ز: بجهوه بجهه آ ۶۲: ج ۵: خانه، ۹: خانه، ۵: ۵۸، ۵۹- ۵۹، ۵۸

۶۳: ف: یکچه چون ندان، ۹: بیار: روان: ۵- حفت شده، و بجای آن مدالای گفت-

- گبک بنان- بند پر کر- درد- وزش شد، آ ۶۴: تدریونم

آ ۶۵: بدان، ف: گلبوی آ ۶۵- ۵- ۵- چون

آ ۶۶- از گری: آ- نازکی آ ۶۶- در: ۵- و ز، ۵: از

۲۶

۷۶

هر یک بچه نسبت و چه نامند
شده در پی آزمون لیلی
در لیلی از آن سرایی هست
برداشت نوای دردمدرا
میگفت چو شعله‌ها آتش
میزد بعکر زبانه تیز
در پرده جامه جان دریدند
چون آهوی هند و استرثا
وان ناله جان گذار بشنید
ستر ادبش زیپ بخاست
رخساره بپشت پای او سود
بیگانه نمای آشنا روی

بسناخت که آن بتان کدامند
۶۵ در حلقه شان نمود میلی
کان باده که کرد قیس رامست
در گلشن آن بهار خدا
سوزان غزلی زقیس دلکش
زان زمزمه جراحت انگیز
۷۰ خوبان که نوای او شنیدند
زان نغمه شدن دوراز آرام
معشوقه چونام یار بشنید
شوریده زجای خوش بخواست
در پیش غزل سروای شدن زود
۷۵ گفت از سرگریه کای نکوهی

۶۴ ت: زچه نسبت

۶۵ آ: حقیشان آ: میخواهد

آ-ک: و-چو آ- جام: آ- جام

آ-د: از آندم آ- ج: آمو: آ- استرسام: ه: استر

۷۲- جان گذار: ج ۵ هز - جان نکار. ه: نزار نزار

۷۳: ج ۵ هز - حفت شده. ۷۴ و: بخواست

۷۵ ح: ای نکوروفی: ج ۵ هز: نکوروفی

۷۶ ح: نهاد آشناخونی، ج ۵ دز: آشناخونی

داری اثری زددمندی
نوگشت مرا غم کهن باز
مارا خبری ده ارتوانی
چونست میان آب دیده
بستر زکدام خار دارد
همخواهه او کدام مورست
دیده بکلام داغ داده است
پهلوش بروی سنگ چونست
چون میگذرد شب درازش
یا هم بخيال روی لیلی
بگشاد بازمون دی چند
ظاهر ز حدیث دل زبانت

داشم که بدین دم نژندی
زین فوغزی که کردی آغاز
زان غمزده کین قرانه رانی
کو دست دل ستم رسیده
۸۰ منزل بکلام غار دارد
همخانه او کدام مورست
سینه بکلام داغ داده است
بالاش بغار تنگ چونست
باکیست ز روز تیره رازش
۸۵ دارد بدگر خیال میلی
بسنید چو آن سخن خردمند
گفت ای زوفا سرشنجه جات

۷۶ و : باین ۷۶- اثری : ج ده وزح خبری ۷۹ و : کردست دی،
۵: دله ۷۹- آب : و چون تلاح : بکلام آی، آی، و- آی، آی،
آی آب ج ده و دادست، ز داده، ۷۸ بج ده و دادست، ز داده
۷۳ و : پیش ۷۴ : ب- حفشه، ۷۴ آی، از اذل صبح نتفاکر- بک - نوشته شد،
بنی حفشه، رهای صبح خالی اندشت، ۷۴: بروز

۷۵ سخیال : ه- خیال و ۷۸ ج : باهم، ه- مام، ز : مام
۷۶ ج ده وز : این آی و : بونا

۷۷- ظاهر : ج ده حاضر، ه- خاصه، و : آگ

آن یارکه بھراوست این گفت
کز تو شده بود دور و مهجور
۹. دل را بتو داده بود آزاد
قازیست نظر بسوی تقدا است
زان ره که گذشت بی جمالت
چون با تو منود دوش با دوش
همخواهه عشق نازین است
۹۵ بگرفت بعفوا بگه قراری
هست از تو بخواب نیزی تاب
آزا که برآمد از غفت هوش

دل زانده او باید رفت
دور از تو زخویش نیز شد دور
جان نیز به بیدلی ترداد
چون مرد هم آرزوی تقدا است
همره نشدش مگر خیالت
با خاک سیاه شده هم آغوش
همخواهه رایگان زمین است
وز بیخوابی برست باری
می بیند خوابت اندران خواب
هان تا لئنی زدل فراموش

۱۸۷: زاندوه ۹۰: ز-۱۹۰ ۹۰: ز-۱۸۹ ۹۰: ز-۱۹۰ ۹۰: ح: بوده:

مهجور: ب-و-کجور ۹۵: دور از تو و من زخویش دور (۵):

بخویش (کجور)، ۹: دور از تو زان خویشتن دور

۹۰: آزاد-د-آزاده، ۵: آواره ۹۰: به-و-ز: ترا: جد-هـ-بـ-سـ

۹۱: چوت: ۹-تا ۹۹: نانکه که برد: ک: ح-چو

۹۲: شدش ۹۳، ۹۴: ز-حدش: ۹۹: تا با تو گشت دوش با دوش:

۹: با تو چو نسود دوش بر دوش: سود: ب-نسود، جـحـ: نگشت

۹۳: ح-کوش: ۹۴: و-حدش: ۹۴: هـ-خـ: هـ-خـوانـه

۹۵: جـدـهـوزـ: وز بخودی تبرست باـی ۹۶: حـجـ: هـست اـچـ بـخـوابـتـیـ نـابـ (۵):

تـیرـهـ تـابـ)، اـزـقـ: ۵-اـرـچـ ۹۷: وـ: اـنـغـمـشـ

لیلی چو شنید این سخن را
میزد سرو دست و پای در خاک
۱.. گوینده نادرست پیام
چندانک نمود استواری
رخنه که بدل شدو جگر هم
در تن چو رگ حیات بگست
خوابان دگر که حال دیدند
۱.۵ شوریده ز جاش برگرفتند
بنحو دشتنش بخانه بودند
زان گونه بیادش سپردند
شد پیرزن جگر دریده
زان تیره نفس نفس بریده
افتاد برو چو خس برآبی
بتوان ز جگر برید پسوند
دیدن نتوان خراش فرزند

۹۸- چو: ح ده ز- ک آ- ب ج ۹۹- و: ده ز، ز: ده ز، د: ده ز اتفکد:
ح: ده ز اتفکد سرو دست و پای در خاک، میزد سرو دست و پای در خاک آ- ۹۹- سیر: ۱.
ج ۱۰۰- و: بطاک آ- ۱۰۱- ح: نمود، آ- ۱۰۲- که: و چو: نمود: ۱۰۳- شود
۱۰۴- ه: اپاشتکی، ح: اپاشتکی جود برم آ- ۱۰۵- و: از تن
آ- ۱۰۶- ح: گه کجا، و: قوان که .
۱۰۷- ک: و چو آ- ۱۰۸- آ- ۱۰۹- ح - آ- ۱۰۱- آ- ۱۰۱- ح: نشاک آ- ۱۰۱- و: بیان، ز: براو
آ- ۱۰۱- بتوان: ب- مادر، و: نتوان، نیگر برید: دز- جگر بریده.

صفت برگ نیز و دو ادو با خزان
وان آسیب صدمات حوادث سرمهادن
سرولیل در خاک و بی بالش ماندن *

آمد چو خزان بغارت باع بنشست بجای بلبلان زاغ
رخساره لاله پر زین گشت آینه آب آهینه کشت
هر غنچه که جلوه کرد گستاخ در ریختن آمد از سرشاخ

* ب : ... و ان سبب صدمات ...

ج : ... و بی بالش شدن آن سرو آبدار حوس رها ،

د : ... و ان آسیب دهرهای تیر و سرمهادن سرویل در خاک و بی بالش شدن
آن سرو آبدار خوش مقاومه از دخت جوانی در روزگار بی خورداری نمیدید .

ه : ... و بی بالش شدن ،

و : خوش شده ،

ز : صفت خزان و وفات لیلی و وصیت کردن بهادره همت مجنون . خوش

ح : ... و ان سبب صدمات حوادث دوبلان سرمهادن ...

آ - پر زین گشت : حاده - پر زین کرد ، ز : کرد

آ حاده ز : کرد

آ ز : هر جلوه که عنقه

آ ز : در ریخته

پر بیگ شکه زمین گلزار
 چون مجلس مکرمان زدینار
 ۵ ریزان گل ولاه شستند شست
 مالندمچنار دست برداشت
 هرسوی برنه کلستانی
 چون راه فتاده کاروانی
 ز آسیب طپان پهلو صرصور
 غلطان بزمین شکوفه تر
 منقار کلاع برسر گل
 مقراض شده بپر بلبل
 خفته علم شکوفه درخاک
 عباس شده درخت خماک
 ۱۰ شیرازه گل کره گشاده
 هرسو ورقی برون قتلده
 مامذه همه غنچه اخوشبوی
 از خنده شکریں تویش روی
 بروگی که زباد شد گریزان
 هرگوشه دوان قتان و خیزان
 نرگس که بخواب نغمه بسته
 از بانگ زغن نخواب جسته

۴۰۵ : ۹ - حذف شده

۱۰ - ۹ : ۵ - حذف شده

۱۱ - ۱۰ : مانده، ۵ - ۴ : مالیده

آ - بپر : ۵ - ۴ - وز - چوبی

آ - خسته : ۵ - ۴ - خط : ۴ - برخاک

۱۲ - ۱۱ : عباسه

۱۳ - هر : ۹ - اندر، سو : ز - سون : بولک فتاده : چ - ببادداده

آ - مامذه همه : ۵ - ماننده : ز - خوشبو

آ - چ - از خنده شکری : ز - سو ۱۴ - از : مو

۱۵ - و : وزهانگ زغن نخواب حسته، آ - خسته، چ - ز : حسته

۱۴

۱۵

ک آزاده و باخسان سروکار.	سوسن ز غبار سینه پر خار
پیمانه لله باد پیمای	۱۵ رخساره یاسمین زین سای
چون مردم راست از زمانه	در زلزله سرو راست خانه
چون زلف خمیده عروسان	گیسوی بنفسه خاکبوسان
وز شاخ بتازیانه خوردن	نسرین بلت زمانه خوردن
شانه طلب از درخت ششاد	در هم شده بعد سبل از ماد
افتاد کلی برست تختیزی	۲۰ ناگه بچنین شکوفه ریزی
زو چشمہ زندگی نمی بود	لیلی که بهار عالمی بود
وز آب برفت چشمہ سارش	آتش زده گشت نوبهارش
جان برد که سوی جان گزداشت	آن ریش کمن که در جگرد است

۱۴ ف : آنرده

۱۵ زح : در زمانه

۱۶ دل : بلب : ه : ملب

۱۷ - وز : مب - وان

۱۸ ب : در هم شده سنبان دم باد

۱۹ آ : سامه . و : سایه

۲۰ ب : ریزای ۲۱ ح : افتاده

۲۱ - زو : ح - د ، و ح : ان

۲۲ ح : برفته

۲۳ - برد : ز - بود

آن دل که شدش بعشق پامال
 ۲۵ آمیخت بسرو نوجوانش
 بیماری چشم نا توانش
 کش دود ز استخوان برآمد
 سرپوش اجل بسرد آورد
 شعله زنش چنان برآمد
 پهلو بکنار بستر آورد
 گشتیش تن گوهین سفالین
 ۲۶ چشم که هی بخواب در گشت
 در بند غنودنی دگرگشت
 یاقوت کبود گشت لعلش
 گشتیش خوی تب روان تمجیل
 هم و سمه ز رو بست و هم نیل

۲۵، ۲۵ و - ۲۵، ۲۵

۲۵ ز : بیماری زکس گرانش : ح : جسم

۲۶ ح : باستخوان

۲۷ ح : کشت آن تف گوهین سفالین، ۲۸ ده : کشت آن تف گوهین (ه) :
 گوهن) سفالین : ف : کشت آن تف

۲۹ و : چشی

۳۰ ح ده و ز ح : عنودت

۳۱ ده : تف، ح : تپ فتاده

۳۲ ح : گشته ۳۳ ح : تپ

۳۴ - ز رو : ب - ازو، و : نیخ :

۳۵ ده ح : نیوی شست :

بشت و : ز - شست

۴۴

نیگس زکوشمه بازماندش
شد تیره جمال صحیح تابش
و افتاد بزرگی آفتابش
تب خاله نهاد برلبش داغ
یک جان بدوزخم گه گرفتار
میدید عقوبی دوسه روز
از بند قفص شود بپرواز
بگشاد جریده پیش مادر
واندیشه من خراش جانت
۴. زین عنم که برای من کشیدی
آنرده شدی و رنج دیدی

۳۲: وز - حذف شده

آ ۳۲: باز آ ۳۲: ه - حذف شده

آ ۳۲: تابش: ه - نایش

آ ۳۳ - و: هدف - حذف شده: ح: وافتداده

آ ۳۴: تپ: و: بسته: د: چو

آ ۳۴: نهاده: ف: برداش آ ۳۵ - تن: و - سد

آ ۳۵ - زخم که: ح: ۵ - زخم (ه: زخم) شد، وح: هم شد

آ ۳۶: ح دهه: چنین آ ۳۷ - گ: ه - بر

آ ۳۸ - نکته: وح - شعله آ ۳۹ - پیش: ف - زند

آ ۳۹ - اند: ب - ز - آمد: آ ۴۰ - و: ف - حذف شده

۴: ح: ۵ - حذف شده آ ۴۱ - برای: ف - ز پسر

بار دل من بگردن تست
 لاید تو کشی که از تو زادم
 آن کارترا فتد ضرورت
 ازوی تنه راچه جای پرهیز
 قالب چه کند که گرن نمیرد
 نعمت زقیاس بیش بودی
 زایل کنم از تو زحمت خویش
 مزدت مکدام رای خواهم
 بعد از غم من غمی مبیناد
 و ز آب دودیده شوی پاکم

ناچار چو خونم از تن تست
 رضجی که نهند بر نهادم
 کاری که مرافت بصورت
 در خوشه فتد چو آتش تیز
 ۴۵ هرگه که جگر خراش کبرید
 تیمار مرا که پی فشردی
 وقتست کنونکه خیزم از پیش
 عذرت بلکام رای خواهم
 چشمیت پس ازین نی مبیناد
 ۵۰ بردار زبستر هلاکم

۴۱ - خونم از تن : ج ۵ هـ - خون من جتن (۵ هـ : تن) آ - باره : فـ - خون

۴۲ - نهند : ج ۵ هـ - بعشق ، ز : نهید

۴۳ - فتد : بـ جـ دـ هـ فـ - بـ دـ ، وـ : بـ دـ ضـ رـ وـ : بـ سـ رـ

۴۴ - تنه راچه : بـ جـ دـ وـ زـ - بـ نـهـ رـاـ چـهـ ، ۵ـ : بـ نـهـ رـاـ چـهـ

۴۵ - کـ گـ : بـ جـ دـ هـ وـ زـ - اـ گـ

۴۶ - تیمار : بـ بـ - تـیـ تـ

۴۷ بـ بـ فـ : رـ حـ مـ

۴۸ - دـ هـ - حـ فـ شـ هـ ۴۹ ، ۴۸ - جـ : ۴۸ ، ۴۹

۴۹ بـ : جـ سـ تـ ، حـ : اـ زـ اـ زـ

۵۰ - بـ دـ : وـ - غـ

۲۶

۶

بر بوی جگر سان در دودم
تا غازه تر بود برویم
کافور فشان زموق خویشم
پوشی بلباس آن جهانی
یک پاره بیار و برکن دوز
پیوند وفا برم ته خاک
لیلی بجهانه بر مهند رخت
و آوازده آن غریب مارا
لب ساز کند بفرق بوسی
وز سینه بر آورد حراره

وز آتش سینه سوز عودم
خون ریز بروی مشکوبیم
گل زن بجهان ز روی خویشم
چون از پی مرقدم نهایت
۵۵ از دامن چاک یار دل سوز
تا با خود از آن مصاحب پاک
چون نوبت آن شود که از تخت
کم کن قدری رقیب مارا
کاید چو شهان درین عروسی
۶۰ در جلوه من کند نظاره

آ۵: آ۵: و- آ۵: آ۵ آ۵: نج: از آ۵- بعده: ح- دنج- وز بوی. ۵۹: از بوی
۵۲: و- خنده آ۵: ح دده: خوزین ۵۲- تر: ۵- تو
آ۳: بجهان: ب- و- بکن: ح- هج: بروی آ۳: ز: ز روی
آ۴: از پی: و- حاصل آ۳: آ: بوسی
آ۵: یک پاره: د- یکباره. ۵: پر کله آ۵: و: ازین
آ۶: و- غابیم: آ- و غابیم. مل از روی شفای قدم و اذنی ران و اذن راهی مرغی- فدر. تکمیل شده: و- سوی
آ۷: ح- ج: بعده: ۵: بود که بر تخت
آ۸: بجهانه، ح: بجهانه آ۸: کن قدری: ۵- تو ری آن
آ۹: و: ح- خنده، و: و اکاه بخوان غریب مارا آ۹: دران
آ۱۰: ح- ۵: باز آ۱۰: ح- ۵: از، آ: برادر

از رخ بزمین شود زرافشان
رنگین کند از جگر قبارا
مطرب شود از تراشه سوز
دگریه روان کند درودی ۱۶۵
آید نعمه غم زند باسم
آید قدری چو مهر بانان
وانگه بوفا چنانک داند
در زندگی ار نبود کاری
گو آفخ که گفتی اربعین است
اینک رخ اگر جمال خواهی ۲۰

وزگریه تلغی شکر افshan
خونین کند از نفس هوارا
قاری شود از فیردلوز
وزفاله برآورد سروdi
من رقص کنان برون خرام
ما حجره خواهیگاه جاناN
هم خوابه شود اگر قواند
در خاک بهم بوم باری
بشتاB که وقت آن همین است
وینک من اگر وصال خواهی

۱۶۴- درافشان آ- و ز: و- د- آ- و ز: و- د- آ- و ز: و- د- آ-

۱۶۵- شده: ه- از تم افتد و بدآ در باوی صبح علاوه گردیده است: تراشه: ه- ب- تراشه و

۱۶۶- ز: دلسوز نمی: از گردیده سوان کند درودی: د- و- آ- ز: دلودی

۱۶۷- و ز: و- و ۱۶۸- غم: نج- حذف شده

۱۶۹- رقص کنان: و- جلوه کنان آ- و ۱۶۵- ه- آمد

۱۷۰- و: ما حجره چانگاه آ- و: ه- ب- حذف شده

۱۷۱- بهم: ه- بموی . ولی در باوی بکلی مزبور. کلی- بهم- علاوه گردیده است

۱۷۲- آ- که آج که گفتی اربعین است: که: ه- قو: گفتی ام: ف- گفتة

۱۷۳- وقت آن: آ- مصلحت

۱۷۴- وینک: همی: و اینک . هجده و ز: اینک

۲۶

۶۴

شوری زد و کالبد برانگیز
رنج دو جراحت اندکی کن
گرچه زدم سرد مردم اید وست
با گری خونم آر در سر
۲۵ ور دل نشود که برم آیی
گیری کم دوست چون گرانان
از مردمی تو بمنگردم
هر کس پی زندگان گزیند
با انک کنند ناله و شور

تن با تن و جان بجهان برآمیز
خون دو شهید رایکی کن
خون سرد نشد هنوز زد پوست
پسوند بخون گرم بهتر
چون جان بدریچه تن آیی
جان دوسترت بود ز جهان
زان روی که بیوقاست مردم
کس روی کذشتگان نبیند
نمتوان پس مرده رفت در گور

۲۱ آز: شونی: زدو: چ-زن و، ه: مرد و، و: بد و

۲۲ بچ دونچ: درآمیز

۲۳ و: رنجی و دو فراق اندکی کن ۲۳-کن: آ- خفشه

۲۴ چ ۵۵ و: تا ازدم سرد مردمی (و: مردم) دوست ،

چ: گراندم سرد سرد اید وست: گچه ز: ز-گرانان به: از

۲۵ و: با گری خونم ازدم تر: آر: آ- آر ۵۵ ۲۵: در دل

۲۶ و: کیرم کم دوست چون کریمان: دوست: ز- بار

۲۷ آ: دوستیت، بچ: دوست ترت ۲۲: ز- خفشه

۲۸ آ: از مردمی چو بمنگدم، و: از مردمی قو دوست کردم

۲۹ چ ۵۵- بیوقاست: مبچ- درونات ۷۸۰ ۷۹۰ ۸۰: چ ۵۵ هزار

۳۰ گور: ۵- شور ، دی بدنا: - گور - اصلح گردیده است

۱۰ با این همه من بمنزل خویش
چون خاک شود وجود پاکم
با باد صبا غبار گردم
گویند که گرد باد در داشت
من نیز بجان دهم گشادی
لیکن قونه آنگو که بی دوست
عمر بیست که جان تو بغم بود
بشتا ب که سوی آن خرابی
همراه چه بود که جان چون نوش
این راه دراز گاه و بیگاه
کاندر ره انتظار بود

۹ چندان زتو انتظار بدم

۸۰ و : نیشل آ-ه-کل: ج دهوز-دل
۸۱-پیامن: فح-گردسر ۸۲ و : در دست
۸۳-کل-زتن: ج- از تم افتاده و بدین معنی کنایه معاویه داشت:
رهید: آ- ابتدا زمینه و فرش پس نقطه دوت سر- تم زندگیده داشت: گشت: ج- داشت
۸۴ ز: پوچان ۸۵: گردت ۸۶ و: یکن چو تو آنکسی که هاد دست:
آنکسی که بی: ج ۸۷- آنکنی که ای(۵: بی) ۸۸: همظا به و زح: هم جوا به
۸۹ و: حذف شده ۸۱- ق: ه- ما ۸۷- کسوی: ج- بسوی
۹۰: ج ۹۱- حذف شده ۹۲ ح: آنکه
۹۱: ج ۹۲- پس از بیت شانه ۹۲ نزد شده: ز: حذف شده ۹۳ ح: آن

من مرده و انتظار بر جای
کز کنم عدم ره تو بیم
تو زود بیا که من گذشم
وزحال خویش بخبر گشت
مجنون گویان زن برون رفت
وان کیست که خواست ماند بیا^{۹۵}
دانسته نظر نکرد در هیچ
کاول سمنست و آفرانکشت
همشیره زهر شد نباشد
فردا همه هیزم است و خاشک
تادل نهی بین خرابی
کانگه بردت که دادت آرام

و امروز که گشت جان سبکپای
دوری منای بیش از این
منشین که بساط در فوشم
گفت این سخن وزحال در گشت
جا نش که میان موج خون رفت
او رفت زده عمر فسای
هیچست جهان پیچ بر پیچ
رنگین منگرگیای این کشت
همسا یه مرگ شد حیا تش
هر سرو و گلی که روید از خاک^{۱۰۰}
ای آنک چو غافلان بخوابی
هان تا نخوری فریب ایام

۹۱-و: ۲۴۵هـ- حدث شده: ز: امروز که گشت جان سبکپای، و: سکیبا
۹۲هـ: بزای، ذجحا آن کنم: جده دزد: که: و: قع-بغ: آن: آن: و: بنشین:
ب: ۵: فوشیم آن: ۹۳هـ: ماگذشیم آن: ج: ترکشت، و: برکشت آن: و: ود:
ط: عمر هر آن: ۹۶- وان: ج: ۵- آن، ب: او: ۹۷- ۹۸- ۹۹- ۹۰- ۹۲- ۹۸- و: ۹۷- ۹۸- ۹۹-
آن: نج: دیچ آن: ۹۷- نج: کیاه، ب: دشت آن: ز: اول: و: شمن: ب
۹۹- و: حیاش: ۱۰۰- و: حدث شده: آن: ۵هـ: همیب و گلی که دیچ (هـ: روید) از خاک
۱۰۱- ۵- حدث شده: ۱۰۱هـ: ۱۱۰- ۱۱۱هـ: آن: نهی بین: ج: دزد: بین
۱۰۲- ج: کانگه بردت که دادت آرام، هـ: اینک بردت چو دادت او دام

این بر شده گند مدقیر
دارد دودد اچه هست بی در
هر که ندو دش بروون نشسته
از ششده زمانه رست
در ششده گشت همه گدار ۱.۵
چون لیلی راز هفت پر کار
جز عشق نبرد تو شه با خویش
جای که گرفت راه در پیش
زین خانه که رخنه گاه دزدست
زادی که برقی همان مزدست
چون رفتنیم ازین گذرگاه
آن به که برمی تو شه را
یارب چوبی ازین سوادم
زایمان درست بخش زادم
جز بدرقه عطا تو بس ۱۱.

۱۰۳- دارد : ۹- دار

۱۰۴- ب وح : هرگز ; ج د : هرگز نزدیش .

۱۰۵- ه : هرگز که نزد : کندو : ف- کس ن

۱۰۶- ه : نه مان صریحت است ; د ح : نهسته است

۱۰۷- ح- ح- حذف شده ۱۰۸- ب ز : همه گشت ; ه : بردام . و : گردار

۱۰۹- جای : و- آزم ; ز : جا ص که گرفت همه در پیش

۱۱۰- تو شه ها : ب ح- ح- ح- تو شه

۱۱۱- ب و : این خانه که رخنه گاه درست (و : رخنه گاه دزدست)

۱۱۲- ب د خوزدست . ح ز : مردست ۱۱۳- ه : ه - حذف شده

۱۱۴- د : رفتنیم . ف ح : رفتنیم

۱۱۵- و : تو شه همراه ۱۱۶- ه : ه - ۱۱۷- ه : ه

۱۱۸- برقی : ح - برقی ۱۱۹- د : زیمان

۲۴۶

۶۰

خبر یافتن مجنون در منداز بیمار
 لیلی و آنحلقه سگان بیابان زنجیرست
 و بحلقه زدن در لیلی آمدن و از پیش
 جنازه لیلی را در حلقة رحیل دیدن و نثار
 شاهاده از دیده ریختن و بمواقف مکفه
 عروس سوی شبستان لحد برغم خلائق
 صحیحه روان شدن *

خوانده این خط کهن سال زین گوته نمود صور تعالی
 کان بت چو این سرای غم رفت با همه عشق در عدم رفت

* بب : ... از پیش لیلی را در حلقة ... ، ح : ... در لیلی در آمدن و از پیش در جنازه او را در حلقة
 رحیل یافتن و نثار ... ، د : ... و بحلقه زدن لیلی آمدن و از پیش در جنازه او را در بطنه ... ،
 ه : خبر یافتن مجنون از بیابان لیلی و بحلقه زدن در لیلی آمدن و از پیش در جنازه او را اندر رحیل
 دیدن و نثار شاهاده از دیده ریختن ، و : خن شده ، ز : آلاهی یافتن مجنون از
 وفات لیلی و آمدن بر سرتاپوت پھر کرد و غزل وصال خواند و در محل دفن لیلی را در
 برگرفتن و بواسطه ابدی پیوست . ح : ... در لیلی در آمدن و از پیش جنازه لیلی
 در جلوه رحیل دیدن ... ریختن و بمصاحبه معافه عروس خود سوی شبستان
 لحد برغم خلود سحبت روان شدن .

۲۵۵ : پا

برداشت بنویمه وای ویلی
کاختر زدمش فنان برآورد
وز درد فکنده خاک برس
میریخت بجسم مرده کافور *

ما در که بدید حال لیلی
آهی ز جگرچنان برآورد
۵ افتاد زغم چوخاک بردر
از کند بیخناه پرنور

وز بمر سروشک جوی میکند
پوکاله تر ز روی میکند
سر میزد و رخ کباب میکرد
پوکاله تر ز روی میکند

ناخن بحنا خضاب میکرد
زان مشغله کش بروی میرفت
خونابه زرخ بجوي میرفت
راخساره زخون دیده گلرنگ

۱۰ خویشان بهم آمدند لتنگ
کردند بدروز پیرهن چاک
دستار شرف زدن بیخاک
مجنون ز خبر کشی و فدادار

آگه شده بود ز حمت بار
بردر بعیادتش رسیده
آزده دل و جگر در دیده
کامد ز درون در نفیری

آ-که: ۴-چو ۳-چو و؛ بوجه ۲-چو ۵-وز؛ نغمش آنچه؛ موباهی
آنچه؛ بعثم *۶-آ؛ بعد از بیت شماره ۶ بیت شماره ۵ همانگردد. ۷-چو ۵-هه؛ از
۸-ز-خنده آندهه؛ خراب، ۹-خواب آ-؛ بعنای ۷-چو ۵-بکله، ۱۰-اتعون
آ-چو ۵-هه؛ وز؛ نان مشعله کش بروی میریخت (وز؛ میرفت)

۱۱-خونابه رخ، ۱۲-چو ۵-هه؛ میریخت آ-؛ آمدند؛ ۱۳-آمدان آنچه؛ بخون
۱۴-دستار؛ ب-دستار ۱۵-خبرکشی؛ دهه-خبرکش، وع؛ تنبیه. ز؛ چاکش
۱۶-چو ۵-هه؛ بدوز حمت بار (هه؛ خار)، ۱۷-وز؛ بدر حمت آ-؛ آب؛ و آزده
۱۸-آب؛ ابعیادتش آ-؛ نبرون آ-؛ وز؛ و-در؛ سری؛ چ-صغری

۱۵	لیلی گویان برادر و خویش
	بردند برون جنازه ماه
	یکجا شده مرد وزن فراهم
	عاشق که نظاره چنان دید
۲.	در پیش جنازه رفت خذان
	از دیده ره جنازه میروفت
	نظم از سرو جد و حال مینواند
	کالمنه الله از چینین روز
	در بزم وصال خوش نشستیم *

۱۵: بیان ۱۵-۵: ز-۱۶-برون: ۵- چنان

۱۶: بخواست ۱۷ وز: و بنات و

۱۸- نظاره: ۵- جنازه ۱۹: منه

۲۰: ز: میرفت ۲۱- و: خذان شده: ز: بازیگفت ۲۱: ۹- صفت شده

۲۱: ج- صفت شده و بعض آن صنع شده ۲۰: هن نسخه تکرار گردد ۲۱: ۲۰- ۲۱- ۱۵-

۲۲: ج: میگفت ۲۳: ۵: غزل (۵: غزی) الطین ی سفت

۲۳: ۵: کای مت و الله: ج: ای چین ۲۳: ج: نشینم، ۵: نشینم، و: نشستم

۲۴: نشینم. ۵: نشینم. و: نشستم

۲۵: و: وز درد فراق باز رستم: آ: باز رستم.

۲۶: باز چینم. ۵: باز چینم. ۵: باز چینم

*۲۷: بد از بیت شاهزاده ۲۳ بیت شاهزاده ۲۹ نوشته شده است

در گل نه زن سفال سایم
و صلی که دروز قرب جان
سر روی که کشیده داشت بالین
وقتست که خانه سازد آنون
بی منت دیده روی بیسم
بی پرده خلق جلوه سازیم
۳۰ آن دست که از جهان بداریم
همخانه شویم موی درموی
زمین خواب در از جی ملامت
پوید بخزینه پاک با پاک

بل غالیه وصال سایم
نی جان گند نه زندگانی
از صحبت این تن سفالین
ریحان وی از سفال مجذون
بی زحمت لعل بوسه چینیم
بی طعنه خصم عشق بازیم
در گردن یلدگر دراریم
همخوابه بوسیم روی برروی
سر بر نکنیم تا قیامت
ماند بحظیر و خاک ها خاک

۲۴: ف- عنده، آن- ۲۴- نزد: و- ح- این: سفال: ح- د- ه- سخیل آن- ۲۴- ب- ۵۵- د-،
و- ب-، ح- د- غالیه وصال سایم ۲۵: و- عنده، آن- ۲۵- درون: ح- د- ه- درون،
ح- د- ب- ای- ه- ب- ک- ل- ب- ک- ل- ا- ا- ز- ز- ر- ر- آ- آ- ز- ز- د- د- ه- ه- س- س- ا- ا- ن- ن- (ح-
س- ا- ن- ن-) ۲۶- خ- س- م- ب- ح- خ- ل- ق-، و- ب- ا- ن- ۲۶- و- ب- ا- ر- ا- م- (ح-
آ- آ- ح- م- خ- و- ب-، د- ه- م- خ- ا- ب-، ه- ه- خ- ا- ب- آ- آ- ح- د- ه- و- ز- ه- م- خ- ا- ن- (د-
همخانه، ۵- وز- ه- م- خ- ا- ب-) شویم روی د- ه- ل- ا- ب-؛ ح- شویم، م- ب-؛ درروی
آ- آ- ب- خ- و- ب-، بی ملامت: و- پر ملامت، ف- بی ملامت
آ- آ- آ- آ- ب- ب- و- ب- بخزینه، ح- د- ه- پاک و ناپاک

با بد لحدی به تنگی آراست
گرفرجه خاک تنگ مایه است ۲۵
بستان عدم فراغ سایه است
خلوتکده نکوتر از گور
نی با نگ رقیب در بنا گوش
نی سنگ ملامت گرانان
نی دیده کشی زخم جاسوس
وزغم باجل فراغ دیده
مردت خوانم گرآیی اکنون
می خند کفون ولیک برخویش
مگری بغم که شادمانیست

۴۴ ج ۵۵: بتنگ آ ۳۵ ج ۵۵: گر (۵: تا) جرمه خاک تنگ پایست.
و: گپره خاک تنگ مانست. ز: گچره خاک تنگ پایست
۴۵ و: مانست. ز: مایست آ ۳۶ ب ۹: سور آ ۳۶ ج ۷: نلند. د: خاله بلکه. ول از زدی
نقاشی تیرکشیده شده آ ۳۷ ز: ن: د: سراجمان خواش. و: سراجمان. آ: حوش
آ ۳۸ ز: ن: آ ۳۸ ب ۷ د ۵ ه وزع: ف (ز: ن) عربیده
آ ۳۹ ز: ن: آ ۳۹ ز: ن: ۵: دیده بات
آ ۴۰ ۵: نی دیده کس زن خشم جاسوس. ز: ن: ج ۵۰: دیده کشی زخم
آ ۴۱ ز: ج ۵۰ - زین: و: وزن خاصل: ف: اجل
آ ۴۲ ج ۵۵ وز: ای آ ۴۳ وز: ای: کت: ج ۵۵ ه - که: ح: روانی است
آ ۴۳ ۵: کویی بمنی که: ج ۵: بمنی که: ح: بمنی که شادمانی است

در نوحة لیلی اندرا فزای
موج گهرش بلیلی انداز
بریاد کمند زلف او کن
از شارع آن جنازه پاک
نی آن سوی من که سوی او دم
نی از پی من که بخرا و خواه
از چا شنی غمش نمک رین
نام لب او نویس بروی
گوکین برسان بروج مجنون
در دم زدنی رسم بکوش

چندانک ز بهمن زفی وای
۴۵ هرگریه که بهمن کنی ساز
مویی که کنی بمویه من
در ما تم ارس بر کنی خاک
بو من چو دعا دمی درین غم
عفوی که بخواهیم ز درگاه
۵. در تو شه من گه نمک بیز
حلوا که فرستیم پیا پی
زن بو سه بغاکش از حدا فرون
راه ارجه قیامتست سویش

آ ۴۴ و : ندان ز بهمن ۴۷ - جنازه : ح - جنازه کن

آ ۴۸ ح ده و : بر من چو (ه) دی دی (و : دعا) درین دم :

ن : ده بندم : غم : ح - ۵

آ ۴۹ ز : آن : ح ۵ وز - ان : ه : از سویی ، ح : برسوی

آ ۵۰ نفوایم ۴۹ ز : نه : که : ب - ز

آ ۵۱ : و - خنث شه . آ ۵ - که نمک بیز : ح ده ز - مکن نمک تیر

آ ۵۲ ه : بیانی آ ۵ ه : باوی

آ ۵۳ - زن : ح - زان ، ولی از بیوی - الـ - تم کشیده شده است ، ح : زان

آ ۵۴ و : گواین : آز : بروی

آ ۵۵ ح : قیامی سست

زین پای کنم برو شتایم
جان عزیز یافتنی باز
کان جان عزیز یافتنی باز
رقص خوش عاشقانه میزد
زین زمزمه فراق خوش بود
در گریه زارخنده میکرد
از بی خودی آمدست در جوش
افسانه گفته را کند راست
تاخوا بگه نگار خوش خواب
در خاک نهاد و دیعت خاک
وان کان نمک درو نهادند

زین پاحد راه در نیابم
۵۱ جان عزیز دل مینداز
زین سان همه ره ترا به میزد
آنرا که درونه زنده وش بود
وانکس که نداشت لذت درد
خلقی بگمان که مرد بیهوش
۶ وین در دل کس نه کو بصد خواست
میرفت بدان فرم و تاب
چون ستد که آنک دور افلاک
گریان چک زمین گشادند

۵۴: وز- خننده آ- ۵۴- حد: ح- ۵۵- چکه، ۵۵: ح- ر-

۵۴- برو: ح- بروت، ۵۵: بدرو

۵۵: یا قم آ- ۵۷- که: د- کو

۵۷: نان

آ- نار: ب- نار، مکن است این علمنی باشد که در چهارت برای کشیدگردن- الـ- روی

آن گزده میشود آ- ۵۹: آمده است

آ- نه کو: ۵۹- نکو آ- ۶- گفته را: ۵- راز را

آ- ح- ۵۵- دران آ- ۶۲- تا: و- با: ب: خوانکه

آ- ۶۲- چوت سد: و- باشد

آ- و: کند آ- ۶۶- دو: دران

۶۵	مجنون ز میان انجمن جست مکرفت عروس را در آغوش
۶۶	دو اخترسعدرا بپاکی خوبیشان صنم ز شرم آن کار
۶۷	تا ساز کند خشم و خون ریز چون داشت به پنجه در زندگی
۶۸	او از سر و پنجه بیخبر بود با هم شده بود پوست با پوست
۶۹	کردند بعفیش آزمونش مازو که حمایل صنم گشت
۷۰	افتاد بخمه : ج : بخمه ، ه : بخمه
۷۱	۴۲۰۴۵۰۴۶ - ۵: ۴۵۰۴۶۰۴۷
۷۲	۴۲۵: ۴۵۰۴۶ - ۵: ه : ز : بدو
۷۳	۷۶۶: ۴۲۰۴۵۰۴۶ - ۵: افتاده
۷۴	۴۷: ه : ز نظم ۴۷: کار . ۵: ما
۷۵	۴۸: ه : ج ۵۰ - خنثه : ه : چشم ۴۹: سپرده : و : بر زندگی
۷۶	۴۹: ه : وزحال لقی (ز : بس) زندگی ، و : بی خاک خصب
۷۷	۵۰: ه : قی : او را سپنجه : و : فر - خنثه . تلاع : پنجه ش ، ه : پنجه اش ،
۷۸	۵۱: ه : شوه ۴۷: ه : شوه ۴۷: کردند ببکره : آ : بجکش
۷۹	۴۷: ه : فر - خنثه . ۴۸: ه : بازو که : ج ۵۰ - بازو ش :
۸۰	۴۹: ه : بازو ش حمایل صنم داشت ۴۹: ه : از هم : ه : از بس ، ۵: داشت

۴۶۰: ه : افتاد بخمه : ج : بخمه ، ه : بخمه
 ۴۶۱: ه : ز : بدو ۴۶۲: ه : افتاده
 ۴۶۲: ه : ز نظم ۴۶۲: ه : کار . ۵: ما
 ۴۶۳: ه : ج ۵۰ - خنثه : ه : چشم ۴۹: ه : سپرده : و : بر زندگی
 ۴۶۴: ه : وزحال لقی (ز : بس) زندگی ، و : بی خاک خصب
 ۴۶۵: ه : قی : او را سپنجه : و : فر - خنثه . تلاع : پنجه ش ، ه : پنجه اش ،
 ۴۶۶: ه : شوه ۴۷: ه : شوه ۴۷: کردند ببکره : آ : بجکش
 ۴۶۷: ه : فر - خنثه . ۴۷: ه : بازو که : ج ۵۰ - بازو ش :
 ۴۶۸: ه : بازو ش حمایل صنم داشت ۴۷: ه : از هم : ه : از بس ، ۵: داشت

افتد بغير شان غباری
 کز یار جد اکنند یاری
 ۷۵ پسی دو سه از بزرگوار^۳
 گفتند بچشم سیل باران
 کین کارنه شهوت هوا بیست
 سری زخرزینه خدا بیست
 و رفه بهوس کسی نجوید
 کز جان عزمیزدست شوید
 خوش وقت کسی که از دل پاک
 در راه وفا چین شود خاک
 وصل ارجه بر اهل دل و بالست
 ۸۰ نفسی که نباشدش هوارام
 رامش زکجا شود ددو دام
 گر عاشق این مقام دارد
 تقوی بجهان چه نام دارد
 تا هر دو نه در مغاک بودند
 زالایش نفس پاک بودند
 و امروز که شهر بند خاکند

۲۵- سیل باران : و - اشکباران

۲۶- ج ۵: نه شهوت و ، ه : الهم است

۲۶- ه ۵: فریبنا . ز : خزانه

۲۷- ج ۵: نی ۲۷- ه ۵: از جان

۲۸- وغا : و - کسی ۲۹- ع : با هل

۲۹- آدب : نیایدش ۳۰- شود ددو دام : و - بود دلام

۳۱- نه در : ج ۵- ه ۵ - درین

۳۲- خاک ۳۲- آخ : خاک اند. ه : خاکست

۳۳- و : پنداشت که ، آخ : پاک اند. ج : باکند .

ه : خاکست

۱۰۱ بود از چین نشان
 پاکیزه تقی بپاک جانی
 در گردن ما وبال ایشان
 کرد آن همه را درون دل کار
 بر هردو فتاده خاک بیزی
 گریان سوی خانه بازگشتند
 خود حاصل عمر چیست انسوی
 هیچست پونیستش و فایی
 عمر ارجه بورآدی غریز است
 این عمر که روی کس نبیند
 ماساده دل و فلک دغا باز

۸۵ درهم مکنید حال ایشان
 از سوز دل آن حکایت زار
 کردند بدزد اشک ریزی
 زان روضه که در گذار گشتند
 زافسوس زدن بغره چون کوس
 ۹۰ با آنک دهد جهان بهای
 عمر ارجه بورآدی غریز است
 این عمر که روی کس نبیند
 نقد شده چون قوان ستد باز

۸۴- تقی: ج - ترین: ۱۵- مکنید: ۵- نکنید
 ۸۵- ما: ج ۵۵- من: ۶۷- ج ده و ز: درونه افکار
 ۸۷- آه: بدرد و ۸۷- ۵: فتاد
 ۸۸- ده: وح- دل، آز: گزار، ۵: گدار
 ۸۹- و- خفت شده، ۸۹- چوت: ۵- بر
 ۹۰- ۵: بجهاد دهد: آ: مقای، و: نقا^ن: ج، بقای، ۵: بهای
 ۹۱- برآدی: و- تزادی، نز: بادی ۹۲- چون باز نموده که بس نه بیند:
 بـ ج و: پس، ۹۵- ۵: بـ ۹۳- قوان: ج- بخطیر در بالای صرع نوشته شده است
 ۹۴- ۵: دلی، ج: دعایان

۹۴

۵۰

هردم بگان کینه خویش
 ۹۵ منگره بدیگری کشاید
 تیری کشد آسمان بدکیش
 کزوی چو گذشت بر تو آید
 دوزد همه خلق را بیک تیر
 از مرگ کسی چرا شود شاد
 آنرا که بود بمرگ بنیاد
 در نوبت کس مکن خوشی فاش
 این کار بتو بست خوش باش
 گیرد ره تو اجل نهای
 ۱۰۰ غافل مشو از جوانی خویش
 میترس ز خصم جانی خویش
 موی سیهت که تیره و نگیست
 از عاریت زمانه زنگیست
 کوز یور عاریت کند ناز
 ناخوش بود آن عروس طناز
 این چشمہ خور که آب جویست
 از موی سیه ختاب شویست

- آ ۹۴- بکال ۹۳- کشد؛ بج ۵۵- و- زند
 ۹۵- بز ۹۶- ز- حذف شده ۹۷- ج ۵۵- ازوی ضمید (ه: بجهد) که
 صید نغیر؛ کجهد؛ و- بجهی؛ که؛ ح- ه
 آ ۹۷- پرا؛ ج ۵۵- کها
 آ ۹۸- فح؛ کین ۹۹- و- حذف شده
 آ ۹۹- تقدیف؛ ل- متوافق
 آ ۱۰۰- نضم؛ و- نوهم آ ۱۰۱- ج ۵۵- و؛ رنگست
 آ ۱۰۲- ج ۵۵- و؛ نمان دور رنگست. ز؛ نمان در رنگست؛ ح؛ منگیست
 آ ۱۰۳- و؛ کوز یور عاریت کند سان؛ آ؛ مان. ه؛ باز
 آ ۱۰۴- سویست

تا چشم بهم زنی شود روز
ماهی کیری به نیمه شست
از نیمه شست او نرسیدند
چه کهنه چه نو در آسیا جو
هم پخته فتد ز شاخ و هم خام
چه هیزم خشک و چه گل تر
کان جمله متاع رستخیز است
باسد دم گرگ دام رو باه
کان تیغ نماید نه دندان
بس خنده که آن زخمینا کیست

این شب که تراست هشت آموز
۱.۵ هرمه مه نو بر آسمان هست
از نیم و تمام و هرچه هستند
چرخست خراس آسیا رو
صر صر چو زند بستان گام
آتش چو بیشله بر کشد سر
۱۱. بازار جهان مبین که تیز است
صخش منگره هست دمعواه
شامش منگره هست خندان
خندیدن آسمان هلاکیست

۱۴- شب : ف- حذف شده ۱۰.۳- زف : چ ۵ ۵ و ز- منی

۱۵- و- پس از بیت شاره ۱۰.۸ نوشته شده ۱۰.۱- هر : ه- س؛ چ : بر آسمان است
۱۶- گرچه به نیمه : چ- قومگیر نیمه ۰.۵۵ : توکیگیر نیمه : و : گیرد ۱۰.۲؛ حذف شده
۱۷- اب چ ۵ ۵ فرح : تمام هچه ۱۰.۶ ه- بجستند

۱۸- و : خراس ، ف : آسیا وار ۱۰.۷ از : تا چشم بهم زنی کند زار
۱۹- اد : بشاخ ، دلی در بالای یعنی کل بخاریز- من - ملاود شده : و : ببا هز- حذف شده

۲۰- هد کشد ۱۰.۹- و : چ- حذف شده

۲۱- و : کین ، چ : کاین ۱۱.۱ چ ۵ ۵ فرح : گرگ و : دام و- ذم

۲۲- چ : بسک ۱۱.۲ و : کین : ب : به دندان . چ ۵ ۵ : بد دان

- ۱۱۳۰.۱۱۴ : و- حذف شده ۱۱.۳- آن : چ ۵- او ، ه- و

۱۵

چون شد بدء تو شیر بخوی	دست از ده خود بخون خوشیو
۱۱۴- نهم که رقیب جمله چیزند	غار تگر جمله چیز نمیزند
دزدی که زکوتوال باشد	در قلعه درون چه حال باشد
خازن چوکند خزینه تاراج	گنجینه بنقب زن چه محتاج
این کمینه بساط عبرت اندوز	راهیست که میروند شب و روز
هردم که زن تو گاه و بیگاه	کامیست که میز خادین راه
۱۲. با تاختن بدین روایی	پیداست که چند زنده مانی
بس خرصنان که در آمامت	بستند طولیه بر قیامت
زین مرحله چون برون جهیدند	رفتن چنانک پس نمیزند
خامست که در سرای پرسوز	جاگرم کند ز بهرده روز

۱۱۴- شد بدء : ج ۵۵- شیر بدی : ح : بره تو ۱۱۴- ده : ج ۵۵- بد . ح : بره

آ ۱۱۵- چیزند ، ۵- چیزند

۱۱۶- چو : و - که

۱۱۷- گنجینه هفت شیست محتاج : آ - بنقبه زن : بنقبه چه : ج ۵۵- بنقب نیست

۱۱۸- ج ۵۵- و : عشتار ۱۱۹- درین : ب - توده

۱۱۹- تا تاختن درین روایی ، و : با تاختن چنین روایی

۱۲۰- پیداست : ب ج ۵۵- سهلست

۱۲۱- برا قیامت ، فر : تاقیامت

۱۲۲- مرحله : ج - زینه : آ ۵- حمیدند ، ب : حمیدند ، ج ۵۵- خمیدند

۱۲۳- وح : خامیست ۱۲۳- و : جاگرم کشند بهرده روزه :

ز بهر : ب - بزای . ج ۵۵- ز بعد . ح : بهر

- در پخته غور در نگنجد
۱۲۵ بگسل زوفاء مادر خاک
گفتی که مراست این زر و مال
گنجی که دل تو شاد دارد
خوشدل شدنست چو کودک از
از لب هنسی رمیده گیرت
- ۱۲۶ هیچست دی که بیچ پیچست
چون برگره تمی دهی پیچ
خاکیست خزینه در مقاکی
این شیشه کمی شرنگ دارد
-
- ۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳
- ۱۲۷ آ-ب : اگر آ-بین تاچونو : و-بنگر توک
۱۲۸-کوک، ف-کوک آ-ح : زین صرمه مرد ریگ تاچند : مرد : ۵۵-مرد
۱۲۹-۵۵-۵۵ آ-ج د ۵۵-از زیچ چون نفس سمیده گردد، ز-گردد
۱۳۰-۵۵-۵۵ آ-ج د ۵۵-آن زر بکسان رسیده گردد، ز-گردد
۱۳۱-۵۵-۵۵ آ-ج د ۵۵-هیچ ۱۳۱، ۱۳۰-۵-۵-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳
- ۱۳۲-۵۵-۵۵ آ-ج د ۵۵-هیچ ۱۳۲-ب-ج د ۵۵-خاکست
۱۳۳-چندین چه : آ-تاچند آ-آ-می شرک، ج د ۵۵-و-می بیک، ج-میش گرگ

۴۶

۴۶

این مویهای بیجان بگیسوی منور مادر
مغفور و خوبیش که قابر الشیب نبوری
داشت راست افتاد و بین فالهای
سوزان نفس حسن لخا اکسترکرد شد
و گوهر پاک برادر حسام الدین را که در
میان خارک خورد مورچه گشت شون
گردانیده امد غمده الله بغفارانه *

ما تملکه شد جهان نهان نیست ما تمزده کیست کنجهان نیست

بده آ و : حذف شده ، ب ب : ... فرید اشت بریست افتاد ... در میان چوب خورد مورچه ... ،

د : از جز ... این سی هن مقدم استه که در حاشیه وقیع تقدیر کرد و پیش بر میاید که سرخن مربود دهیں
نمکو ... بجای سرخن آیده نوش شده است ... منی مادر مادر و مغفوره ... نفس خش ... ،

ه ۵ : خوبیش بر است و گوهر پاک ... ،

ز : در وفات مادر مغفور و برادر مرحوم خوبیش کوید ،

ح : این مویهای بیچیدن بگیسویی ... داشت و بر پشت اماماد ... نفس را حسن
و ناکسته ... در میان خواب خورد ...

... تهدی همای الله بضرارت

آ - ماتملکه شد ، ب ب ح : ماتملکه *

آ و : ماتملکه

از روزی خویش تن بدم روز
 هم مادر و هم برادر رفت
 گم شد دومه دو هفته من
 دهرم بد و دهروخت سینه
 چرخ از دو طایفه کرد هیچم
 فریاد که ماتم دو افتاد
 یک شعله بس است خرمقا
 یک سینه دو بار بر نگیرد
 دوم زنیش چگونه خیزد
 گرشد زمیان دونیه شاید

زان جمله یکی مم درین سوز
 کامال دو فورا زاخته فت
 یک هفته رجعت تفهه من
 ۵ هجرم ز دوسوکشید کینه
 بخت از دو شکنجه داد پیچم
 ماتم دو شد و غم دو افتاد
 حیف است دو داغ چون من را
 ۱۰ یک لگد آنک رخت ریزد
 این دل که دو سوی میگردید

آ و : زین جمله من یکی ، ده ح : منم یکی

آ و : از دوری

آ ج ده وزح : ز اختنم

آ ج ده : خفته آن - مه : آ - م

آ - دهم : ز - هردم ، خست : و - سفت

آن - طایفه : ۵ - شکنجه - نوشته شده ولی بعد اصلاح شده است

آ ح : بسی سست

آ آه : مکسر

آ : ده وع : دویم ۱۱ : و - حذف شده

آ ح : دوینه

خون شد دلم از دینخ خورد
 چون مادر من بزیر خاکست
 ای مادر من کجا بی آخر
 ۱۵ خندان زدل زمین بروان آی
 راندی بهشت کشی خویش
 هرجا که زپای تو غباریست
 شیرازه جزو من زقدیر
 همراهی که بشیر شد فراهم
 ۲. گسیرم که شدی زدیده مستو
 زانجا که نوازشت فزون بود
 آزرده دلم زکرده خویش
 با این خجلی که رو سیاهم

۱۳ - ناد : ۵ - ناک

۱۴ ب : کنم بسر

۱۵ ه : بخ . ق ح : ۷۰

۱۶ . آ : ۱۵ - آ : ۱۵

۱۷ - جا : ۵ - چه

۱۸ و : بتقدیر ت ۱۹ و : ۷۰

۱۹ ز : نزکیه

۲۰ - خجلی که : و - که نزکره

اینک زفراق زخم خوردم *
 زخمی زفراق صعب تر نیست
 غافل بدم از چین سعادت
 میدانم کزچه مانده ام باز
 قدرش نشناشد آدمی زاد
 مالیدن دست کی کذ سود
 هرگه که زدست شد عزیست
 کی داند قدر تذرستی
 نشناشد مرد قدر خویشان

زان بی ادبی که بیش کردم
 ۲۵ بر دل که صبوریش سپر نیست
 در زندگیت زروی عادت
 هین کایت هجر خوانده ام باز
 تا خانه بود ز دولت آباد
 دولت چو عنان زدست برود
 ۳۰ نعمت بحضور سهل چیز است
 مردم که نیوفقد بسستی
 نشناشد مرد قدر خویشان

۲۴ - نخس : ج ۵۵ - زهر

* آ : پس از بیت شاره : ۲۴ بیت شاهه ۲۳ گراز گرد بازی هیکل خواجهیان - باکوز - یا - زرتشد هشت

۲۵ - سپر : ۵۵ - بسر آ - نخس : ح - تیری ۲۶.۲۷ و - خونش

۲۸.۲۹.۲۲.۲۸.۲۹ - ح : ۲۲.۲۸.۲۹

۲۲ ج ۵۵ : آن کایت عشق خوانده ام (ه : خوانده) بان : هین : ح - من

۲۲ ج ۵ : میداند از چه : ۵ : میداند : ح : گرچه

۲۸ ح : قدش منشاند : ح : نشناشد

۲۹ - عنان : آب ف - جهان

۳۰ و : خاییدی : کند : ف - دهد آ - ۳۰ ه : بحصود

۳۱ - مردم : و - آنکس : ۵ : بیوفتدز بسستی

۳۲ ب ۵ : زایشان

۲۶

۴۲

آنکس شرف حضور داند
آید چو غم عزیز در پیش
آنکس که عزیز ترغیب بیش ۲۵
باشد بقیاس آرزو خوش
حلوا خسک است زیر دنران
پشت من و پشتیان من بود
بی پشت شدم چو پشتیان رفت
هم دولت بند بود و هم ناز
ناز از که کنم چو دولتم خفت
خود دولت من همان پسند است ۴.
ئىنى كە ترا چو نام زنده است

آ-آنکس: ج - آنکس که ۳۳ - ذوق: ۵ - ذوق و: بازماند:

وح - دو (ج: دور) ماند ۳۴ و: عنی

آ-آنکس: ب - هرکس ۳۵ و: هر بقیمه که آن خوشت داد لکش

آ-آنون: ج ۵ - آدی ۳۶: حسن است

آ-پس از بی شارة ۴۳ نوشته دهات ۳۷: حسن: ج - خط. دلخ: حسن

آ-مشتوان، ۵: پشتیان ۳۸: وح - خفت شده

آ-بسان، ۵: پشتیان ۳۹ - دولت ابان: ج ۵ - دولتم باز

آ-و - خفت شده ۴ - بايان: ج ۵ - مانا چو

آ-ج: از چه

آ-دوز: زندست

آ-خود: ج - هم: ده و ز: هم دولت من همان بسندست، آ: پسندست

تعویذ کلاه خویش سازم
بل نایب اسم اعظمست آن
پسند تو صلاح کار من بود
خاموشی تو همی دهد پسند
از هوش توان شنیده زگوش
کی پسند تو ره برد گلوش
بودی رقمی ز غیر مقصوب
در خورد عمل بود سرانجام
در پرده قدس بار یابی
خشنوودی خویش کن شفیع

نام تو پناه خویش سازم
فی نام که مومن غم است آن
روزی که لب تو در معن بود
۴۵ امروز هم بهروپیوند
لیکن سخن تو گر بود هوش
غافل چو من که میست هوش
زانجا که بزندگانی خوب
اکنونت گمان برم که ناکام
۵. کزهیچ رواج کار یابی
یاد آر بحضرت رفیع

۴۶-آب هزار: تعویذ

۴۳-غست: ۹-منست: ۱۵-این ۴۳ ب: نائب: ۱۵-این

۴۵-بهرو: ۷-۵-زده

۴۶-ز: بند ۷-لیکن: ز-اما ۷-توان شنیده ز:

۷-جاده-توان (۵: توآن) ستدنه از: ب و ز: نز، ح: مه از

۴۷-چو: ۵-ن

۴۸-ج ۵-بودی رقم هزار معموب: ح: بردی

۵-۵-۵-۵-۵-

۴۹-آب ج ۵-و: کر ۵-۵-۵: رفیع

۵۰-۵: شفیع، ز: سفیع

۴۰

رخشنده تری زماه و خورشید
فرزنده تو و برادر من
بودست چونا نام خود مبارک
هم کا بک من زیج افلاک
شاهین دلاور شکاری
در مستی باده شیرگیری
تیغ از همه رو چو برق دمیغ
دولت لقبش حسام کرده
نی همچو من شکسته شمشیر
هم عزم ولايت پدر کرد

د اشم که تو در بهشت جاوید
چونست بر قوه همسر من
قتله که مرا حلق تبارک
۵۵ از اوج وفا کبوتر پاک
نی غلطم که در سواری
در معركه اژدها نظری
روی از همه سو بزم چون تیغ
آیین غزا تمام کرده
۶۰ در حمله درست چون پدر شیر
چون حرف پدر همه زبر کرد

۵۲- ج ۵۲ : تابنده تری

۵۳- ۵ : همسره

۵۴- ج ۵۴ وز : قتلن ، آه ، قتلع ، ب ، فتن

۵۵- ح : بوده است ، ب ، خود

۵۶- هم کا اوک آشیان افلاک ، ز : بسیج

۵۷- در : ۵ - ان

۵۸- ه : روزی همه روز بزم چون تیغ ، روی : ف - روزن ، ح : ۵۷۰

۵۹- آ : درست و

۶۰- ز : نه ، ج : من ، ه : شکستم آ۶۱ و : هی

۶۱- هم عزم : ج ۵۵ - آهنگ ، پدر : و زع - دگر

لیکن غم او بجام افتاد
نز دل که زبان خورم غم تو
چو ش وچه میکنی در آن غدر
بازوی من و قوان بازو
نقد شرف از ترازوم رفت
جویم ولی از کعبات بازم
آمد بصبوج کام را فی
لکباره در و فکنست از پای

شد جان پدر زجان او شاد
ای مومن و یا ودم غم تو
بی مومن و بی رفقی و بی پار
۴۵ بودی زتوان بی ترازو
رفقی و توان ز بازوم فت
خواهم که بجستنت شتاب
بسیار شبت بشادما ف
تا عاقبت آنی طرب زای

- ۱۶۲ آ؛ بجام ۶۳ - یادم ۵ - پار ۵
- ۱۶۳ چ ۵ - چ ۲ ندان، نزدل؛ و - ندی ۶۴ - خفت شده
- ۱۶۴ و؛ ای مومن و ای رفیق و ای پار ۶۴ چ ۵ - چین (د؛ خنی، ق خنی)
- وچه میکنی درین غار، ف؛ درین ۶۵ - ۶۶؛ ف خفت شده
- ۱۶۵ و؛ برندی خوشبواب بی ترازو، ۵ - ۵ - بس
- ۱۶۶ ه؛ بازوی من قوان بیانزو ۶۷ - ندان چ ۵ - چ ۵ - چانیم (ه؛ چانیم)، وز؛ زبارویم ۶۷ چ ۵ - چانیم
- ۱۶۷ - بجستنت ۵ - بجست بت و جو، و؛ بخدمت
- ۱۶۸ و؛ هر چند طلب کنم نایم ۶۸ و؛ بصبوج و
- ۱۶۹ آن؛ چ ۵ - آن؛ رُه طربنا ۶۹ ب؛ لکبار دناد؛
- چ ۵؛ لکبار دناد گر کنست از پای . ف؛ لکبار دناد او کنست از پای
- در و؛ و - دران، ۷؛ دراد

۲۶۱

۳۸

درخورد نشستن شبتداد	۷۰- دوران که قلع بالبت داد
پیش از دگران خراب گشتی	چت شده تاک شراب گشتی
لختی بکشش دلیر گردند	خویشان که زخوش سیر گردند
زینسان نبرند آشنایی	کوشند اگرچه در جدایی
بیدار شواین چه دیر خوابیست	بنمای رخ این چه روی تابیست
باری رخ خود نما بخوابم	۷۵- گرنگری این تن خرابم
خوش کود تو بابرادران خواب	از خواب تو در برادران تاب
دوری زبرادران در شست	دوری همه گرچه کوب پشتست
فریاد کنم زجان ناسداد	فریاد کنم زجان ناسداد
خود نیست چون فسوس خواری	هردم خورم از فسوس خواری

۲۰: و- حرف شده آ- ۷۱- ک- قلع که آ- ۷۲: در خرد، ج: نسبت
آ- ۷۳: ۷۱، ۷۲- آ- ۷۳، ۷۴- چت: رخ- چه آ- ۷۴، ۷۵: رکشش
آ- ۷۵: ز: اما شبرد آشنایی: نبرند: و- و ببرند: ح: نه ببرند
آ- ۷۶: روحی تابیست: و- دور یابست آ- ۷۷: و: خوابیست
آ- ۷۸: خرابم آ- ۷۹- باری: و- آخر آ- ۷۹: ۷۵- ۷۶: و: این
آ- ۷۷: آ- ب- ج- د- ه- وز: خوشخته قوبایله خواب آ- ۷۷: وز- حرف شده
آ- ۷۸- کوب پشتست: ح- نادرست است آ- ۷۸- نشخوی قو: ح- آ- ناخنات
آ- ۷۹: ه- ۵- هدم خوری از فسوس و خواری: خرم: آ- خوری:
هدم خورم از نه کوچ: آ- ناخنات، و بیایی- خارجی- کوچ خواری- نوشته شده است
۷۰: ۵- حرف شده، ج ۵: ۷۹- من مبتده فسوس خواری

۸ هر یه شی و صحکا هی
 از حسرت تو برام آهی
 از آه چه خیزدم همان آه
 زانجا که تورفتة نیایی
 خود را ببهانه ی فریبم
 حال تو برون زحیله من
 کایی بنظر زجهد مردم
 غربیل دل ارجو خاک بزیست
 از بی کهربی بدل نهم سنگ
 کاشش باشد بسنگ درخوش
 غمه اه ترا پیغمکساری
 طومار کنم بگردن دل

۹. نام تو بصیر کردن دل

۱۰۸۲: جونتو: ف- حدث شده

۱۰۸۳: بدات: ح: خرابی آمدو: نیایی

۱۰۸۴- که: ح- چو آمدو: ای در قده: ده: ب- ده

۱۰۸۵: بجهد آمده و زیال

۱۰۸۶: از پی کهربی بدل نهم سنگ

۱۰۸۷- این: ۵- از آمده- ده: ح- دل

۱۰۸۸- بسوکواری: د- بخل- بسوالی- زرشته: ح: زرسوکواری

۱۰۸۹- بعفکسایی: د- بغلکواری. ولی در بالای موت- م، مرغ- ک- خودش، د- آخر این موت

آمنی بموت نابرده پسیده است و گز خاصه از ترکیب آئنا ناد منی لطفی بیاشد.

آمنی

۳۶

نقش تو بدل نگارسازم
آیم بتوجون شکسته رانی
دعاوی دعوت چودر امید گیرد
تو هم زنضیب آن جهانی
۹۵ روح تو که باد دور از آذر
شاید که با تفاوت فترخ
گویند بهر سکون و سیری
تا چون بسوی شما کنم راه
یارب که برحمت گنه شوی
۱۰ آمرزش خویش یارشان کن
سیدار بخلدان فراهم

آ۹۰ و بکار آ۹۴ ح : همس تو

آ۹۳ ز : بفرست هر آنچه می توانی : نصیم : ۷۴-۵۵-نصیب ، و بین هر

آ۹۵-۵۶-آذار ۹۵-تفیق روح : ح - ناخنات : روح : ۵-چان

آ۹۶-با تفاوت : ح - ناخنات

آ۹۷-برحمت : بب - بضریت

آ۹۸-گویند . ب ۵۵ وز : گویند

آ۹۹ ب : شوم آ۹۹ ز : شو

آ۱۰۰ ز : از گرنگه بشویشان رو آ۱۰۰ آ : خوش

آ۱۰۱ آ : مخفاش شان نثارشان کن آ۱۰۱ ح : شان بخطد

در ختم این نامه مسلسل محبون لیلی
 کهر قمش مقرقب است فخط کشید
 بخطای حرف کیران که صحيفه مردمان
 انگشت پیچ کنند و چون نامه ایشان
 کشایی بپیچند از پیچ پیچ مشتی
 آقام حس التفات کنند انشاء اللہ که
 کرام الکتابین این نامه را سیاه نمی‌چاخد
 یوم نفوی السماو کطی السجل للکتب *
 چون گنج هنرگشاد بخت نوباده غیب گشت ختم

پیش آمد ناخواست، بب :... محبون کهر ... بخطای ... صحيفه مردمان انگشت ... ایشان
 با انگشتی بپیچند انشاء اللہ که کرام الکتابین این نامه سیاه مادر من نمی‌چاخدیدم ... ،
 ج :... بخطای ... آقام حس التفات انشاء اللہ کرام الکتابین این نامه را سیاه نمی‌چاخد ،
 د :... این سرخ بار سرخ قلبی است ولد داشت ورقه وین میگفت موخر است . رز شده ... انشاء اللہ کرام الکتابین ...
 ه :... بر پیچند انشاء اللہ کرام الکتابین این نامه را سیاه نمی‌چاخد ، و مذشنه ، ز : دیگر نامه مسلسل
 عجوف چویی و چند جو هشتاده از کان شوق و مکان ذوق ببران آوریدن و در میان عالی عشق منتظر گردید
 تا بهتر آن بهتر رسود و خط بطلان بخطای خود که کیران گشید . ح : محبون کهر مردمان را گشت ... ایشان
 با انگشتی بپیچند ... مشتی الیامجه العات ... انشاء اللہ کرام الکتابین این نامه سیاه مادر من نمی‌چاخد

آ - هنر : ب ج ه و گ هر آ - گشت : ح - بست

۲۱۶

34

کرد از همه سو خرند را تیز
نه بحر در آستین نهاده
دری بستاره خرمیدند
دادم قدری بشتری وام
پا کوفت فرشته بر فهم صحن
کن سحر قدیم نوکنم ساز
بیرون دهم ازدم درونی
پی بر پی او چنانک دانم
تسیم همان جریده گشتم

ارزانی گوهر گران خیز
آمد فلک آستین گشاده
انجم که کساد تحفه دیدند
۵ باقی که نداشت قیمت ایام
از غلغل این سرود بی لحن
میخواست بسی دل هوس باز
بیرون دهم ازدم درونی
پی بر پی او چنانک دانم
۱۰ از شیوه خود رمیده گشتم

۲- گوهد: به-کوبه ۳- وز: هریده ۴- آدله: بیک: ح: گناهه ۵- نه: ده-کو، و: به
آندهه: گاده، وزگشاد آمد: در گیاره غیره، هو: ذهنستاره: ح: بسیا:

۵- ف- حذف شده، ۶- که نداشت: ح: دهه- گذاشت

۷- وام: ۵- نام، و: دام ۸- بی: ح- و این: بی لحن: ۵- پرجم

۹- آب: با: بر: ح: دهه- ده

۱۰- بسی: و- حذف شده: ۵: دلی ۱۱- جلهه: که گفت قدیم نوکند ساز،

و: که گفت قبیم توکنم ساز: سحر: ب- بحر، ز: گفت

۱۱- ازدم: ب- ازده، ۵: ازدم برونی ۱۲- جادوی: د- جان دوی:

رفه: ب- فته

۱۳- دهه: چنانچه ۱۴- ندنه: دهه- بروان

۱۵- ب- حذف شده ۱۶- از: خو



بردم زمیان تکلف خویش *	چیدم بقلم نونه بیش
ششم بسلامت و روانی	آرایش پیکر معاف
کان مایه که صنعتی بود خام	دانی که دلی برد بتاراج
از شیوه من برون بردنام	چون سبزه تربود برانگشت
دانی که بسرمه نیست همچنان	زان سکه که مرد پرهنزا داشت
چون سبزه تربود برانگشت	گو خود بزال من شدی غرق
زین به نوان نونه برداشت	زین بیش تفاوتی مذاقم
مکن نشد بیش در میان فرق	
کان از دل اوست وین زجام	

آ۱۰: چندم بقلم نونه خویش (و: مش)؛ ح: خویش . ح: پیش : ۵: چندم بقلم
نونه خویش - درخوازه کاتب بجای - بیش - اول کن خویش - از نشست بدروی قست اول
که بین خوا - قم زده دوین قست کرد - مش - صحیح نموده است.

آ۱۱: ۵ - دعا شیرین روز شنده : خویش : ح: بیش . و: امش

آ۱۲: وز - حذف شده آ۱۳: امش . ح: ۵: از آتش

آ۱۴: بستم بسلامت روانی: مب : بسلامت : و: ح: ۵ - از

آ۱۵: خام: ح: کام . دلی بدبوی - کام - باخرا کاتب کو خام - افزایش داده است

آ۱۶: بردنام: ح: ۵ - نزد کام: ز: کام آ۱۷: ح: ۵ - هز: گر

آ۱۸: چون سبزه بود بدوی اکنست: ۵: بالکنست . ح: دادکنست

آ۱۹: بمن نهان نهاب ح: ۵ - وح: په نین

آ۲۰: ح: ۵ - کر (۵: کن) خط بزالی شدی هزق آ۲۱: ه: نشان جوده، و: سدمیانها

ه: صحیح بدینه که نزد شده آ۲۲: کان را اول اوست این زخامت وین: ح: ۵ - این

بینی

۹۲

هردو بیکدگر نمایند
هم نوع تفاوتی دروست
هم بیش و کمی بود بمقدار
دیگر نتواند آنچنان کرد
مانند نبیشتنش محال است
طرز سخنست و صرفه صرف
به زین نتوان ستد بشیر
موی نبرد زحرف اول
پشمیمه رقم کند بر اطلس
وزغوره خوش خوش کنی کام

مردم که بزاد تو امانند
دو خط که نویی از یکی دست
کلک ارجچه کند دونقطه بکار
نقاش که پیری نشان کرد
ماخی که قلم زن خیال است
مقصود من از بیان این حرف
کا قبال کسان بزهرا شیر
هر چند که این خط مسلسل
دانم بیقین که حاسد خس
ای آنک به مرا نهی نام

۱۹۲۰: نمایند. د: نفایند. ه: ندانند. ۱۹۲۱: وج: دلان آج ۲۱: که را چه کند نه نیکا.
د: که را چه کند نه قفس زکار. ۱۹۲۲: کند نه قطفه بکار. کند: ح-کشد: وز: بکار
آ-کمی: د-یکی آج ۲۲: نقاشی آج ۲۳: آن کلم زن جنایت: ح: خیالی است
آج ۲۳: مانند نوشته نمایی است. ه: امانت ۲۴: آج ۲۵: ده و زج: کا قلب کسان
آج ۲۵: ده و زج: زینسان فست کوش بشیر (د: زمشیر) آج ۲۶: دیگر بخطه عینون بیلچ. زرش
آج ۲۷: بند: مدیر معنای خلیلی بخوبی. زرش. آج ۲۷-خس: ه-چین
آج ۲۸: پشمیمه کند قم باهیں آج ۲۸: ای آنکه مرا به بد سهی نام.
د: ای آنکه را العقب نمی خام. ه: ای آنکه مراده سرانجام.
و: ای آنکه مرا نهی خام. ف: ای آنکه توبه نهی مرا نام: ب: خام
آج ۲۹: خوش: ح-خوش، خوش: و-بر

از من نظرت بچشم سوزن
 ۳۰ غریل سپرکنی چود رجیگ
 زخم آوردت زصد در آهنج
 گرم از هنر تهی میانیم
 باری تو بگوی تا بد انیم
 کن دعوی این خیال سمجھی
 ناگفته ملاف تا نرفنجی
 نبود چو فسانه تو نامی
 گفتی دم اوست موده رازیست
 ۲۵ گر زان قدح آری آب خوردم
 بی گفت تو اعتراض کردم
 لیکن توهم اربود متای
 صدر حمت ایندی بران مرد
 کز کیسه خود بود جوان مرد
 برضیه بود قباله دادن
 تو نیز بیار تا چه داری
 من کرده ام این دغل شماری

۲۹- سوخت: ج-سوشن آج: ج:ونند

آج: فتح: غربال سپرکنی چود سنگ: دله: غربال آه: غرم

آج: هنر: د: ناظر تهی میانیم آه: بد انیم

آه: ب: کر: و: ع: از آه: مرد: مرد: مرد: و: مرد:

آه: این آن ویست آن فرچیست

آه: آبخورم آه: قوه اه: و: بتکر: ح: بتوار

آه: متای: ز: معای: ح: قنای: آه: آه: آه: آه: آه: آه:

آه: ج: بکر: بعد: ه: سخت شده: آه: آه: آه: آه: آه:

آه: این: ه: آه: آه: آه: آه: آه: آه: آه: آه:

گویی صد و پنجمی بصدقه
پویان و دوان هزار فرنگ
تا گوش زمانه را کنم باز
همشیره اولین بناست
ورنیست منش حیات دادم
کزنکته دهان عالمی شست
باقی نگذاشت بهر ما هیچ
محاج ستایش کسی نیست
انضاف خود آخج بود برده است

۴۱ داشم که بچاشنی این شهد
لیکن ندود جنبیت لگ
زان کده ام این نواحی خوش ساز
ذوق که درین دم حیاست
زنده است بمعنی اوستادم
۴۵ احسنت وزهی سخور چست
میداد چونظم نامه را پیچ
بعربی که برآب او خسی نیست
آنکس که قدم چنان سپرده است

آ۴۱ زمانه ده ، بچ: نزد ، و: نبود

آ۴۲ ب: بخش آ۴۳ ب: کند

آ۴۴ ح: درین کلا - درین سخا زیر سخنون میلی - فرشته است

آ۴۵ ح: درین کلا - اولین - سخا زیر - میلی سخنون - فرشته است

آ۴۶ دوف: زندست آ۴۶ و: ورز

آ۴۷ - و: نهی صنور: بچ و - زهی سخن و ریح (چ: هژور)؛ و: ده فرع - ختن شه

آ۴۸ آ: رسست آ۴۹: نامه نظم را

آ۵۰ - بهرما: ۵ - بهره: ۴۲۰ ۴۸: ج ۵۵ - ۴۷، ۴۸

آ۵۱ ح: آن بهر که بر لبیش خسی نیست آلمع دو: چنان قدم سپرده است؛

با هزار: سپرده است آ۵۲ ح: اضافه ده (ز: که) آنکه

بود بر دست: بچ ۵۵: بر دست

کز هیچ کنم چنین نگاری	انضاف مرا سزاست باری
نهاد زیک رو شبرون پای	۵. او زان همه فکر گوهر آمای
نمود مگر بمنوی جهد	صد طرز سخن چو شکرو شهد
چون یک فنه بود شد یگانه	نو کرد بیک فنی نشانه
آن کار کند که نیکش آید	دان اکه در خرد گشاید
بهتر زحیر بیاف خامست	کا زر که بکار خود تماست
هنگامه خنده را کند تیز	۵۵ لنجی که برقص شد سبک خیز
با زی خورد از دم قیاسی	کوری که کند گهر شنا سی
بودست بین متعاع در خورد	آن گنج فشان گنجه پرورد

آ. ۵. ج ده وز: آری ۵۵: بنها دنیک غوشتش پای: و: نهاده:

ب: برون زیک رو ش: رو ش: ف- گمرا گردو

آ. ۵- چو: ب ۵- و- ز

آ. ۵۵- آ: سشنوی آ- نو کرد: ح- او بود

آ. ۵۳- سد: ح- سداد

آ. ۵۵ و: دری: خرد: ز- سخن: ح: گشاید آ. ۵۳ و: نیک

آ. ۱۵۴: جبریان

آ. ۵۵- لنجی: و- کبکی

آ. ۵۶- گهر: و- برده ۵۷- خورد: ح- کند

آ. ۵۷ آ: این: فشان: ح- نشان و

آ. ۵۷ ح: بوده است درین: و: باین

۲۶

و اگه زجهان فراغ جسته
باری نه بدل مکره مین بار
، کوشش همه برسخن سگالی
کنج و دلی زمحنت آزاد

کاری نه دگر مکره مین کار
خاطر زهرالتفات خالی
آسودگی تمام بنیاد
از هر ملکی و نیک نای

اسباب معاش را نظامی
ی کوی سخن چو کام دل هست
چون نایدش آن سخن فراهم
چندین سبب مراد باهم

از سوختگی چودیک در جوش
در گوشه غم نگیرم آرام
مسکین من مستیند بی تو ش
شب تا سخرو ز صبح تاشام

. ۵۹۰ ۵۹۱ - ۵۹۵ ۵۹۶ .

۵۸ - دست : ۵ - مار

۵۹ - مک : آ - « بادی کل - همین - بخابز نوشتده است .

۶۰ - همه بر : ۹ - ز همه : م ب ۵۹۵ ۵۹۶ : در سخن

۶۱ - ز محنت : آفر - ز محنت ، م ب : ز محنت ۵۹۵ ۵۹۶ : نه بند

۶۲ - ۵۹۵ ۵۹۶ : ی ک سخن

۶۳ - ۵۹۶ : سبی

۶۴ - وح : این

۶۵ - ۵۹۵ ۵۹۶ : بی هوش

۶۶ - وز صبح : ح - از صباح

۶۷ - ۵۹۶ : نگرد

پیش چو خودی ستاده برای
با شم زبرای نفس خود رای
دستم نشود ز آب کس تر
تا خون نزود ز پای برسر
مزدی که دهد منت داد
چون خرکه علف کشد بزاری
۷.
گراز پس هفتة زمانی
سه لست بفرصتی چنان تاگ
یابم ز فراغ دل نشانی
کاونده چه زربار آرد از سگ
مدفع خجسته را کنم یاد
یار غبت سینه را در هم داد
بخت این که سخن سبک عنانست
کلمک که سرش زبان غیب است
۲۵
کجینه گشای کان عیب است
آواز دهد چود روای
لبیک زنان دود معاف

۶۸: تاخوی نزود ز پای ناس: ج ۵۵ و: ناس . ز: باس
۶۹: نزود ۶۹: مزدی: آن مردی . و: جزوی
۷۰: ۶۹—همه باد: ج ۵۵—همان داد
۷۱: ج ۵: کشد علف؛ آ: سخواری آ ۲۱ و: از پی
۷۲: ج ۷: بفرصت؛ و: بفرصت چنین
۷۳: آ ۲۲: کاونده بب: کاونده نز برا آید؛ و: کاونده چند: ۵: چو
۷۴: و: عیانست ۷۴ ب و: بدل؛ و گنج بر: ۵: کنج بد:
ز: در زبانست .
۷۵: و: آوان دهم چو در جوان، ح: دهم
۷۶: ۷۶—دو ده: زند

۴۶

از جنبش نظم گرم رفتار
 دلالة فکر مانده بیکار
 با چندان شغل خاطرآشوب
 چندین برخودهم زیک چوب
 گر از تک و پوی آب و نام
 بودی قدری خلاص جانم
 گشتی که از چین در ۸۰
 آفاق چگونه کردی پر
 با این همه هر که بیند این گنج
 معلوم کند حد سخن سخن
 اضاف من اریوند های دست
 خود نافه کذیح کایت از پوت
 ورق بیها هنی سپاسم
 من قیمت لعل خود شناسم
 در تو نکنیم ز آفرین شاد
 لیسد بزبان خویش خود را ۱۵
 گر به بزبان نه خاردارد
 گو شانه سینه خاردارد
 در شستن عیب خویش دانست
 کاوی که زبان او در شست سو هان در شتها پیشست

۷۷- نظم: ۹- مک

۷۸- فوج دده - ق، ح: بیک ۷۵- سعادتی برق نوشته است

۷۹- بیها هنی: ۹- ندھی بیو، ح: ندھی بیان، ح: دلی

۸۰- دل: ۹- دل، ح: شناسیم

۸۱- ب: ورق نکنیم آفرین باد: ح ۵۵ و ح: نکنی، ز: ان آفرین

۸۲- ح ۵۵ وز: هرگ ۸۵- کسد: ۵- نیسید زبان

۸۳- و: نزبان ۸۶- شانه سینه: ۵- شانه سپند: و: خوار

۸۴- ب: جیب، ز: ساست. ۸۷- درشت سای: ۵: سستست

شوید بزبان جراحت خویش
تو شیری خویشتن نله دار
خاصه که چنین شکار کردم
ز آهو کیان عالم آزاد
کاغاز صحیفه شد با نجام
محنون لیلی بعکس اول

سگ نیز برای راحت خویش
چون من بسکی نمودم اقرار
نی ف نه سگم که شیر موردم
این آهو شیر بیرمن با د
از شکر خدای خوش کنم کام
نامش که زغیب شد مستجل

- ۱۹۰- برای : ز - ز به
۱۹۱- در ماشی ورق نوشته است : خویشتن : چ ۵۵ - خویش را : چ : گنبدان
۱۹۲- نه : چ ۵- که ، ۵: چه ، که : و - نه ۱۹۳ ب چ ۵- هوز : آهدی
۱۹۴- چ ۵- کند ۱۹۵- چ ۵-
۱۹۶، ۹۶، ۹۵- ۹۶، ۹۶- نوشته دهیت شاهزاده پس از شش بیت نیز کردیں
نمودنی ملاوه کردیه نوشته است :

امید که هر که خواند این حروف
دی بر چینند نجفه شرف
هر کس می این حدیث خواند
دانم که معانیش بداند
و اکنون معاشریش شود شاد
ساند ز دعای خود را یاد
مقصودم از این سواد خامه
بسقوشتن این سخن بنا مه
آست که بعد سال بسیار
هاستند بروج من مدد کار
وقتی که سخن تمام کردم
وین نامه عشق نام کردم

۱۹۵- غنیب ۱۹۶- لیلی محنون

۱۹۷

۹۵ تا نخ ز هجرت آنج برست
 سالش نودست و ششماده
 بیش بشمار راستی هست
 جمله دو هزار و شصدهشت
 هر کوئنند بطبع قابل
 از بیتی ازین عدد کند کس
 کم باد گهی خلاصش از غم
 ۱۰ زانکس که نگه کند تمکین
 یا بیتی ازین عدد کند کس
 از چشم رضا کند نگاهی
 یارب چو من سیاه نامه
 انصاف طلب کنم نه تحسین
 هر چند بدآمد این شارم
 از چشم رضا کند نگاهی

۹۵: آنکه

۹۵- هشت: ج ۵- هشت

۹۶: ۹- هفت شده

۹۶: هشتند

۹۷- هر کو: ج ۵- هر کس . ز: آنکو

۹۷- از بعد: ح- ماید؛ ب: به نشستش

۹۸: تابیت: عدد: ح- میان . ۵- میان

۹۸ و ح: کم باد و را خلاصی از غم ۹۹ ج ۵ و ۹: و امید

۱۰: زانکه که آب: کند

۱۰- چو: ب ج ۵ هر ح- کد؛ چو من: و- کمنی

۱۰: کان ز استم

۱۰- بدآمد: ج ۵- برآید . ۹: بدآید

شعر ارچه صلاح کار دین بیست
بروی ز شریعت آفرین بیست
این نامه سزای آفرین باد * انساء الله که همچین باد *

۱۰- آب : شعر ارچه همه صلاح دین است . و : شعر ارچه دین صلاح دین است :

آنچه ده : دین است

۱۱- آب ج ده و : آفرین است

۱۲- که همچین : و - این چنین : که : فتح - حذف شده

* آ : برتریز نژاده :

اشتی علی الله و اهل العقول علی ما و قلب نی مغلباً يعقل
عَوَامِيلُ لِأكْثَارِ وَ يَقْدُمُ الْعَقَابُ بِالْاسْتَغْرِقِ طَبَعَتْ سُلاَسِلُ
هَذِهِ الْمُطْهَوَةِ بِسِلَاسَةِ التَّسْبِيرِ وَ سَلَسَلَتُهُنَّا بِمَجْنُونِي عَقْلِ اللَّهِ
تَعَالَى تَقْوِيَّةَ عَصَلَهُ الْجَاهِينَ بِهَا مَادَمَ تَسْلِلُ الْمُطْهَرِ عَلَى الغَيْرِ .

ج : برتریز نژاده :

تمت هذی الجنون لیلی فی تاریخ شهر چهرمه سنہ اثی عشرین
و تسعمائی من هجرة السویه الکیم اخفری ولوازی ولمسنفه ولصاحبه
و کتابه و نظایر و الجمیع المؤمنین و المؤمنات والصلیین والصلیات تم.

د : برتریز نژاده :

تمت هذی الکتاب المؤسوم بجنون لیلی فی ذی الحجه سنہ ثلاث عشرین و تسعمائی .

۱۳- افزوذه - تمت ۱۴۰۴

۱۴- افزوذه - وقتمت علی بد احقر الکاتین سلطان محمد الھری

ج : افسزوذه - تتمتیز

فهرست

عنوان	مقدمه
۱	باسم الاملك الرهاب
۸	مناجات در حضور واهب معنی و نجات
۱۴	نعت خاتم انبیا که لوح محفوظه تگین راستین اوست و کلام الله عرش تگین او زین الله خاتم امورنا بایادیه
۱۷	د طریان آن سیمیغ قاف قرآن سوی سواد مانع با طاووس سده پیدا الله ظلها علیمنا
۲۲	مدح شیخ الطریق نظام المعق و المتعیمه محمدی که عیسی آغاز را پاش فرستادند تا دم جان پیش از اسلام محمدی را از سر زنده گردانید و عمر جاوید بخشید منع الله المسلمين بطول بقایه فی الحمدۃ الحمدیة و هو ختم خلقاء العرب والسمج و اirth الخلافة من آدم علام الدنیا و الدین ناصر امیر المؤمنین المستنصر رب العالمین المستعم بجعل الله علیکم سلیمان رفع الله فی الخلافة درجهانه و جبل
۲۴	اخلاقه خلفاء الاقالیم فی حیاته
۳۱	در خطاب حضرت ابن اسکندر ثانی و ستد عصمت مسلمانی اید الله ارکان سریره علی قوایم آتیید و ابد بینان سریره بقواعد المأبید
۳۶	در سبب نظم این جواهر و سرشنی دقت را در روکشیدن و در نظر جوهریان مبصر داشتن و قیمت عدل خواستن حکایت دودیو که از خوی پیشانی در بارا در بیان رعیتند
۴۳	و از بریدن زمین بیان را در در را اندختند
۲۱	۲۸۷
۲-۳	

راه نفوذ ن فرزند قرۃ العین عینین الیعن خضر را که از ظلمات دنیا
سوی رو شناختی، گراید سعادت الله من صین الحسیة عمره کما المحضر

۴۸

بصحت الذات

حکایت مشابق که از فایت همت تیغ را آیینه و جاهت و قلمرا

۶۸

عده دولت خود ساخت

۷۱

آغاز سلسله جنبانیدن محبون و لیلی

پرده برد اشت دمهاه سرد از روایاتی و دیدیت مادر پیر مردگی

آن مل و شمہ از آن پرده در دماغ پنهان دمیدن و روان

کردن پیش آب از دو دیده ولیلی را چوت ریحان سفالین در گوشة

۸۳

محنت پای در گل کردن

خراب شدن محبون با قول دوی عشق و از مسقی در پایه اه کوه

افتادن و خبر یافتن پدر و سوی آن بخوبی دویست و از آب

دیده و باد سینه سلسله در پا محبون کردن و زنجیرکشانش

۸۹

پیش مادر آوردن

تفیه کردن مادر دماغ محبون را بداروی تلخ نصیحت و از

۱۰۴

در لفظه و شیرینی زبان مفرج سودا و اساختن

تجهیز نمودن سید عاریان سوی دام و خانه دارالشفاء محنت

و اندزوه تطلب شبیت و صالح خسته همچنان کند و تلخ کام

۱۰۹

پارگشتن

شمیش کشیدن نوقل از جهت جفت محبون و در سواد لیلی

۱۱۴

کوکبه آلسست و در تقال مردان گی کو شیدن

۲۵

20

۲۸۸

۱۲۲	<p>مهماں خواندن مجنوون زاغان سل در خانه چشم تا مردمان فته انگیزرا بکاو بکاو از خانه بیرون کشند</p> <p>در آن شدن ظلم گیسوی لیلی بر مجنوون و نزدیه داشتن مجنوون مشبهاد فراق را بخیال لیلی و روشن شدن مهرنوقل در آفاق بر تیرگی روز مجفت و لرنیدت پدر پیر مجفت از دمهاه سر در پسر و سوک گرم مهرنوقل گریخت و گرم رویی کردن آن مهربان و گرامگرم شسته نسبت خود را که در پرده حیا آمایی بود سایه پرورد ها مجنوون تا رسیک اختر قران دادن و محترق شدن ستاره مجنوون و پیش از</p>
۱۲۰	<p>استقامت جمعت کردن</p> <p>مشتیدت لیلی آواز هاه دف تزویچ مجنوون و از آن حرارت سوخته</p>
۱۴۳	<p>شدت</p> <p>نامه نبشت لیلی از دودهاه دل سوی مجنوون و ماجراهی دل</p>
۱۴۴	<p>دندیده بران آشنا عرضه کردن</p> <p>جواب نبشت مجنوون مرفع القلم از سیاهی آبانک دیده جراحت نامه لیلی را در مشهاد سربسته از نوک قلم خاریدن و خود سوخته</p>
۱۵۵	<p>بر ورق چکا سیند و دهانه جراحت را بکاغذ لیلی بستن</p> <p>عزیمت دوستان جانی سوی مجنوون و او را از دیوالخکوه پاکون</p>
۱۶۶	<p>در طلاقه مردمان در آوردن و سایه گرفتن او از درختان سایه دار و چون باز سوی یلغ دویدن و آهنگ مرغان را گردان و بالبل گلباگ نزدیک</p>
۲۶۱	<p>دل دادن مجفت سکی را که در کوی دلدار دیده بود و باز وی خود را طوق گردن او ساختن وقت استخوان شده را گزندهان</p>
۱۹	<p>۲۸۹</p>
	<p>2 - 2</p>

- و من هد دندان او کردن و بنیان چربیش نفاختن ۱۷۹
- غشودن نیکس لیلی از بیماری و محبون بیخواب ل در خواب
دیدن و بعنس تند خوبیش از جای جست و بیرون پریدن
و کر کوه گرفتن و محبون را بر تیغ کرده خواستید و حسته در
یافتن و دست سلوت برخستگی او سودن و رحم رامت رسایزن
با رکشتن کلک خرا مان از کوه و شتر پر زنده را بر جناح فتن رشته
دران دادن و کبوتر دیوانه را پر کم گذاشت ۱۹۴
- نگریستن لیلی در هواه آشنا و موج درونه مل بین غزل آبدار
بر روی آب آوردن ۲۰۶
- حاضر شدت محبون غایب در عیبت لیلی و بحضور خیال ان
خیال بحضور آمدن و سود حسرت گفتن و درست بردست زدن ۲۱۶
- آه کردن محبون از درونه پرسون و این غزل دودانه دان
دودکش دهان بیرون دادن ۲۱۸
- خرا مش کردن سرو لیلی با سرو قدان همسایه سوی برشستان
و شاختن آزاده آن فیراز و بنیان سوسنی کشیدن و غزی
مچک دن، از یک اندان هاه محبون با آغاز نرم روان کردن و بر دل
لیلی زدن و کاری آمدن و باز جست کردن لیلی طیگی بلبل خار
نشین خود را و آزمودن آن را وی تعطش لیلی را سوی خونابه
محبون و یک محبون قبله کم کردن و سوخته شدن لیلی و گری ۲۲۶
- د خانه باندا آمدن و بتتب اجل گرفتار شدن
صفحت دیگ زین و دواد و باد خزان و از آسیب صدمات حرادث ۲۹۰

۲۴۲

سر بهادت سرو لیلی در خاک و بی بالش ماذن
 خبر یا فتن محبوث در دمند از هیاری لیلی و ای طعنه سگان
 بیابان زنجیر گستن و بعلقه نادن در لیلی آمدن و از پیش
 جناهه لیلی را د. حلقة رسیل دیدن و نثار شاهانه از دیده
 ریختن و بموقعت محققه عروس سوی شبستان لحمد

۲۴۹

بر عنم خلوت صحیحه بران شد
 این موهای بیجان گبیسوی منور مادر مغفورة خوبیش
 که تاب الشیب فربی داشت راست امتد و بین نالهای
 سوزان نفس حسن را خاکستر کرده شد و گوهر پاک برادر
 حام الدین را که در میان خاک خورد مورچه گشت روشن

۲۶۳

گردانیده آمد تغمده الله بغرایه
 در بخت این نامه مسلسل محبوث لیلی که هر قمش مقر قلب است
 و خط اکشیدن بر جنطایی حرف کیران که صحیفه مردمان آنگشت
 پیچ کنند و چون نامه ایشان گشایی بر پیچند از پیچ پیچ مشتی
 آنام حس القات کنند انشاء الله که کرام الکائین این نامه را

۲۶۴

سیاه نه پیچاند يوم نظري السماء كطلي السجل للكتب

T E K C T

Предисловие

шествует 6.31 (стр. 28), и *мираф*' 6.32 рукописи в переставлены местами (стр. 28). Это указывается следующим образом: ۲۲۳۷۲۱-۲۲۳۷۲۰ ح:۲۱

11. В тексте имеются обозначения в виде звездочки. они используются тогда, когда дается разночтение названий глав или дополнительных бейтов, а также в случаях, когда требуется пояснение. Многоточие в разночтениях названий глав означает, что далее текст разночтения совпадает с текстом настоящего издания.

• • •

Считаю своим долгом выразить глубокую благодарность академику А. А. Алнзаде, давшему ряд ценных советов в ходе составления критического текста, научному руководителю А. А. Алекскер-заде, взявшему на себя труд отредактировать текст, а также товарищам по работе Али Минан, Акраму Джабарову и Хидаяту Хатеми, которые помогли в деле подготовки текста к печати.

I. A. Magerramov

T A ماهنگرام

2. Первое *ми́сра'* бента обозначено буквой ۱ (а), второе — буквой ۲ (б).
3. Рукописи в пределах одного разночтения приводятся в хронологической последовательности. Древнейшая из них дана вначале. Каждая рукопись имеет свое условное буквенное обозначение (по *абджаду*).
4. В разночтениях вместо слова *барабар* (т. е. «равно») ставится двосточие (:). Например, второе *ми́сра'* 6.17 (стр. 19)¹⁹ рукописи چ даёт слово *هخت* вместо *دو* настоящего издания. В разночтении это указывается следующим образом: —۱۷ دو: چ—هخت
5. Если разночтение относится ко всему бейту (или *ми́сра'*), то вариант цитируется полностью после указания номера бейта, условного обозначения *ми́сра'* и рукописи, в которой имеется разночтение. Например, рукопись ۸ даёт отличный от нашего текста вариант первого *ми́сра'* 6.15 (стр. 33). Разночтение приводится так:
- ۱۵ ه: بدانشت که هست معانی
6. Если в рукописях имеются внешние схожие слова, в разночтениях указывается номер бейта, условное буквенное обозначение *ми́сра'*, рукопись, а затем даётся вариант. Например, в первом *ми́сра'* 6.25 (стр. 11) имеются разные варианты слов *دز* و *دز*. Это в разночтении указывается так:
- ۱۰ ۱: دز: چشم دز
7. При наличии несхожих слов в разночтении указывается номер бейта, условное обозначение *ми́сра'*, слово, к которому даётся разночтение, далее указывается рукопись, содержащая вариант, и приводится сам вариант. В разночтении один вариант отделяется от другого запятой. Например, разночтения к слову *تعرب* (второе *ми́сра'* 6.10, стр. 18) указываются следующим образом.
- ۱۰ تعرب: ج ذبح — تحریک، د: احراء
8. Если в *ми́сра'* имеются два одинаковых или внешние схожих слова, то наряду с указанием разночтимых слов даются и соседние с ними слова. Например, текст второго *ми́сра'* 6.4 (стр. 122) нашего издания следующий:
- هر خسته بود می خست که جسته بود می خست. Рукописи содержат разночтения к слову *جسته*. Это указывается так:
- ب: ب: زنده بود، ج دموج: رسته بود
9. Если в *ми́сра'* имеются разночтения к нескольким словам, то каждое из них отделяется точкой (:). Например, во втором *ми́سра'* 6.74 (стр. 78) имеются различные чтения слова *میریخت* в рукописях د و ه و слова *میریخت* в рукописях ج و ز. Разночтения эти указываются так:
- ب: د و: ب: ز: بکریخت: آب ج ز: بکریخت
10. Если порядок бейтов в рукописях не соответствует порядку, принятому в настоящем издании, в разночтении даётся сначала порядок бейтов настоящего издания, а затем приводится условное обозначение рукописи и далее тот порядок бейтов, который имеется в данной рукописи. Например, в рукописи چ 6.32 пред-

¹⁹ Страницы даются по тексту настоящего издания

Предисловие

Несмотря на эти недостатки, рукопись нередко содержит хороший текст там, где в других рукописях он искажен или неясен.

§ ЛИТОГРАФИРОВАННОЕ ИЗДАНИЕ АЛИГАРХСКОГО УНИВЕРСИТЕТА (1886—8)

Поэма «Маджнун и Лапни» Амир Хусрау трижды издавалась в Индии (в 1244/1828 г. в Калькутте, в 1286/1869 г. в Лакнау и в 1917 г. в Алигархе).

При составлении настоящего критического текста мы пользовались алигархским изданием поэмы⁸.

Текст поэмы подготовил к изданию преподаватель Алигархского мусульманского университета мавлана Мухаммад Ҳабиб ар-Рахман-хан Җаҳиб Ҳазрат Ширвани, редакция Мухаммад Җукатда-хана Ширвани.

Текст поэмы разделен на 33 главы и содержит 2612 байтов. В поэме имеется пространное предисловие на языке урду, написанное составителем.

Несомненно, это издание имеет большое значение как первая попытка ознакомить читательские круги с поэмой. Однако, как отмечает советский востоковед Г. Ю. Алиев, «алигархское издание „Пятерицы“ (Амир Хусрау. — Т. М.) нельзя признать удовлетворительным»⁹.

Из предисловия к поэме яствует, что она издана на основе нескольких рукописей, имеющихся в Индии. К сожалению, описание этих рукописей не дано. Разнотечения приводятся лишь в редких случаях, без указания на рукописи, из которых они взяты. По-видимому, это происходит потому, что составитель сомневается в подлинности тех или иных разнотечений. В тексте поэмы встречаются явные искажения.

Несмотря на недостатки, это издание оказалось нам определенную помощь при подготовке критического текста. Оно помогло устранить ряд неясных мест, содержащихся в тексте наших рукописей.

При подготовке критического текста мы старались восстановить байты и исцущиния, опущенные лицами, удалить из текста позднее добавленные части, тать правильное чтение и понимание искаженных слов, определить место байтов с точки зрения их логической последовательности. Приводя разнотечения использованных рукописей (даже явно бессмысличные), мы старались показать состояния текста рукописей и дать специалистам возможность их сопоставить.

При подготовке критического текста была принята следующая система разночтений.

1. Разнотечения даны под соответствующим номером байта (внутри главы байты пронумерованы).

⁸شیوه مجموع سیاری حضرت امیر خسرو دهلوی، به نصیح و غایب جناب مولانا محمد جیب الرحمن خان صاحب حضرت شروانی، بااهتمام محمد مقیدی خان شروانی، علی کرمان، ۱۲۸۶

⁹امیر خسرو دهلوی، شیرین و خدرو، متن الفادی و مقدمه بقلم شفیعی علی بیک، مسکو، ۱۹۵۱ (پредисловие, стр. 5)

Г. А. Магеррамов

такх 26 и 34 текст расположен в две колонки по пять байтов, поля украшены орнаментами. Орнаментами украшены также листы, содержащие названия поэм.

Названия глав поэм *Маджнун ал-анвар* и *А'йна-иш Исандар* (до л. 2276) написаны красными чернилами. Названия глав остальных поэм, в том числе «Маджнун и Лайл», не выписаны, хотя для них оставлены специальные рамки.

Текст поэмы «Маджнун и Лайл» близок к тексту литографированного издания Алигархского университета. В тексте пропущен ряд байтов и имеются искажения. Количество байтов поэмы 2474. Текст разделен на 35 глав, названия глав не вписаны.

РУКОПИСЬ ГОСУДАРСТВЕННОЙ ПУБЛИЧНОЙ БИБЛИОТЕКИ им. САЛТИКОВА-ШЕДРИНА, DORN 394 (далее — ;)

Рукопись поэмы «Маджнун и Лайл». Формат 26×18 см. Количество листов 34. Бумага плотная, красного, синего, зеленого и желтого цветов. Текст написан обычными чернилами, название поэмы — белыми, названия глав — золотом, красной или чистой краской. Печерк *насташа'ийк*. Переплет твердый, обе части его украшены позолотой.

Текст расположен в четырехцветной рамке в четыре колонки. На странице 38 байтов. Листы покрыты золотистым крапом. В рукописи пять миниатюр, изображающих разные эпизоды поэмы, 26 глав и 2173 байта. На первом и последнем листах две миниатюры с изображением животных и растений.

وق آستانه متر ته سیده «فکفٰ سینه ویه»
На ситульном листе стоит круглая печать с надписью: «فکفٰ سینه ویه»
وق نمود این کتاب را کتاب را علی بن ابی طالب علیه السلام عباس الصفوی برآستانه متر ته سیده سینه ویه
آستانه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام عباس الصفوی برآستانه متر ته سیده سینه ویه
الروحمة که هر که خواهد بخوانه مشروط آنکه از آن آستانه بیرون نبرند و در شی بیرون نبرد
تریک خون حضرت امام حسین علیه السلام بوده باشد ۱۰۲۲

«Эту книгу привнес в вакф к порогу шаха Сафи — мэр царху его — пес порога 'Али ибн Абу Талиба 'Аббаса Сафави, чтобы тот, кто пожелает, прочел ее, но при условии не уносить из гробницы. Унесший же ее из гробницы ли будет в числе убийц имама Хусейна. 1022».

Дата переписки поэмы не указана. Однако на основании приведенной выше даты (1022) можно заключить, что рукопись переписана не позднее 1613 г.

Переписчик в конце рукописи сообщает о себе следующее: تمت على يد احقر الكاتب سلطان محمد البوروي.
«Завершена рукой Султана-Мухаммада ал-Харави, самого ничтожного среди переписчиков».

В рукописи имеется множество пропусков: от отдельных байтов до целых страниц. Рукопись не свободна от орфографических ошибок.

Предисловие

У РУКОПИСЬ ГОСУДАРСТВЕННОЙ ПУБЛИЧНОЙ БИБЛИОТЕКИ
им САЛТИКОВА-ЩЕДРИНА, ГОРН 387¹ (далее — *)

Рукопись *куттийат* Амир Хусрау. Формат 28 · 18 см, количество листов 785. Бумага шелковистая, переплет твердый, покрыт кожей и украшен орнаментами.

Награвация по листам и по страницам. Текст написан черными чернилами, одним переписчиком, названия глав — красными чернилами. Печерк *настас'ийк* В середине страницы в две колонки расположены текст *айванов*, на полях — текст *Хамса* и других *маснавий* поэта.

Поэма «Маджнүн и Лайли» помещена на страницах 396—535 (листы 199а—268б). Название поэмы опущено. На странице 19 бейтов.

На титульном листе *куттийат* имеется следующая запись:

صاحب خليل الله العسني بتاريخ سنه غور شهر نوار ٩٩١ در باغ كونك موفع تفت من
اعمال دار العباد يزد كه از سورت احتياج تعريف نیست موقوف قلم شکسته سه.

«Владелец этого Халиллах ал-Хусаини. [Эта книга] написана в 991 г. в начальме месяца шаввала во вторник (в среду 18 октября 1583 г.) в саду Кушк в местечке Тафт из окрестностей дома поклонения Йезда, который по [своему] сланце не нуждается в восхвалении»

Имя бывшего владельца рукописи содержит также маленькая круглая печать: *خليل الله علام شاه خامس*. Имеются еще две записи, свидетельствующие о том, что рукопись принадлежала библиотеке мавзолея шейха Сафия ад-Дина в Ардебиле.

В поэме «Маджнүн и Лайли» 33 главы, 2556 бейтов и одно полустишие. В тексте пропущено значительное число бейтов, имеются и другие дефекты.

6 РУКОПИСЬ ГОСУДАРСТВЕННОГО РУКОПИСНОГО ФОНДА АН А ССР,
шп. № М 248/11543 (далее — *)

Рукопись *Хамса* Амир Хусрау. Формат 28 · 18 см. Количество листов 243. Переплет кожаный, украшенный прекрасным орнаментом. Бумага желтая, плотная, блестящая. Текст написан черными чернилами. Печерк четкий *настас'ийк*. На странице 36 бейтов. На последнем листе (243б) указано имя переписчика и дата завершения переписки *Хамса*: *في تاريخ شهر وجہ المرجب، سنه نفس ثمانين تسعه وعشانه ٩٨٥*
كتبه القفير خليل بن درویش محمد الجامی.

«Эту [книгу] написал в 985 г. в месяце раджаб ал-мураджжаб (сентябрь 1557 г.) иничтожный Халил ибн Дарвиш Мухаммад ал-Джами».

Текст на страницах заключен в рамки из синих и золотистых линий. На лист-

¹ См. В. Дорн, № 387; М. Бақоев, *Хусрави Дехлави ва достони у „Лувазрони ва Хизирон“*, Ставрополь, 1958, с. 68.

*T. A. Магеррамов*3. РУКОПИСЬ БРИТАНСКОГО МУЗЕЯ¹ (далее — 3)

Рукопись *кулшадат* Амир Хусрау. Так как мы располагаем лишь фотокопией поэмы «Маджнун и Лайля», то не можем дать о рукописи каких-либо исчерпывающих сведений.

Текст *вильянов* Амир Хусрау дан в два столбца. Текст поэмы расположен на полях и занимает 80 листов рукописи. На странице 17 бейтов поэмы. Печерк *настас'лых*. В тексте имеется множество повторений и интерполяций, ряд бейтов опущен. Поэма разделена на 32 главы, содержит вместе с повторениями и интерполяциями всего 2567 бейтов и одно полустишие. Две миниатюры.

В конце поэмы приводится дата переписки:

تمت هذا المجنون ليلي في تاريخ شهر صفر سنة اثنتي عشر و تسعه من هجرة النبي عليه... .

«Эту [поэму] „Маджнун Лайля“ я окончил в месяце сафар 922 г. (март 1516 г.) после переселения пророка...»

4. РУКОПИСЬ ГОСУДАРСТВЕННОЙ ПУБЛИЧНОЙ БИБЛИОТЕКИ №М САЛТЫКОВА-ЩЕДРИНА.
DORN 386² (далее — 4)

Кулшадат Амир Хусрау Дихлави. Формат 25×18 см. Количество листов 899. Сохранность хорошая. На титульном листе три круглые печати библиотеки мавзолея шейха Сафи ад-Дина. Текст написан черными чернилами, почерком *настас'лых*. Бумага тонкая, гладкая. Переплет кожаный, украшен орнаментами.

Кулшадат содержит следующие произведения поэта: *диван*, *Хамса*, газели, *Кирэн ас-са'даим*, *Нух сипахр*, *Хизр-хан*³, *Фатх ал-футух*⁴.

Текст *дивана* и газелей написан в две колонки в рамках, текст поэм написан на полях.

Поэма «Маджнун и Лайля» помещена на листах 219б—294б и озаглавлена «كتاب ليلي مجنون». На странице 18 бейтов поэмы. Название поэмы написано белыми на синем фоне в ромбовидной рамке и украшено орнаментами.

Названия глав написаны одной краской (например, золотом) или несколькими (например, первая строка темно-красная, вторая — позолоченная, третья — светло-красная и т. д.). На последнем листе (294б) указана дата переписки поэмы:

تمت هذا الكتاب الموسوم بمعنون ليلي في غرة ذي حجه سنة ثلاث عشر و تسعه... .

«Эту книгу с названием *Маджнун Лайля* я окончил в 923 г., в начале месяца зу-л-хиджжа (15 декабря 1517 г.)».

В поэме 33 главы и 2586 бейтов. Огдельные бейты опущены, имеются и другие дефекты.

¹ Подробное описание ее см.: Ch. Rieu, Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum, vol. II, London, 1881, 233в.

² B. Dorn, Catalogue des manuscrits et xylographes Orientaux de la Bibliothèque Impériale Publique de St. Petersbourg, 1852, № 386 (далее — B. Dorn).

³ Названия этих произведений приподняты так, как они даются в рукописи.

Продолжение

В конце списка на листах 698а—700б приведена касыда.

Приведенные ниже бейты из этой касыды помогли нам установить имя переписчика *Хамса*, а также дату переписки:

از شعای دویشن ساریع را کردم اماب
امهندس زینه بیرون آرد از عجبار خوبین
سلطانی دیگر سکو داده با شهر غزل
ت شای بسازان صنعت اشعار خوبیش

«Его дату я исчислял по словам *дунайи* Давуди, чтобы тот, кто разбирался в инженерном деле, определил бы ее своим методом. Давуди, сочинив (букв. скажи — *T. M.*) другое *матла'* (т. е. вступление к газелям, — *T. M.*) и чтоб этим он продемонстрировал силу своего поэтического мастерства перед другими поэтами».

Из этого следует, что касыда принадлежит некому Давуди. Так как вся рукопись переписана одним и тем же почерком, отсюда можно сделать вывод, что переписчиком всей рукописи является Давуди.

Время переписки *Хамса* в касыде обозначено словами: *دُنَيْسٌ*. Если эти слова считать по *абджаду*, то получается дата 825/1421-22 г.

К числу признаков, позволяющих датировать эту рукопись началом XV в., относятся ее графические особенности: частичное сохранение *далла маккута* ۱, пропуск диакритических точек, архаичное написание многих слов и т. д. Эти особенности письма, как известно, характерны для рукописей до XV в.

Формат 28×18 см, количество листов 700. Текст *Хамса* Низами помещен на середине страницы в две колонки, текст поэм Амир Хусрау, а также *Низам* Низами дан на полях.

Текст написан первыми чернилами, юним и тем же переписчиком, почерком *насталик*, на жесткой блестящей бумаге. Сохранность хорошая. На странице содержится 19 бейтов из *Хамса* Низами и 18 бейтов из *Хамса* Амир Хусрау.

Текст заключен в рамки из золотистых и голубых линий. Углы отделаны страниц и титульные листы украшены орнаментами. Названия поэм Низами написаны беллами на золотом фоне и заключены в четырехугольные рамки, заполненные орнаментом; названия глав написаны золотом.

Название поэм Амир Хусрау написано беллами в орнаментированные ромбовидные рамки, названия глав написаны красными чернилами.

Поэма «Маджнун и Лайли» разделена на 30 глав и содержит 2589 бейтов.

Печать рукописи хороший, малоискаженный, во многих случаях сходен с текстом рукописи, хранящейся в Институте востоковедения АН УзССР. После ташкентской рукописи текст ее является наиболее надежным, и ее разносторонние указания всегда за основным вариантом.

T. A. Magerramov

РУКОПИСЬ ИНСТИТУТА ВОСТОКОВЕДЕНИЯ

АН УзССР, 1011 (далее — Т)

Рукопись *Хамса Амир Ҳусрау Диҳлавӣ*. Описана в каталоге восточных рукописей АН УзССР¹, составленном под редакцией и при участии проф. А. А. Семенова.

Текст поэмы «Маджнун и Лайлӣ» занимает листы 130а—159а списка. На странице 25 байтов. Почерк — смесь *сулса* и *насха*. Имя переписчика и дата переписки поэмы не отмечены. Однако в колофонах остальных поэм, входящих в *Хамса*, указана дата переписки: март—май 1355 г. и имя переписчика². Исходя из этого, можно заключить, что поэма «Маджнун и Лайлӣ» переписана в том же году.

Список является древнейшим и самым надежным из имеющихся в нашем распоряжении. Поэтому, несмотря на ряд недостатков, отмеченных в разночтениях к тексту, при подготовке критического текста он был взят нами за основу.

Текст поэмы разделен на 31 главу и содержит 2607 байтов, включая повторные. Орфографические особенности рукописи:

1. Буквы *на*, *чи*, *ча*, *гаф* не встречаются.

2. Союзы *ә* и *ئى* в рукописи употреблены только в форме *ә*, такая форма сохранена нами в критическом тексте.

3. В рукописях часто после *လەپھا* вместо *လەپ* следует хамза. Например: вместо *مۇا، تەدا، نۇا، نەۋى* значится *مۇا، تەدا، نۇا، نەۋى*. Последняя форма сохранена и в критическом тексте.

4. В большинстве случаев такие слова, как *عەچە، جەنەكە، عەچە، سەبە، نۇسەن* сохраняют архаичное написание: *ئەچە، جەنەكە، عەچە، سەبە، نېشەن*. В критическом тексте сохранена архаичная форма.

5. Диакритические знаки часто не проставлены. В критическом тексте точки восстановления.

6. Дал-и *ماңкута* ۳ встречается довольно часто. В критическом тексте отсутствует.

7. Под буквой *لەپ* проставлены две точки, под буквой *سەبە* три точки.

2. РУКОПИСЬ МУЗЕЯ

АЗЕРБАЙДЖАНСКОЙ ЛИТЕРАТУРЫ им. НИЗАМИ.

шес. № 2 (далее — Т)

Рукопись содержит *Хамса* Низами Ганджави и *Хамса* Амир Ҳусрау Диҳлавӣ. Описана М. С. Султановым. По его мнению, рукопись переписана 200—400 лет назад⁴.

¹ См. «Собрание восточных рукописей АН УзССР», т. II, Ташкент, 1954, стр. 119—125 (далее — *Собрание*).)

² По мнению проф. А. А. Семенова, «Шаръи и Ҳусрау», *Ҳаннә-иин Искандар* и *Ҳашит Билгашт* переписаны рукой памятного поэта Ҳафиза Шаръи (см. *Собрание*, стр. 119).

³ М. С. Султанов, *Л. ۱۰۷۲* (далее — «Азербайджан ССР ЕА Ҳабарлари» 1954, № 2, с. 12).

ПРЕДИСЛОВИЕ

Амир Хусрау Дихлави (1253—1325) является крупнейшим представителем индийско-персидской литературы и первым продолжателем литературной школы выдающиеся азербайджанского поэта Ницами Ганджави (1141—1209).

Его *Хамса*, написанная на основе *Хамса* Ницами, справедливо считается одной из ярких жемчужин литературы Востока.

Автограф *Хамса* поэта до нас не дошел. Рукописи его произведений, начиная с XIV в., хранятся во многих библиотеках и музеях мира.

При сопоставлении рукописей, имеющихся в нашем распоряжении, бросается в глаза различные искажения текста, неясные места и т. п., а также интерполяции, допущенные переписчиками.

Все это обусловило необходимость создания критического текста произведений поэта.

Учеными Востока и Запада, в том числе советскими востоковедами проведена определенная исследовательская работа по изучению жизни и творчества Амир Хусрау Дихлави, в том числе его отдельных произведений. Однако эти работы не охватывают все стороны богатого наследия поэта.

Недостаточно изучен ряд произведений Амир Хусрау, в том числе поэма «Маджнун и Лайли», занимавшая одно из видных мест в его творчестве.

Представленный вниманию читателей критический текст поэмы является попыткой восполнить пробел в этой области.

«Маджнун и Лайли», третья поэма *Хамса*, завершена поэтом в 1299 г. Являясь первым откликом на бессмертное творение «Лайли и Маджнун» Ницами, она по своим художественным достоинствам, по чистоте и невuchести языка считается одним из лучших произведений, написанных на данный сюжет.

Критический текст поэмы составлен на основе семи рукописей и одного ликографированного издания. Каждой из них даны условные обозначения по *абджаду*. Приводим характеристику использованных списков.

ГЛАВНАЯ РЕДАКЦИЯ ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ

Ответственный редактор

А А АЛЕСКЕР-ЗАДЕ

АМЫР КУСРАУ ДИХЛАВИ
МАДЖИУН ИЛАЙЛЯ

Утверждено к печати

Редакционно-издательским советом Академии наук Азербайджанской ССР

Редактор В. В. Владина

Технический редактор С. В. Дегткова Коллекция О. Л. Плакова

Сдано в набор 2/1 1981 г. Печатано к печати 21/V 1 016.

Формат 84×108^{1/4}. Тет. л. 31,91 Уч.-нал. л. 19,19

Тираж 830 экз. Зак. 166 (Цена 1 р. 20 к.)

Главная редакция восточной литературы издавательства «Наука»
Москва, Центр, Армянский пер., 2.

Типография издательства «Наука». Москва К-15, В. Киселевский пер., 4

АКАДЕМИЯ НАУК АЗЕРБАЙДЖАНСКОЙ ССР
ИНСТИТУТ ВОСТОКОВЕДЕНИЯ



АМІР ХУСРАУ ДИҲАВИ

МАДЖНУН и ЛАЙЛИ

КРИТИЧЕСКИЙ ТЕКСТ И ПРЕДИСЛОВИЕ
Т. А. МАГЕРРАМОВА

МОСКВА · 1964

АКАДЕМИЯ НАУК СССР
ИНСТИТУТ НАРОДОВ АЗИИ

ПАМЯТНИКИ ЛИТЕРАТУРЫ
НАРОДОВ ВОСТОКА

Т Е К С Т Ы

Большая серия

VII

ИЗДАТЕЛЬСТВО «НАУКА»